



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

راد غدیر ۲

# ایمان مستقی

دکتر مهدی خداامین اراکی

مناسبت های ایام غدیر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# الماس هستی

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|     |  |
|-----|--|
| ۵   | فهرست  |
| ۷   | الماس هستی   |
| ۷   | مشخصات کتاب  |
| ۷   | مقدمه  |
| ۹   | چرا در خانه های ما را بسته ای؟                                     |
| ۱۶  | سلام بر دو یادگار پیامبر   |
| ۲۴  | مادر مهربان تو کجاست؟  |
| ۳۴  | فرشتگان هم معلم می خواهند  |
| ۴۶  | در جستجوی الماس هستی هستم  |
| ۸۲  | بر آفتاب سلامی دوباره کن!  |
| ۸۵  | از علی آموز اخلاص عمل!   |
| ۹۱  | روح و جان من کجاست؟  |
| ۱۰۷ | این خانه، خانه ناامیدی نیست  |
| ۱۱۳ | آن لباس قیمتی را می خواهیم   |
| ۱۲۰ | روز شمار مناسبت های ذی الحجّه                                      |
| ۱۲۵ | منابع تحقیق  |
| ۱۴۹ | نویسنده، کتب، ناشر   |
| ۱۴۹ | ارتباط با نویسنده  |
| ۱۴۹ | اشاره  |
| ۱۵۰ | سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹   |
| ۱۵۰ | سایت <a href="http://www.hasbi.ir">www.hasbi.ir</a>                |
| ۱۵۰ | ایمیل <a href="mailto:khodamian@yahoo.com">khodamian@yahoo.com</a> |
| ۱۵۰ | درباره نویسنده   |
| ۱۵۱ | کتب نویسنده  |

|     |  |
|-----|--|
| ۱۵۱ | کتاب فارسی   |
| ۱۵۱ | اشاره  |
| ۱۵۱ | رمان مذهبی -   |
| ۱۵۲ | آموزه های دینی -   |
| ۱۵۳ | کتاب عربی -  |
| ۱۵۴ | نشر وثوق   |
| ۱۵۵ | خرید کتاب های فارسی نویسنده  |
| ۱۵۵ | تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰  |
| ۱۵۵ | همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹  |
| ۱۵۵ | خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: <a href="http://www.Nashrvosoogh.com">www.Nashrvosoogh.com</a> |
| ۱۵۵ | سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰  |
| ۲۰۷ | درباره مرکز  |

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدید آور : الماس هستی: با مناسبت های ایام غدیر آشنا شوید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص.

فروست : اندیشه سبز؛ ۴۷.

شابک : ۴۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۱۴۸-۵

یادداشت : عنوان روی جلد: الماس هستی: مناسبت های ایام غدیر.

عنوان روی جلد : الماس هستی: مناسبت های ایام غدیر.

عنوان دیگر : با مناسبت های ایام غدیر آشنا شوید.

موضوع : خدامیان آرانی ، مهدی، ۱۳۵۳ - -- سفرها-- عربستان سعودی

موضوع : ذیحجه

موضوع : اسلام -- تاریخ-- مسایل متفرقه

موضوع : عربستان سعودی -- سیر و سیاحت

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/خ۳۷الف ۱۳۹۲ ۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۳۵۳۳۱

نگاهی به من کردی و گفتی: «برای جوانان بنویس! قلم در دست بگیر و برای آنان از عشق آسمانی بگو! از علی و فاطمه(ع) برای آنان سخن بگو».

نمی دانم چه شد که سخن تو به دلم نشست، فهمیدم که تو می خواهی کاری بزرگ انجام بدهی و هدفی مقدس داری و می خواهی همه با علی و فاطمه(ع) بیشتر آشنا شوند.

ماه ذی الحجّه، ماه امامت است، از روز ۹ تا روز ۲۵ این ماه، مناسبت های امامت و ولایت است، همه با عید غدیر که هیجدهم این ماه است، آشنا هستند، اما خیلی ها از مناسبت های دیگر این ماه خبری ندارند. تو می خواهی همه را با مناسبت های این ماه آشنا کنی.

از من خواهستی تا کتابی در این زمینه بنویسم و این گونه بود که من قلم در دست گرفتم، می خواستم دوستانم را با خاندان پیامبر بیشتر آشنا کنم. می دانستم که این خاندان به هر کسی اجازه نمی دهند که برایشان بنویسد، این بود که از خود آنان کمک



خواستم و به خود آنان متوسل شدم. اکنون خدا را شکر می‌کنم که به من توفیق داد و توانستم این کتاب را بنویسم.

مهدی خدامیان آرانی

اردیبهشت ۱۳۹۱

## چرا در خانه های ما را بسته ای؟

لیوان چای را برمی دارم و روی مبلی می نشینم، کاروان ما، تازه به هتل رسیده است و همه می خواهند زودتر به اتاق های خود بروند. باید صبر کنم تا آسانسورها خلوت شود. سرم کمی درد می کند، پرواز ما ده ساعت تأخیر داشت، خیلی خسته ام. چای سرد می شود، دیگر وقت نوشیدن آن است!

بلند می شوم، چمدان خود را برمی دارم، باید به اتاق شماره ۹۰۸ بروم. اینجا طبقه نهم است. وارد اتاق می شوم. سریع آماده غسل زیارت می شوم، می خواهم به زیارت پیامبر مهربانی ها بروم.

از هتل بیرون می آیم، ساعت یازده صبح است، به سوی حرم پیامبر می شتابم، آن طور که به من گفته اند وقتی به انتهای این خیابان برسیم، دیگر می توانم گنبد سبز پیامبر را ببینم، این اولین باری است که من به مدینه آمده ام، نمی دانم چگونه خدا را شکر کنم.

دست خود را به سینه می گیرم و به پیامبر سلام می دهم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

اشک شوق در چشمان من می نشیند... وارد مسجد می شوم، می خواهم به سمت ضریح پیامبر بروم، وقتی روبروی ضریح قرار می گیرم سر جای خود می ایستم، دست به سینه می گیرم تا سلام بدهم. یک نفر با لباس نظامی آنجا ایستاده است، مواظب است تا کسی به ضریح نزدیک نشود. جوانی که چفیه قرمز بر سر انداخته است درست روبروی من ایستاده است، اشاره می کند که حرکت کنم، گویا توقّف زیاد در اینجا ممنوع است.

به سمت «روضه پیامبر» حرکت می کنم، «روضه» به معنای گلستان است، پیامبر فرموده است که بین منبر و خانه ام، گلستان

بهشت است. نماز خواندن در آن مکان ثواب زیادی دارد و هر مسلمانی که به مدینه می آید دوست دارد در آنجا حتما نماز بخواند و با خدای خویش راز و نیاز کند. شنیده ام هر کجای مسجد که رنگ فرش آن سبز باشد، آنجا روضه پیامبر است. ۱.

به روضه پیامبر می رسم، اینجا خیلی شلوغ است، باید صبر کنم تا جایی پیدا شود. نگاهم به گوشه سمت راست می افتد، جای خالی است، به آن سو می روم و شروع به خواندن نماز می کنم.

بعد از نماز با خود فکر می کنم، من کجا نشسته ام. به تاریخ سفر می کنم، به سال های دور می روم... به سال سوم هجری.

\* \* \*

یکی به این سو می آید و می گوید: ای معاذ! پیامبر با تو کار دارد. معاذ از جا برمی خیزد و به سوی محراب می رود، من هم همراه او می روم. او به پیامبر سلام می کند، جواب می شنود و در حضور پیامبر می نشیند.

پیامبر رو به معاذ می کند و می فرماید:

ای معاذ! امروز جبرئیل نازل شد و از طرف خدا دستور مهمی برای من آورد.

چه دستوری؟

خدا از من خواسته است تا از مردم بخواهم درهایی را که به این مسجد باز کرده اند، مسدود کنند.

یعنی همه باید درهایی را که از طرف خانه هایشان به مسجد باز می شود، برداشته و جای آن را دیوار بکشند؟

بله. این دستور خداست.

اکنون از تو می خواهم تا نزد عمویم عباس بروی و سلام مرا به او برسانی و پیامم را به او بدهی.

چشم.

\* \* \*

معاذ از مسجد بیرون می رود، من هم همراه او می روم. خودم را به او می رسانم. همین طور که راه می رویم من از

او چند سؤل می کنم، قلم و کاغذ در دست من است، حرف های او را تند تند می نویسم. او با دقت به سؤل های من پاسخ می دهد:

چند سال قبل پیامبر از مکه به این شهر آمد. او دستور داد تا در وسط شهر مسجد ساخته شود. پس از اتمام کار، او در کنار مسجد اتاق هایی را بنا نمود. علی (ع) هم در آنجا، اتاقی برای خود ساخت. بقیه کسانی که همراه پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده بودند در اطراف مسجد برای خود خانه هایی ساختند. آنان برای خانه های خود دو در قرار دادند، دری که به کوچه باز می شد و دری که به سوی مسجد باز می شد. در واقع همه خانه هایی که دور تا دور مسجد ساخته شده اند، دو در دارند، اکنون خدا به پیامبر دستور داده تا درهایی که از طرف خانه ها به مسجد باز می شود بسته شود، مردم باید برای آمدن به مسجد ابتدا داخل کوچه شوند و بعد از عبور از کوچه به در اصلی مسجد برسند و از آنجا وارد شوند. ۲

\*\*\*

نگاه کن معاذ در جستجوی عباس، عموی پیامبر است. او را در بازار مدینه می یابد، سلام می کند و چنین می گوید:

پیامبر مرا فرستاده است تا از تو بخواهم در خانه خود را که به مسجد باز کرده ای، مسدود کنی.

چشم. من دستور پیامبر را انجام می دهم.

خدا به شما جزای خیر بدهد.

عباس به سوی خانه حرکت می کند، او می خواهد اولین کسی باشد که این دستور پیامبر را انجام می دهد. سریع دست به کار می شود، از جوانان می خواهد تا کمکش کنند، بعد از ساعتی در خانه خود را مسدود می کند. ۳

خبر

به همه می‌رسد، همه باید درهای خانه‌های خود را مسدود کنند. وقتی عباس، عموی پیامبر در خانه خود را مسدود کرده است، بقیه هم باید این دستور را انجام دهند. درها یکی بعد از دیگری مسدود می‌شود. نگاه کن، این عمر بن خطاب است که نزد پیامبر می‌آید، رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید:

ای پیامبر! من دوست دارم وقتی تو در محراب قرار می‌گیری، به تو نگاه کنم، به من اجازه بده دریچه‌ای کوچک از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

اجازه چنین کاری را ندارم.

پس اجازه بده سوراخی به اندازه چشم خود به سوی مسجد باز کنم تا بتوانم شما را در حال نماز ببینم.  
نه.

اجازه بده به سوراخی به اندازه سر سوزن از خانه من به سوی مسجد باز باشد.

خدا اجازه چنین کاری را نداده است. ۴.

\* \* \*

خانه علی(ع) هم دری به سوی مسجد دارد، فاطمه و علی(ع) در این خانه زندگی می‌کنند، آیا این دستور پیامبر، شامل این خانه هم خواهد شد؟

آیا علی(ع) هم باید در خانه خود را که به داخل مسجد باز می‌شود، مسدود کند؟ به هر حال علی(ع) آماده است که دستور پیامبر را انجام بدهد، گویا علی(ع) امروز در مدینه نیست، چه کسی بیش از او مشتاق اطاعت از دستور پیامبر است؟

آنجا را نگاه کن! فاطمه(س) دست حسن و حسین(ع) را گرفته است و از همان در که به سمت مسجد باز می‌شود به مسجد آمده است، فاطمه(س) حسن و حسین(ع) را کنار خود می‌نشانند.

لحظاتی می‌گذرد، پیامبر نگاهش به فاطمه می‌افتد، به سوی او می‌آید و به

فاطمه سلام می کند و می گوید:

دخترم! فاطمه جانم! چرا اینجا نشسته ای؟

منتظر دستور شما هستم، شنیده ام که شما از همه خواسته اید تا در خانه های خود را که به سوی مسجد باز می شود، مسدود کنند.

فاطمه جان! خدا به من اجازه داده است که در خانه ام به سوی مسجد باز باشد، در خانه شما هرگز مسدود نخواهد شد، زیرا شما از من هستید. ۵

لبخند بر چهره فاطمه می نشیند، خوشحال می شود، این افتخاری است که خدا برای فاطمه و علی (ع) قرار داده است. ۶

\* \* \*

چند روز می گذرد، همه یاران پیامبر درهای خانه ها را مسدود می کنند، در میان یاران پیامبر، فقط خانه علی (ع) است که در آن به سوی مسجد باز است.

نگاه کن این عیاس، عموی پیامبر است که با عده ای از خویشان خود نزد پیامبر نشسته است، او اشک در چشم دارد و با چشمانی گریان رو به پیامبر می کند و می گوید:

ای پیامبر! چرا میان ما و علی (ع) فرق می گذاری؟

منظور تو از این سخن چیست؟

من عموی تو هستم و به من دستور دادی تا دری را که از خانه ام به سوی مسجد باز می شود، ببندم، اما در خانه علی به سوی مسجد هنوز باز است.

عمو جان! من به دستور خدای خود عمل نموده ام. جبرئیل از طرف خدا برایم پیام آورده است و از من خواسته است تا این فضیلت را برای علی (ع) قرار بدهم. آیا می دانی چرا خدا این دستور را به من داده است؟

نه.

حتما به یاد داری شبی که من می خواستم از مکه به سوی مدینه هجرت کنم. آن شب کافران، خانه مرا محاصره کرده و تصمیم گرفته بودند

تا با طلوع آفتاب با شمشیرهاشان حمله کنند و مرا به قتل برسانند. آن شب، علی(ع) در بستر من خوابید و همه خطرها را به جان خرید، اگر این فداکاری علی(ع) نبود، من امروز اینجا نبودم! خدا می خواهد جان فشانی علی(ع) را این گونه پاداش بدهد.

آری. آن شب را به یاد دارم، علی(ع) با این کار خود خدمت بزرگی به اسلام نمود.

عموجان! تو از این که در خانه علی به سوی مسجد باز است، تعجب کرده ای، اما تو خبر نداری که مقام و جایگاه علی(ع) نزد خدا بسیار بالاتر از این می باشد. اگر کسی علی را دشمن بدارد، خدا او را به عذاب گرفتار خواهد کرد و اگر کسی علی را دوست بدارد، این محبت باعث نجاتش خواهد شد.

من به آنچه خدا فرمان داده است راضی هستم. ۷.

\* \* \*

منافقان گروهی از مسلمانان هستند که در مدینه زندگی می کنند، به ظاهر مسلمان شده اند، اما به سخنان پیامبر ایمان واقعی ندارند، آنان کنار هم جمع شده اند و با یکدیگر سخن می گویند:

دیدید که محمد چه کرد، او دستور داد تا ما در خانه های خود را که به سمت مسجد باز می شد ببندیم، اما در خانه داماد خود را باز گذاشت.

فکر می کنم محمد گمراه شده است!!

آری، او شیفته علی شده است، میان علی و بقیه فرق می گذارد.

نمی دانم علی با ما چه فرقی دارد، علی جوانی است که تجربه زیادی هم ندارد، ولی محمد او را خیلی دوست دارد.

پیامبر در خانه خود است که جبرئیل نزد او می آید و سخن منافقان را برای او می گوید و سپس آیات اول سوره نجم را برای

او

می خواند.

\*\*\*

پیامبر صبر می کند تا موقع نماز فرا رسد و مردم برای نماز به مسجد بیایند، بعد از خواندن نماز به بالای منبر می رود و چنین سخن می گوید: «چرا بعضی از شما به علی حسادت می ورزید؟ بدانید که من به خواسته خود چنین کاری را نکرده ام.

این دستور خدا بود که جبرئیل آن را برایم آورد، خدا فرمان داده تا در خانه هایتان را که به سمت مسجد باز می شد، مسدود کنید و بدانید باز خدا از من خواسته تا در خانه علی به سوی مسجد باز باشد.

علی برادر من است و خدا این امتیاز را به او داده است.» ۸.

سخن پیامبر ادامه پیدا می کند: «ای مردم! بدانید که خدا این آیات را بر من نازل کرده است، گوش فرا دهید، این سخن خداست: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ... سوگند به ستاره هنگامی که غروب می کند که محمّد هرگز گمراه نشده است و راه را گم نکرده است، او هرگز از روی هوس سخن نمی گوید، آنچه او می گوید، چیزی جز وحی آسمانی نیست.» ۹.

مردم با شنیدن این سخنان به فکر فرو می روند، آن ها می فهمند که پیامبر هرگز بر اساس خواست خود سخنی نمی گوید، او فرستاده خداست و از هر خطا و لغزشی به دور است. ۱۰.

\*\*\*

این افتخار برای علی(ع) باقی می ماند و دری که از خانه علی(ع) به مسجد باز می شد به حال خود ماند. سال های سال گذشت... مردم از آن در به خانه علی(ع) می رفتند و در آنجا نماز می خواندند.

سال شصت و پنج هجری فرا می رسد و عبدالملک بن مروان به حکومت می رسد، او که بغض علی(ع) را به دل داشت، تصمیم گرفت تا

این نشانه را از بین ببرد، برای همین به بهانه توسعه مسجد پیامبر اقدام به خراب کردن دیوار خانه علی(ع) می کند تا با این کار بتواند این فضیلت علی(ع) را از یادها ببرد، اما او نمی دانست که هرگز نمی توان حقیقت را پنهان نمود. ۱۱

\* \* \*

خوب نگاه کن من کجا نشسته ام!

من در روضه پیامبر هستم، وقتی که رو به قبله بنشینم و ضریح پیامبر سمت چپ تو باشد، باید به دنبال «ستون حَرَس» بگردی، «حَرَس» به معنای «نگهبانی دادن» است، اینجا همان جایی است که علی(ع) می ایستاد و برای پیامبر نگهبانی می داد تا خطری از سوی دشمنان، جان پیامبر را تهدید نکند.

وقتی این ستون را پیدا کردی، حدود چهار متر از این ستون به عقب تر که قرار بگیری، اینجا همان جایی است که در خانه علی(ع) به سوی مسجد باز می شده است.

### سلام بر دو یادگار پیامبر

روز عید قربان است، دیروز در صحرای «عرفات» بودم، دیشب هم در سرزمین «مشعر» ماندم، امروز صبح به اینجا رسیده ام. اینجا سرزمین «مِنا» است، جایی که آرزوهای بزرگ انسان برآورده می شود.

خسته ام، صبح زود برای سنگ زدن به جَمَره یا همان شیطان بزرگ رفتم و هفت سنگ بر آن زدم. باید در این شلوغی راه خود را پیدا کنم، در جستجوی قربانگاه هستم، به من گفته اند که باید این مسیر را تا انتها بروم، در پای آن کوه قربانگاه است.

لباس احرام به تن دارم، وقتی گوسفند خود را قربانی کنم، باید موی سر خود را بتراشم، آن وقت حاجی می شوم.

به گمانم آن ساختمان قربانگاه است، چه جمعیتی آنجا جمع شده است، وارد قربانگاه می شوم، چند نفر از دوستان آنجا منتظرم هستند، سلام می کنم، با



هم به سوی محلّ نگهداری گوسفندان می رویم. گوسفندان را انتخاب می کنیم، کتاب دعای خود را باز می کنیم و شروع به خواندن دعا می کنیم:

بار خدایا! به نام تو و یاد تو می خواهم گوسفندی را قربانی کنم، می خواهم به آیین و سنت پیامبر تو عمل کنم!

بار خدایا! تو وعده کرده ای که هر کس با اخلاص در این سرزمین قربانی کند، گناهان او را می بخشی، از تو می خواهم تا شیرینی عفو خود را به من بچشانی.

لحظه ای به فکر فرو می روم، به یاد می آورم چه رمز و رازی در این عمل است، به یاد ابراهیم(ع) می افتم...

\* \* \*

سالیان سال است که ابراهیم(ع) در حسرت داشتن فرزند است و بارها از خدا خواسته تا به او پسری بدهد.

سرانجام خدا دعای او را مستجاب می کند و ابراهیم نام پسر خود را اسماعیل می گذارد.

سال ها می گذرد، اسماعیل بزرگ می شود، اکنون موقع امتحان بزرگ ابراهیم(ع) است. گوش کن ابراهیم(ع) با پسرش چنین سخن می گوید: «ما باید به قربانگاه برویم».

اسماعیل در جواب پدر می گوید: «ای پدر! آنچه خدا به تو فرمان داده است انجام بده».

آنان به قربانگاه می رسند. پدر، پسر را روی زمین به سمت قبله می خواباند، اکنون پسر چنین می گوید: «روی مرا بپوشان و دست و پایم را ببند».

او می خواست تا مبادا پدر نگاهش به نگاه او بیفتد و در انجام امر خدا ذرّه ای تردید نماید.

همه فرشتگان ایستاده اند و این منظره را تماشا می کنند، ابراهیم(ع) «بسم الله» می گوید و کارد را بر گلوی پسر می کشد؛ اما کارد نمی برد، دوباره کارد را می کشد، زیر گلوی اسماعیل سرخ می شود. ابراهیم(ع) کارد را محکم تر فشار می دهد؛ اما باز هم کارد نمی برد، او کارد

را بر سنگی می زند و سنگ می شکند.

صدایی در آسمان طنین می اندازد که ای ابراهیم تو از این امتحان سربلند بیرون آمدی. جبرئیل می آید، گوسفندی به همراه دارد، آن را به ابراهیم(ع) می دهد تا قربانی کند. ۱۲.

و این گونه است که روز دهم ذی الحجّه، عید قربان می شود، روزی که حاجیان به سرزمین «منا» می آیند و گوسفند قربانی می کنند.

من باید فکر کنم و بدانم که اسماعیل من چیست؟ ریاست، شهرت، ثروت، آبرو، عزّت و... آیا آماده ام تا همه این ها را در راه دوست قربانی کنم؟

\*\*\*

اگر آن روز اسماعیل(ع) قربانی می شد، از او هیچ نسلی باقی نمی ماند، پیامبر و حضرت علی(ع) و همه امامان ما از نسل اسماعیل(ع) می باشند، آری، اگر او در آن روز قربانی می شد، دیگر پیامبر و اهل بیت(ع) به دنیا نمی آمدند.

عید قربان عید بزرگی است، روزی که همه مسلمانان جشنی بزرگ می گیرند و خدا را شکر می کنند.

\*\*\*

هنوز من در سرزمین «منا» هستم، بعد از قربانی کردن، سر خود را تراشیده ام و از لباس احرام بیرون آمده ام، شب یازدهم ذی الحجّه نیز در این سرزمین ماندم، روز یازدهم به سه شیطان بزرگ سنگ زدم. اکنون ساعت ۱۰ صبح روز دوازدهم است، می خواهم به سوی شیاطین بروم و آخرین سنگ های خود را بزنم. پس از آن می توانم به شهر مکه بازگردم، با انجام این کار دیگر اعمال سرزمین «منا» تمام می شود.

تو نگاهی به من می کنی و می خواهی برای تو از راز این کار بگویم، دوست داری بدانی که چرا باید به این سه شیطان سنگ زد.

باید بار دیگر از ابراهیم(ع) برایت سخن بگویم، خدا به ابراهیم(ع) دستور داد تا اسماعیل(ع) را به این

سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند . وقتی ابراهیم(ع) همراه اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راهشان آمد و او را این گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی رحمی ! آیا می خواهی با دست خود فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیم(ع) آمد و دستور داد که شیطان را با سنگ بزند . ابراهیم(ع) سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .

او با زبان دل این گونه با شیطان سخن می گفت : «تو می خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه دارم را فدای خدا می کنم» .

از آن روز است که حاجی به همان جایی سنگ می زند که ابراهیم(ع) به شیطان سنگ زده است . ۱۳.

شیطان در آن مکان به زمین فرو رفت و ابراهیم(ع) به راه خود ادامه داد، بار دیگر شیطان آمد و ابراهیم به او سنگ زد، بار سوم هم شیطان آمد و ابراهیم(ع) باز هم به او سنگ زد. اکنون همان مکانی که شیطان به دل زمین فرو رفت، جایگاهی شده است برای سنگ زدن به شیطان! آری، حاجی با این کار خود، به تمام وسوسه های شیطان، سنگ می زند .

\*\*\*

در سرزمین منا، مسجدی بزرگ وجود دارد که به نام مسجد «خیف» مشهور است. شنیده ام که در این مسجد هزار پیامبر نماز خوانده اند، چقدر خوب است که من هم در این مسجد بروم. ۱۴.

سمت راست جمرات، پای آن کوه را نگاه کن! مسجد خیف آنجاست. به سوی مسجد می روم، جمعیت موج می زند، هر چه به مسجد نزدیک تر می شوم، ازدحام جمعیت بیشتر می شود، به

زحمت وارد مسجد می شوم، به دنبال جایی می گردم تا بتوانم دو رکعت نماز بخوانم، پس از مدّتی، یک جای خالی پیدا می کنم، به نماز می ایستم، بعد از نماز سر به سجده می گذارم و شکر خدا را به جا می آورم. اکنون با خود فکر می کنم، دوست دارم بدانم من کجا نشسته ام. به تاریخ سفر می کنم، به سال های دور می روم... به سال دهم هجری.

در این سال پیامبر به سفر حج آمده است، او روز دهم (روز عید قربان) در اینجا قربانی کرده است، شب یازدهم و شب دوازدهم در این سرزمین مانده است، اکنون که روز دوازدهم ذی الحجّه است، او به محلّ مسجد «خیف» آمده است.

کسی در میان مردم اعلام می کند: «ای مردم! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می خواهد برای ما سخن بگوید».

جمعیت زیادی جمع شده است، پیامبر می گوید: «ای مردم! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم، آن دو چیز گرانبها، قرآن و عترت می باشند، خداوند خبر داده است که قرآن و عترت من، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند.» ۱۵

این پیام مهمی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوش همه مردم رساند، امروز دیگر همه می دانند که عترت و خاندان پیامبر، خیلی عزیز و محترم هستند، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)، یادگارهای پیامبر هستند. امروز همه می فهمند که خاندان پیامبر چه جایگاه ویژه ای دارند.

آری، از این سخن استفاده می شود

که خاندان پیامبر شایستگی رهبری جامعه اسلامی را دارند، زیرا پیامبر در این سخن خود، اهل بیت (ع) و قرآن را دو امانت بزرگ خود معرفی نمود و همانگونه که قرآن باعث هدایت انسان ها می شود، پیروی از اهل بیت (ع) هم زمینه رستگاری و نجات را فراهم می کند. همان طور که هیچ باطلی در قرآن راه ندارد، هیچ باطلی هم در اهل بیت (ع) راه ندارد و این همان معنای «عصمت» است، آری، خاندان پیامبر از هرگونه خطایی به دور هستند.

بعد از ظهر فرا می رسد، پیامبر به سوی شهر مکه حرکت می کند، او همه اعمال حج را انجام داده است، مردم حج ابراهیمی را از او فرا گرفته اند، پیامبر خوشحال است که توانسته است به وظیفه خود عمل کند، او آخرین دین خدا را برای مردم بیان کرد و فقط یک قسمت مهم این دین باقی مانده است و آن ولایت علی (ع) می باشد، پیامبر منتظر فرمان خداوند است، منظر فرمان بزرگ خدا درباره ولایت علی (ع).

پیامبر شب سیزدهم را در مکه می ماند، روز سیزدهم فرا می رسد، در این روز جبرئیل نزد پیامبر می آید و از او می خواهد تا علم و میراث پیامبران را که نزد اوست به علی (ع) تحویل دهد.

پیامبر علی (ع) را فرا می خواند و این امانت های آسمانی را به او تحویل می دهد. این امانت ها نشانه های پیامبران بزرگ است که باید نزد علی (ع) باشد، علی (ع) هم وظیفه دارد آن ها را در هنگام شهادت خود، به امام حسن (ع) تحویل دهد. این امانت ها سرانجام به دست مهدی (ع) خواهد رسید.

\*\*\*

سخن از امانت های آسمانی به میان آمد که نشانه امامت و ولایت است. پیامبر امانت های آسمانی را در روز سیزدهم ذی الحجه سال دهم هجری به

علی(ع) تحویل داد و اکنون همه آن ها نزد امام زمان(ع) است.

در اینجا به دو مورد آنها اشاره می کنم تا با میراث پیامبران بیشتر آشنا شوی:

\* اول: پیراهن یوسف(ع).

امام زمان(ع) در مکه ظهور خواهد نمود، او پیراهن یوسف(ع) را به تن خواهد کرد، اما چرا؟ زیرا پیراهن یوسف(ع)، یک لباس معمولی نیست، بلکه لباسی ضد آتش است. ۱۶.

پیراهن یوسف(ع) در اصل از ابراهیم(ع) بود. هنگامی که نمرود می خواست ابراهیم(ع) را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. با این لباس، ابراهیم(ع) در آتش نسوخت. ۱۷.

پس از ابراهیم(ع)، این لباس به فرزندان او به ارث رسید تا این که لباس یوسف(ع) شد و عامل روشنی چشمان یعقوب!

این لباس نسل به نسل گشت تا پیامبر اسلام و بعد از او امامان معصوم(ع)، یکی بعد از دیگری به ارث بردند. ۱۸.

خداوند این پیراهن را برای امام زمان نگه داشته است، آتش نمرود بزرگ ترین آتش آن روزگار بود، یک بیابان آتش که شعله های آن به آسمان می رسید، نمرود با امکاناتی که در اختیار داشت آتشی به آن بزرگی برپا کرد و ابراهیم(ع) را میان آن آتش انداخت؛ اما خدا، پیامبر خود را با آن پیراهن یاری کرد و در روز ظهور همان پیراهن در تن امام زمان خواهد بود.

\* عصای موسی(ع)

وقتی امام زمان(ع) ظهور کند در دست او عصای موسی(ع) خواهد بود. ۱۹.

با این که چوب این عصا هزاران سال پیش، از درخت بریده شده است؛ اما تر و تازه خواهد بود، مثل این که همین الان آن را، از درخت قطع کرده اند. ۲۰.

در زمان موسی(ع)، بشر در سحر

و جادو پیشرفت زیادی کرده بود و به اصطلاح، فن آوری بشر آن روز، سحر و جادو بود؛ اما وقتی موسی(ع) عصای خود را به زمین زد، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد که همه آن سحر و جادوها را در یک چشم به هم زدن بلعید.

در روز ظهور هم بشر هر چه پیشرفت کرده و هر فن آوری جدیدی داشته باشد باید بداند که امام زمان با همین عصا به مقابله با دشمنان خواهد رفت. این عصا، یک عصای معمولی نیست، بلکه هر دستوری را که امام به آن بدهد، انجام می دهد. ۲۱.

آنچه که بشر به دست خود ساخته است توسط این عصا بلعیده می شود. ۲۲.

هنر بشر آن روز سحر و جادو بود، هنر بشر در روز ظهور هر چه می خواهد باشد، آن عصا به اذن خدا می تواند مقابل آن بایستد.

آیا می دانی وقتی امام زمان(ع) آن عصا را بر زمین بزند، آن عصا تبدیل به چه چیزی می شود؟ امام باقر(ع) فرمود: «وقتی قائم ما، عصای خود را به زمین بزند، آن عصا هر چه را که مقابلش باشد، می بلعد». ۲۳.

به راستی که خداوند چه حکمت های زیبایی دارد که این چنین با عصای موسی(ع)، آخرین ولی خود را یاری می کند. ۲۴.

روز سیزدهم ذی الحجه است، هنوز پیامبر در مکه است، فردا که فرا برسد، پیامبر به سوی مدینه حرکت خواهد کرد.

نگاه کن، علی(ع) به سوی پیامبر می آید و با او سخن می گوید:

ای رسول خدا! من صدایی را شنیدم، گویا کسی با من سخن می گفت، اما کسی را ندیدم!

علی جان! این جبرئیل است که به تو سلام کرده است. او آمده است تا وعده خدا را به انجام برساند. او

تو را «امیرمؤنان» خطاب نموده است.

اکنون پیامبر به یاران خود دستور می دهد تا نزد علی(ع) بروند و به او این گونه سلام کنند: «سلام بر تو ای امیرمؤنان».

در این میان عمر و ابوبکر زبان به اعتراض می گشایند و می گویند: «آیا این دستور از طرف خداست؟».

پیامبر در جواب آنان می گوید: «آری، خدا به من این دستور را داده است».

یاران پیامبر به این سخن پیامبر عمل می کنند و نزد علی(ع) می روند و به او این گونه سلام می کنند: «سلام بر تو ای امیرمؤنان».

آری، همه می فهمند که علی(ع) آقای آنان است. این سلام، مقدمه ای است برای برنامه ای مهم تر! ۲۵

«امیر» در زبان عربی، به معنای رهبر است، «امیرمؤنان» یعنی رهبر و پیشوای همه اهل ایمان!

این لقبی است که خدا فقط به علی(ع) داده است و هیچ کس (نه قبل از او و نه بعد از او) شایستگی این لقب را ندارد.

اکنون هر کس این لقب را بشنود، می فهمد که علی(ع) بعد از پیامبر، شایستگی خلافت و جانشینی پیامبر را دارد.

## مادر مهربان تو کجاست؟

وقتی به مدینه می روم، گاهی اوقات نماز خود را جایی می خوانم که قبلاً محلّه بنی هاشم بوده است، کسانی که قبل از سی سال پیش به مدینه آمده اند، این محلّه را با چشم خود دیده اند، متأسفانه امروزه این محلّه خراب شده است و هیچ اثری از آن نمانده است.

وقتی به مدینه می آیی با این آدرسی که می دهم می توانی محلّه بنی هاشم را پیدا کنی. مسجد پیامبر چندین در دارد، وقتی از دری که به در بقیع مشهور است، خارج شوی، می توانی قبرستان بقیع را در دوردست خود ببینی، محلّه بنی هاشم در فاصله بین در مسجد (که به نام در بقیع است) تا قبرستان بقیع می باشد.



اینجا خانه امام حسن (ع)، خانه امام حسین (ع)، خانه زینب (س) و ... قرار داشته است. اینجا خاطرات زیادی دارد.

امروز هم اینجا نشسته ام تا نماز ظهر را بخوانم، نگاهی به آسمان می کنم، قطرات باران بر صورتم می بارد، گویا باران بهاری در راه است. صدای رعد و برق هم به گوش می رسد. صدای اذان می آید.

نماز که تمام می شود به فکر فرو می روم، دوست دارم بدانم کجا نشسته ام. باید از خاطرات این مکان باخبر شوم، باید به تاریخ سفر کنم. به سال هفتم هجری بروم.

\*\*\*

اینجا خانه اُمّ ایمن است. پیامبر معمولاً برای دیدن اُمّ ایمن به اینجا می آید، وقتی پیامبر اُمّ ایمن را می بیند او را «مادر» خطاب می کند و احوال پرس می کند و با او سخن می گوید. ۲۶

راستی چرا پیامبر اُمّ ایمن را «مادر» خطاب می کند؟

پیامبر که به دنیا آمد برای او دایه ای گرفتند. حلیمه سعدیه دو سال از پیامبر نگهداری کرد. سپس پیامبر نزد مادرش آمنه آمد. اُمّ ایمن به آمنه کمک می کرد. بعد از مدتی که آمنه از دنیا رفت، عبدالمطلب، پیامبر را به خانه خود برد. اُمّ ایمن هم به خانه او رفت و در حق پیامبر مادری می کرد. ۲۷

هنگامی که رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، اُمّ ایمن جزء اولین زنانی بود که به او ایمان آورد.

جالب است که پیامبر در سخن خود اُمّ ایمن را اهل بهشت معرفی کرده است. ۲۸

نگاه من به در خانه اُمّ ایمن دوخته شده است، اُمّ ایمن از خانه خارج می شود، به او سلام کرده و می گویم:

شما این وقت روز کجا می روید؟

می خواهم به خانه علی (ع) و فاطمه (س) بروم. دلم برای دیدن حسن و حسین (ع) تنگ شده است.

او

را همراهی می کنم. اُمّ ایمن به سوی خانه علی(ع) می رود. خانه ای کوچک که همه خوبی های بزرگ دنیا را در آن می توانی بینی. علی(ع) در خانه را باز می کند و به اُمّ ایمن خوش آمد می گوید.

اُمّ ایمن وارد می شود، به حسن و حسین(ع) سلام می کند. این ها عزیزان دل پیامبر هستند. فاطمه(س) هم به استقبال او می آید.

اُمّ ایمن کنار فاطمه(س) می نشیند و با هم مشغول گفتگو می شوند. صدای در خانه به گوش می رسد.

علی(ع) در خانه را باز می کند. نگاه کن! پیامبر برای دیدن عزیزانش آمده است.

پیامبر حسن و حسین(ع) را در آغوش می گیرد، آن ها را می بوسد و می بوید.

پیامبر وارد اتاق می شود، اُمّ ایمن به احترام پیامبر از جا برمی خیزد. دیدار اُمّ ایمن، پیامبر را به یاد مادرش آمنه می اندازد. از این رو از دیدن او بسیار خوشحال می شود. ۲۹

چه منظره زیبایی! پیامبر کنار گل های خودش آرام گرفته است. اهل این خانه تنها دل خوشی او در این دنیا هستند. پیامبر آن ها را می بیند و لبخند می زند .

ناگهان ، عطری در فضا می پیچد، نسیمی می وزد. جبرئیل نازل می شود و آیه ۲۶ سوره «إسراء» را بر پیامبر می خواند: « وَ ءَاتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ : ای پیامبر ، حقّ خویشان خودت را ادا کن !».

آیه تازه ای نازل شده است. پیامبر به فکر فرو می رود. خداوند فرمانی تازه داده است. به راستی منظور خدا از این فرمان چیست ؟

ای جبرئیل برایم بگو که حقّ چه کسی را باید بدهم ؟

ای حبیب من ، اجازه بده نزد خداوند بروم و جواب را بگیرم و برگردم . ۳۰

لحظاتی سکوت همه جا را فرا می گیرد. پیامبر منتظر است.

\*\*\*

دوباره بوی بهار در

فضا می پیچد و نسیم می وزد. جبرئیل باز گشته است:

ای جبرئیل، چه خبر؟

خداوند دستور داده است که تو فدک را به فاطمه (س) بدهی، فدک از این لحظه به بعد مالِ فاطمه (س) است. ۳۱.

آری، درست شنیدی خدا سرزمین فدک را به فاطمه (س) بخشیده است. این فرمان خداست. ۳۲.

چرا اشک در چشم پیامبر نشسته است؟ این اشک شوق است؟

نه، اشک فراق است. هر وقت که پیامبر به یاد یار سفر کرده اش، خدیجه (س) می افتد و غمی جانکاه، سراسر وجودش را فرا می گیرد. ۳۳.

پیامبر به یاد روزی می افتد که تصمیم گرفت به خواستگاری خدیجه (س) برود. دست پیامبر از مالِ دنیا خالی بود؛ اما خدیجه (س)، ثروتمندترین زن آن روزگار بود.

عموی خدیجه (س) که با این ازدواج مخالف بود در مجلس خواستگاری مهریه خدیجه (س) را بیش از هزار سکه تعیین کرد. او می دانست که پیامبر از عهده این مهریه سنگین بر نمی آید.

ابوطالب لبخندی زد و گفت: «قبول است». همه تعجب کردند و با خود گفتند: «محمّد این همه پول را از کجا خواهد آورد». ۳۴.

پیامبر همه مهریه را پرداخت کرد. آیا شما می دانید چگونه؟

خود خدیجه (س) این پول را به پیامبر داده بود تا به عنوان مهریه پرداخت کند! ۳۵.

وقتی ابوجهل این را شنید، گفت: «همیشه داماد برای عروس مهریه می دهد، امروز عروس برای داماد مهریه داده است». ۳۶.

پیامبر از همان زمان آرزو داشت تا روزی مهریه خدیجه (س) را جبران کند.

درست است که خدیجه (س) پول زیادی به پیامبر بخشیده بود؛ اما من فکر می کنم او همیشه خود را وامدار خدیجه (س) می دید و به این پول به چشم قرض نگاه می کرد و دوست داشت زمانی این پول را به خدیجه (س) بازگرداند.

سال ها از این ازدواج

گذشت و در شرایط سختی که بر مسلمانان می گذشت، خدیجه(س) تمام ثروت خود را در راه اسلام خرج کرد.

تقدیر چنین بود که خدیجه(س) پیامبر را تنها بگذارد و پیش خدا برود؛ اما یاد خدیجه(س) هرگز از خاطر پیامبر نرفت.

خداوند بعد از فتح خیبر، فدک را به پیامبر داد. اکنون فرصت خوبی است تا بزرگواری خدیجه(س) را جبران کند.

افسوس که امروز خدیجه(س) نیست؛ اما دختر او که هست. فاطمه(س) تنها یادگار خدیجه(س) است. او وارث خدیجه(س)

است و بعد از مرگ مادر از او ارث می برد. پس پیامبر می تواند مهریه خدیجه(س) را به فاطمه(س) بدهد.

امروز آیه قرآن نازل شد. آیا موافقی یک بار دیگر این آیه را بخوانیم؟ خدا به پیامبر دستور داد: (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)، ای

پیامبر، حق فاطمه را ادا کن!

پیامبر باید حق فاطمه(س) را بدهد. ۳۷

هرگز فراموش نکن! فدک حق فاطمه(س) است، چون او دختر خدیجه(س) است و پیامبر برای همیشه وامدار خدیجه(س)

است. ۳۸

\* \* \*

فاطمه جان! خداوند دستور داده تا فدک را به تو بدهم. من وامدار مادرت خدیجه بودم. مهریه اش را نپرداخته ام. اکنون که

مادرت نیست تا فدک را به او دهم، پس فدک را به تو می بخشم. باید نماینده ای به فدک بفرستی و آنجا را در اختیار

بگیری.

پدر جان! تا شما زنده هستید من در فدک هیچ تصرفی نمی کنم.

نه، باید همه بفهمند، فدک از آن توست. می ترسم که اگر فدک را تصرف نکنی بعد از مرگ من فدک را به تو ندهند.

چشم. چون شما می گویی، این کار را می کنم. ۳۹

اکنون پیامبر از علی(ع) می خواهد تا وسایل نوشتن را آماده کند.

پیامبر می خواهد سندی برای فدکِ فاطمه(س) بر روی «ادیم» نوشته شود.

حتماً می گویی «ادیم» چیست؟ وقتی پوست گوسفند دباغی شد آن را برای نوشتن آماده می کنند. عرب ها به آن «ادیم» می گویند.

پیامبر می خواهد این نوشته به راحتی پاره نشود و از بین نرود.

علی(ع) بعد از لحظاتی با یک «ادیم» و قلم و دوات برمی گردد. پیامبر به او می گوید: «می خواهم فاطمه برای فدک سند مکتوب داشته باشد. بنویس که پیامبر فدک را به فاطمه داد».

علی(ع) مشغول نوشتن می شود. بعد از آن که سند آماده می شود باید دو نفر به عنوان شاهد نامشان آورده شود.

پیامبر به علی(ع) می گوید نام خودت را به عنوان شاهد اوّل بنویس. بعد رو به اُمّ ایمن می کند. اُمّ ایمن را همه می شناسند، همه می دانند که پیامبر او را اهلِ بهشت، معرفی کرده است.

اکنون پیامبر به علی(ع) می گوید: «نام اُمّ ایمن را به عنوان شاهد بنویس». این گونه است که نام او در سند فدک نوشته می شود. ۴۰

از میان همه فقط اُمّ ایمن لیاقت داشت شاهد نزول آیه بخشش فدک باشد. نام او باید کنار نام علی(ع) تا همیشه در تاریخ به عنوان شاهد فدک بدرخشد.

این چه رازی است که تا نام فدک زنده است نام اُمّ ایمن زنده است؟

پیامبر او را می شناسد و می داند که او در هر شرایطی از حقّ فاطمه(س) دفاع خواهد کرد. ۴۱

این گونه است که نام فدک و اُمّ ایمن تا ابد به هم گره خوردند و هر دو با هم جاودانه شدند.

\*\*\*

فدک! تو چه می دانی که فدک چیست! فدک، سرزمینی آباد و حاصلخیز است، این سرزمین، چشمه های آب فراوان و نخلستان های زیادی دارد، فاصله

آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر است. ۴۲.

ماجرای فدک این چنین است: یهودیانِ قلعه خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند، اما پیامبر از تصمیم آن‌ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد. قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد.

سپاه اسلام به سوی قلعه نزدیک شد، اما برق شمشیر «مَرَحَب» ، پهلوان یهود، همه را فراری داد. سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علی(ع) را به جنگ پهلوان یهود بفرستد. ۴۳.

صدای علی(ع) در فضای میدان طنین افکند: «من آن کسی هستم که مادرم مرا حیدر نام نهاد». ۴۴.

جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرَحَب» به قتل رسید. علی(ع) به قلعه حمله کرد و آن را فتح کرد. خیبر منطقه آبادی بود، نخل‌های خرما و زمین‌های سرسبزی داشت و پیامبر همه غنیمت‌های این سرزمین را در میان رزمندگان اسلام تقسیم کرد. ۴۵.

در نزدیکی‌های خیبر، گروهی دیگر از یهودیان، در فدک زندگی می‌کردند. آن‌ها نیز با یهودیانِ خیبر همدست شده بودند، پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحت کنند و از خستگی بیرون بیایند و با روحیه بهتری به جنگ با یهودیان فدک بروند.

در این میان پیرمردی که فرستاده مردم فدک بود به سوی اردوگاه اسلام آمد و سراغ پیامبر را گرفت، یارانِ پیامبر، او را نزد آن حضرت بردند.

او پیام مهمی را برای پیامبر آورده بود. به پیامبر گفت: «ای محمد، مردم فدک مرا فرستاده اند

تا من از طرف آن ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم ، آن ها حاضرند نیمی از سرزمین خود، فدک را به شما ببخشند تا شما از حمله به آن ها صرف نظر کنی» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد . ۴۶

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام همه خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و لشکرکشی خبری نبود ، آری ، سرزمین فدک بدون هیچ گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد .

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ... آن غنائمی که در به دست آوردن آن ، لشکرکشی نکرده اید، از آن پیامبر است.

خدا فدک را به پیامبر بخشید ، فدک ، مال پیامبر شد . این حکم قرآن بود و هیچ کس با آن مخالف نبود و همه با دل و جان ، حکم خدا را پذیرفتند . ۴۷

این هدیه خداوند به پیامبر بود به پاس همه زحماتی که در راه او متحمل شده بود.

پیامبر شخصی را در فدک به عنوان کارگزار خود قرار داد و به سوی مدینه بازگشت .

امروز هم خدا فدک را به فاطمه (س) بخشید و پیامبر می خواهد همه مردم را از این ماجرا باخبر کند.

\* \* \*

اللّٰهُ اَكْبَر! اللّٰهُ اَكْبَر!

این صدای اذان بلال است که به گوش می رسد. همه برای رفتن به مسجد آماده می شوند.

پیامبر به مسجد می آید و در محراب می ایستد. صف ها بسته شده و نماز آغاز می شود.

بعد از نماز پیامبر از جا برمی خیزد و از مردم می خواهد تا متفرّق نشوند. او امروز با مردم کار دارد.

پیامبر رو

به مردم می کند و از آن ها می خواهد تا همراه او به بیرون مسجد بیایند.

پیامبر حرکت می کند و همه پشت سر او می روند. مردم تعجب کرده اند. پیامبر می خواهد مردم را کجا ببرد؟

پیامبر می آید و کنار درِ خانه فاطمه(س) می ایستد.

مردم همه هجوم می آورند. کوچه پر از جمعیت است. راه بند آمده است.

اکنون پیامبر رو به مردم می کند و با صدای بلند می گوید: «ای مردم! بدانید که من فدک را به دخترم فاطمه(س) بخشیدم! فدک مالِ دخترم فاطمه(س) است.» ۴۸.

در میان جمعیت، فقیران مدینه هم هستند. آن ها بسیار خوشحال می شوند زیرا به زودی روزگار فقر و ناداریشان برای همیشه پایان می یابد.

آن ها فاطمه(س) را خوب می شناسند. فاطمه(س) کسی است که وقتی در خانه فقط یک قرص نان داشت، آن را به فقیری داد و خود و بچه هایش گرسنه ماندند. ۴۹.

آن ها خوب می دانند که فاطمه(س) فراموششان نخواهد کرد.

این آرزوی فاطمه(س) بود که هرگز در مدینه فقیری نباشد. مگر از فاطمه(س) غیر از این هم می شود انتظار داشت؟ او دختر خدیجه(س) است، همان بانویی که تمام ثروت خود را در راه پیامبر خرج کرد و او را با تمام وجود یاری نمود.

امروز دیگر هیچ کس به اندازه فاطمه(س) ثروتمند نیست. افسوس که عده ای خیال می کنند که فاطمه(س) در همه مراحل زندگی خود فقیر بود. آن ها می گویند که فاطمه(س) در همه زندگیش، محتاج نان شب خود بود!

فاطمه(س) را باید از نو شناخت.

فاطمه(س) کسی است که سالیانه هفتاد هزار دینار سرخ در آمد دارد. ۵۰.

آیا می دانی این مقدار یعنی چقدر پول؟

بیش از سیصد کیلو طلای سرخ!

حالا حساب کن، هر مثقال طلا (پنج گرم) چقدر قیمت دارد، آن



را ضرب در شصت هزار کن!

این فقط درآمد یک سال فدک است. اصل سرمایه او خیلی بیش از این حرف هاست.

\*\*\*

فصل برداشت خرما که فرا می رسد، فاطمه (س) کارگزاری را به فدک می فرستد. فاطمه (س) به نماینده خود دستور می دهد تا با مردم فدک با عدالت و انصاف برخورد کند، مبادا حق آن ها ضایع شود.

مدتی می گذرد، خبر می رسد که نماینده فاطمه (س) با درآمد فدک به مدینه می آید. هفتاد هزار سکه طلا!

فاطمه (س) با هفتاد هزار سکه طلا چه خواهد کرد؟

نگاه کن! همه فقیران مدینه به در خانه فاطمه (س) آمده اند. پیامبر هم اینجا است. گویا فاطمه (س) می خواهد این سکه ها به دست پیامبر میان فقیران تقسیم شود.

پیامبر رو به فقیران می کند و می گوید: «این سکه ها از آن فاطمه (س) است»، بعد آن سکه ها را میان همه تقسیم می کند.

نگاه کن! به دست هر فقیری که نگاه می کنی سکه های طلا را می بینی!

همه خوشحال هستند و برای فاطمه (س) دعا می کنند. خدا فاطمه (س) را پاینده دارد. تا فاطمه (س) هست دیگر از فقر و گرسنگی خبری نیست!

فاطمه (س) به هر کدام از آن ها به اندازه خرجی یک سال داده است. آن ها تا یک سال بی نیازند! ۵۱

حتماً می خواهی بدانی از آن هفتاد هزار سکه طلا چقدر برای خود فاطمه (س) باقی مانده است؟

فاطمه (س) از آن همه پول برای خود به اندازه غذای یک سال برداشته است. نه یک سکه کمتر نه یک سکه بیشتر!

آیا باور می کنی؟ سهمی که فاطمه (س) برای خود برداشته کمتر از سهم هر کدام از فقیران مدینه است.

فاطمه (س) به هر فقیر مدینه علاوه بر هزینه تهیه غذای یک سال، هزینه لباس و دیگر وسایل زندگی را داده است؛ اما برای خودش فقط به

اندازه غذای یک سال برداشته است. او جود و کرم را از مادرش به ارث برده است.

آری، فاطمه (س)، دختر خدیجه (س) است.

### فرشتگان هم معلّم می خواهند

ساعت تقریباً هشت صبح بود، من از اتاق خود بیرون آمدم تا به سوی حرم بروم، وقتی به طبقه همکف هتل رسیدم، دیدم مسئول هتل مرا صدا می زند، به سویش رفتم، دیدم چشمهایش پر از اشک است. تعجب کردم، پرسیدم: چه شده است؟ او به من گفت: وهابی ها حرم سامرا را خراب کردند!

تلویزیون تصویری از حرم سامرا را نشان می داد، باور نمی کردم، گنبد حرم امام هادی و امام عسکری (ع) خراب و ویران شده بود، اشک من هم جاری شد. آخر قرار بود ما فردا به سامرا برویم. من آن روز کربلا بودم، آن روز سوم اسفند سال ۱۳۸۶ بود.

آخر چرا وهابی ها این کار را کردند؟ چرا حرم سامرا را ویران کردند. پیش خودم با آنان سخن می گفتم: شما خیال می کنید با این کارها می توانید ما را از امامان خود جدا کنید؟ حرم امامان ما در قلب های ماست.

وقتی به وطن خود برگشتم، در فکر بودم که درباره امام هادی (ع) بنویسم، تصمیم گرفتم که کتابی درباره «زیارت جامعه» بنویسم.

نمی دانم تو چقدر از «زیارت جامعه» باخبر هستی؟ آقای موسی نخعی یکی از شیعیان بود که همواره برای زیارت به حرم امامان می رفت، او نمی دانست که وقتی در حرم آن بزرگواران است، چه بخواند و چه بگوید. یک روز او مهمان امام هادی (ع) بود و از آن حضرت خواست تا به او یاد بدهد که در حرم امامان چگونه سخن بگوید.

و این گونه بود که امام هادی (ع) لب به سخن گشود و «زیارت جامعه» شکل گرفت. امام

به او یاد داد که وقتی به زیارت امامان معصوم می رود، چه بگوید. در یک سخن، «زیارت جامعه»، درس بزرگ امام شناسی است.

روز پانزدهم ماه ذی الحجّه روز ولادت امام هادی(ع) است و در واقع این روز فرصت خوبی است برای ما تا با زیارت جامعه بیشتر آشنا شویم، من کتابی به نام «نردبان آبی» در شرح زیارت جامعه نوشتم و در آن کتاب با امام هادی(ع) چنین سخن گفته ام، شما هم اگر دوست داشتید با من همکلام شوید و این گونه با آن امام مهربان سخن بگویید:

\* \* \*

چه کنم؟ خسته ام، پریشانم. حس می کنم که از شما دور افتاده ام، حسّی در درونم به من می گوید که باید به سوی شما بازگردم، آری! باید بازگردم.

چرا خجالت بکشم؟ چرا؟ می دانم که شما بسی مهربان هستید و دلسوز. می دانم که مرا دوست دارید، شما به همه دوستان خود نظر دارید، آن ها را می بینید و برایشان دعا می کنید. شاید این اثر دعای شما باشد که من امشب تصمیم گرفته ام به سوی شما بازگردم.

باید بنشینم فکر کنم که چرا این چنین شد؟ چرا بین من و شما فاصله افتاد؟ چرا از شما این قدر دور شدم، چرا؟

فکر می کنم این بلا سر من آمد چون در وادی معرفت و شناخت گام برنداشتم، شما را نشناختم، دوستان داشتم، اما بدون آن که شناخت خوبی از شما داشته باشم.

باید تلاش کنم که شما را دوباره بشناسم. آری! چشم ها را باید شست!

\* \* \*

باید به سوی شما بیایم، اما نه مثل آن روزها که گذشت. باید این بار با شناختی بهتر به سوی شما بیایم.

به راستی چگونه این کار را بکنم؟ چگونه شما را بشناسم،

دلم خوش بود که امشب دیگر راه حل را پیدا کردم و از این وضع، نجات پیدا خواهم کرد، اما افسوس که مشکلی تازه سر راهم سبز شد.

چه مشکل بزرگی!! من نمی دانم چگونه شما را بشناسم، باید از کجا شروع کنم؟ به چه کسی رو کنم؟ از که پرسم؟

نگاهم می کنید و می گوئید: از خود ما پرس!

لبخندتان به دلم می نشیند، آری! از خودتان باید پرسید.

می خواهم شما را بهتر و بهتر بشناسم، پس برایم سخن بگوئید. برایم از خودتان بگو!

امشب از شما می خواهم برایم حرف بزنید، من سراپا گوش هستم. برایم از خودتان بگوئید، بگوئید که شما که هستید!

\* \* \*

ما می خواهیم برایت از خودمان سخن بگوئیم، آیا تو آماده ای؟

ما از خاندان پیامبر هستیم، همه علم و دانش پیامبر نزد ما می باشد.

فرشتگان نزد ما می آیند و در خانه ما رفت و آمد دارند، فرشتگان خدمتگزاران ما هستند.

گاهی فرشتگان برای کسب علم و دانش نزد ما می آیند، نمی دانم شنیده ای که فرشتگان اولین شاگردان ما بوده اند، آن ها از ما توحید را فرا گرفته اند.

قبل از این که خدا این دنیا را خلق کند، نور ما را خلق نمود، نور ما در عرش خدا بود، ما در عرش خدا بودیم و هنوز خدا هیچ فرشته ای را خلق نکرده بود.

وقتی خدا فرشتگان را آفرید، ما به آنان توحید را آموختیم، ما به آنان یاد دادیم که چگونه خدا را به بزرگی یاد کنند:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر.

این چهار شعار توحید را ما به فرشتگان آموختیم. قبل از این که ما این ذکر را به فرشتگان یاد بدهیم، آنان نمی دانستند چه بگویند و

چگونه خدا را یاد کنند. وقتی ما این ذکر را گفتیم همه فرشتگان شروع به تکرار این ذکرها نمودند، آری ما بودیم که به آنان درس خداشناسی دادیم. ۵۲.

شب قدر هم که فرا می رسد، فرشتگان نزد ما می آیند، آنچه قرار است در طول یک سال برای بندگان خدا تقدیر شود، باید به دست ما تأیید شود. ۵۳.

\*\*\*

بدان که ما معدن مهربانی خدا هستیم، اگر به دنبال رحمت و مهربانی خدا هستی، به درِ خانه ما بیا که خداوند خانه ما را جایگاه رحمت خود قرار داده است.

نمی دانم این مطلب را شنیده ای یا نه، وقتی خدا رحمت و مهربانی خود را آفرید، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمود، ۹۹ قسمت آن را به ما داد، و یک قسمت باقی مانده را میان همه آفریده های خود تقسیم نمود. ۵۴.

آری! خدا آن همه رحمت خویش را به ما داده است برای همین است که ما معدن رحمت خدا هستیم. ما اساس و اصل مهربانی خدا هستیم، تو در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می بینی باید بدانی که خدا و ما واسطه جاری شدن آن مهربانی هستیم.

وقتی خدا می خواهد بر بندگان خود مهربانی کند، خیر و برکتی را بر آنان نازل نماید، آن رحمت را ابتدا نزد ما نازل می کند، زیرا که خداوند ما را واسطه میان خود و بندگان خود قرار داده است، هیچ کس نمی تواند رحمت خدا را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر این که لیاقت و شایستگی خاصی داشته باشد که خدا این شایستگی را فقط و فقط به ما داده است، ما واسطه فیض و رحمت خدا هستیم، پس ما اصل هر رحمتی هستیم

که بر بندگان خدا نازل می شود.

ما مهربانی در حقّ دیگران را به بالاترین حدّ خود رسانده ایم، ما شیعیان خود را بسیار دوست داریم، هیچ کس نمی تواند تصوّر کند که ما چقدر نسبت به شیعیان و دوستان خود مهربان هستیم، فردای قیامت که فرا برسد، آن روز همه خواهند دید که مهربانی ما چگونه خواهد بود، وقتی که همه مردم از یکدیگر فرار کنند و هیچ کس پناهی نداشته باشد، ما پناه شیعیان خود خواهیم بود و آنان را شفاعت خواهیم نمود.

\*\*\*

ما خزانه داران علم خدا هستیم، خدا ما را با دانشی که به ما داده است، بزرگ و عزیز نمود، فقط ما هستیم که به همه چیز در آسمان ها و زمین آگاهی داریم و از همه چیز باخبر هستیم.

آن روز که خدا از پیامبران بزرگ خود، عهد و پیمان می گرفت ما را به عنوان خزانه داران علم خود به آن ها معرفی نمود.

ما دریای حلم و بردباری هستیم، بر دیگران خشم نمی گیریم و هرگز بردباری را فراموش نمی کنیم.

ما ریشه و اساس همه خوبی ها هستیم، هر چه خوبی و زیبایی می بینید، از ما سرچشمه گرفته است، خوبی همه خوبان، از وجود ما می باشد، ما اساس زیبایی ها و خوبی هایی هستیم که تو در بندگان خوب خدا می بینی.

اگر کسی برای رسیدن به خدا از راهی غیر از راه ما برود، به هدف خویش نخواهد رسید.

آیا می خواهی حکایت موسی (ع) را برایت نقل کنم تا بهتر بتوانی به مطلب پی ببری؟

روزی از روزها، موسی (ع) از مکانی عبور می کرد، نگاهش به مردی افتاد که دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و دعا می کرد، موسی از کنار او عبور کرد

و بعد از مدتی، باز حضرت موسی از آنجا عبور کرد، دید که آن مرد هنوز دعا می کند و دست هایش رو به آسمان است و اشک در چشمان خود دارد، گویا هنوز حاجت او روا نشده است. در این هنگام خدا به موسی (ع) چنین سخن گفت: ای موسی! او هرچقدر مرا بخواند و دعا کند، من دعایش را مستجاب نمی کنم، اگر او می خواهد من صدایش را بشنوم و حاجتش را روا کنم باید به دستور من عمل کند، من دستور داده ام تا بندگانم از راهی که گفته ام مرا بخوانند. این مرد هم باید از راه تو و راه جانشین تو (هارون) به سوی من بیاید، نه این که راه دیگری را بیاید و از راهی که من معین کرده ام، روی برگرداند. ۵۵

این سخن خدا بود که خیلی چیزها را برای مردم روشن می کند، خدا دوست دارد که بندگانش از راه ایمان به سوی او بیایند.

خلاصه آن که اگر دوست داری خدا صدایت را بشنود و حاجت تو را بدهد به سوی ما رو کن که ما راه ایمان هستیم، اگر از این راه به سوی خدا بروی، خدا صدایت را می شنود و تو را قبول می کند، اما اگر راهی غیر از راه ما بیمایی، بدان که خدا به تو نگاهی نخواهد نمود.

بدان که خدا ما را امین خود قرار داده است، ما امین خدا در آسمان ها و زمین هستیم، ما امین علم و دانش خدا هستیم، ما امین رازها و اسراری هستیم که هیچ کس غیر ما آن را نمی داند.

ما یادگار پیامبران خدا هستیم و خدا ما را از میان همه بندگان خوب خودش، انتخاب نموده است

و ما را بر همه برتری داده است. ما از نسل آخرین پیامبر خدا، محمد(ص) هستیم. ۵۶

\*\*\*

ما همان رهبرانی هستیم که شما را به سوی هدایت راهنمایی می کنیم، ما نورهایی هستیم که تاریکی ها را روشن می کنیم و مردم را از گمراهی نجات می دهیم. ما مانند علامتی هستیم که راه را از بیراه به مردم نشان می دهیم. ما صاحبان عقل و آگاهی کامل هستیم.

در موقع سختی ها و بلاها، این ما هستیم که پناه مردم می باشیم، ما هستیم که مایه آرامش و آسایش همه بندگان خدا هستیم، فراموش نکن که حتی فرشتگان هم به ما پناه می آورند.

روز قیامت که سخت ترین روز برای همه می باشد، هیچ پناهگاهی به غیر از ما پیدا نمی کنی.

هر کس می خواهد از خدای خود شناختی پیدا کند، باید به سوی ما رو کند و راه ما را پیماید. اگر در مسیر معرفت خدا گام برداری، اما با ما بیگانه باشی، بدان که آن مسیر تو را به سمت کمال نخواهد برد، معرفت و شناخت حقیقی خدا را فقط و فقط می توانی نزد ما بیابی.

هر کس که خواهان معرفت خداست باید نزد ما بیاید و از ما درس معرفت بیاموزد، برایت گفتم که حتی فرشتگان هم درس معرفت و خداشناسی را از ما آموختند.

اگر در جستجوی حکمت خدایی هستی، بدان که حکمت خدایی نزد ماست، هر کس که می خواهد به حکمت خدایی برسد، باید نزد ما بیاید و از دانش ما بهره ببرد، خدا ما را معدن حکمت خود قرار داده است.

\*\*\*

ما حافظان رازهای خدا هستیم، قلب های ما جایگاه اسرار خداست، در سرتاسر جهان هستی، جایگاهی برای اسرار خدا به



جز قلب های ما یافت نمی شود، خداوند اسرار خود را در قلب های ما قرار داده است و ما حافظ و نگهدار آن اسرار هستیم.

ما راه خشنودی خدا را به شما نشان می دهیم، اگر در راه ما باشید، بدانید که خدا از شما راضی و خشنود خواهد بود، هیچ چیز مانند این نیست که خدا از انسان راضی باشد و این ما هستیم که می دانیم که خشنودی خدا در چیست، ما آمده ایم تا شما را یاری کنیم و این راه را به شما نشان بدهیم.

ما در راه اجرای فرمان خدا ثابت قدم هستیم و در انجام دستوراتی که خدا به ما داده است لحظه ای تردید نمی کنیم، او به ما دستور داده است که در بلاها صبر کنیم، در همه حال برای حفظ دین او تلاش کنیم، ما همه تلاش می کنیم تا دین خدا زنده بماند.

ما به خدای خویش محبت کامل داریم، قلب ما آکنده از محبت خداست و در همه جهان هستی، هیچ کس خدا را به اندازه ما دوست ندارد، زیرا معرفت و شناخت ما به خدا از همه بیشتر است و این معرفت کامل است که باعث می شود ما خدای خویش را دوست بداریم و سرآمد محبت خدا گردیم.

آری! آن کس که شیرینی محبت خدا را چشیده باشد، هرگز به سوی غیر او نمی رود و کسی که با خدا انس گرفت، دیگر غیر خدا را نمی جوید.

ما برای دیگران امر و نهی خدا را بیان می کنیم، به آنان می گوئیم که خدا چه چیزی را دوست دارد و از چه کاری به خشم می آید.

ما بنده خدا هستیم و خدا ما را گرمی داشته است و ما جز سخن خدای خود

چیزی نمی گوئیم، هر چه او دستور بدهد، با تمام وجودمان آن را می پذیریم و هرگز مخالفت فرمان او نمی کنیم.

\* \* \*

ما برگزیدگان خدا هستیم، خدا ما را از میان همه بندگان خود انتخاب نموده است و ما را به همه آن ها برتری داده است.

ما «حزب الله» هستیم، ما حزب خدا می باشیم و هر کس پیرو ما می باشد از حزب خداست. ۵۷.

علم و دانش خدا نزد ماست، قلب های ما جایگاه اسرار خدا می باشد، ما حجت خدا بر بندگان هستیم،

تو در نماز بارها و بارها می گویی: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

بدان که ما همان صراط مستقیم خدا هستیم، ما همان راه خدا هستیم. اگر مردم به سوی ما بیایند و سخنان ما را بشنوند، به هدایت رهنمون خواهند شد و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود خواهند نمود.

ما از همه لغزش ها و زشتی ها و پلیدی ها به دور هستیم، خدا به ما مقام عصمت را داده است، ما همه معصوم هستیم و هرگز فکر گناه هم به ذهن خود راه نمی دهیم.

\* \* \*

خداوند ما را بزرگ شمرده است و ما را بر همه برتری داده است، ما مقرب درگاه خود قرار داده است، ما به خدا نزدیک تر از همه هستیم، ما حتی از فرشتگان به خدا نزدیکتر هستیم.

ما بندگان پرهیزگار خداییم، هرگز معصیت و نافرمانی او را نمی کنیم، ما اهل تقوی هستیم و یک لحظه هم از یاد او غفلت نمی کنیم.

ما مفسر آیات قرآن هستیم، خدا ما را به عنوان مفسران قرآن انتخاب نمود، ما از رمز و راز آیات قرآن آگاهی کامل داریم، خدا از بندگان خود خواست برای فهم قرآن از تفسیر

ما بهره ببرند، اما افسوس که مردم به این دستور خدا گوش فرادادند.

\*\*\*

خدا ما را ستون های توحید قرار داد، اگر کسی ولایت ما را نداشته باشد، توحید او هم قبول نمی شود، آری! خداشناسی به واسطه ولایت ما قوت گرفته و عزت یافته است، اگر کسی خدای یگانه را عبادت کند ولی با ما بیگانه باشد، باید بداند که خدا این عبادت را از او قبول نمی کند، شرط قبولی همه اعمال، ولایت و محبت ما اهل بیت (ع) است.

خدا ما را شاهد و ناظر بر آفریده های خود قرار داد، ما به اذن خدا از آنچه در جهان هستی می گذرد، باخبر هستیم، ما از اعمال و کردار مردم اطلاع داریم و خدا این علم و آگاهی را به ما داده است، ما هر چه داریم از خدا داریم، ما از خودمان هیچ نداریم.

ما هیچ کوتاهی در اطاعت خدا نداشتیم و برای امت اسلام همیشه خیرخواهی نمودیم و با گفتار حکیمانه و نصیحت های سودمند و پسندیده مردم را به راه خدا دعوت نمودیم.

ما از جان برای حفظ دین خدا مایه گذاشتیم و خود را در راه خدا فدا نمودیم، خدا از ما پیمان گرفته بود که در مقابل سختی ها و بلاها صبر نماییم و ما به این پیمان خدا وفادار باقی ماندیم و بر همه سختی ها و بلاها صبر نمودیم.

\*\*\*

ما همه دستورات خدا را انجام دادیم، نماز را به پا داشتیم، زکات را پرداخت کردیم، امر به معروف و نهی از منکر نمودیم، در راه خدا جهاد نمودیم، ما آشکارا همه را به سوی خدا دعوت نمودیم و دین خدا را برای

مردم بیان کردیم، احکام دین را نشر داده و به گوش همه رساندیم، ما به سنت پیامبر عمل نموده و راه و روش دینداری پیامبر را نشان مردم دادیم.

ما با انجام آنچه خدا از ما می خواست توانستیم به مقام رضای خدا برسیم، خدا از ما راضی و خشنود است و ما هم از او راضی و خشنود هستیم.

ما پذیرای قضای الهی شدیم، یعنی آنچه خداوند برای ما مقدر نموده بود ما آن را قبول نمودیم، ما تسلیم برنامه ای شدیم که خدا برای ما در نظر گرفته بود.

وقتی که بلاها و سختی ها بر ما هجوم می آورد، وقتی دشمنان با شمشیرها بر ما حمله می کردند، ما صبر پیشه کردیم، اگر ما نابودی آن دشمنان خود را از خدا می خواستیم، خدا آن ها را نابود می کرد، اما می دانستیم که خدا دوست دارد ما در راه او شهید شویم، برای همین صبر کردیم و تسلیم قضای خدا شدیم. ۵۸.

\* \* \*

همه ما در این دنیا به شهادت رسیدیم، شهادت، سعادت بود که خدا نصیب ما نمود، هیچ کدام از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی رویم.

ما جلوه مهربانی خدا هستیم، ما دریای مهربانی و عطف هستیم. ولایت ما همان امانت خداست، امانتی که خدا از مردم خواسته است در حفظ و نگهداری آن تلاش کنند، اما مردم بعد از رحلت پیامبر، ولایت ما را فراموش کردند و برای خود خلیفه تعیین نمودند، آن ها این امانت خدایی را پاس نداشتند.

ما وسیله امتحان و آزمایش مردم هستیم، افراد زیادی هستند که ادعا می کنند اهل ایمان هستند و در مسیر خدا قرار دارند، آن ها باید آزمایش بشوند که آیا در این سخن خود راستگو هستند،

اگر آن‌ها ولایت ما را قبول کردند، معلوم می‌شود که راستگو هستند، اما اگر به هر دلیل، از قبول ولایت ما سرباز زدند، روشن می‌شود که از دین واقعی به دور هستند.

ما در روز قیامت، مقام شفاعت داریم، ما آن روز دوستان و شیعیان خود را شفاعت خواهیم نمود، خدا آن روز به ما اجازه شفاعت را می‌دهد.

\*\*\*

هر کس به سوی ما بیاید، نجات پیدا می‌کند، شرط نجات، آمدن به سوی ماست، اگر می‌خواهی از همه بلاها و سختی‌های روز قیامت نجات پیدا کنی، به سوی ما بیا. هر کس از ما جدا شود، بداند که سرانجام او تباهی است.

ما مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانیم و به سوی او راهنمایی می‌کنیم، ما به خدا ایمان داشته و تسلیم امر او هستیم، آنچه را که او برای ما بپسندد، ما به آن راضی هستیم، آری! هر چه از دوست رسد نیکوست.

همه فرامین خدا را عمل می‌کنیم، گوش به فرمان او هستیم، ما مردم را فقط به سوی خدا می‌بریم، هر گاه حکم و دستوری می‌دهیم، این حکم و دستور، از خود ما نیست، ما آن را از خدای خویش گرفته ایم، ما از خود هیچ نداریم، همه وجود ما، از آن خدا است.

هر کس ولایت ما را داشته باشد، سعادت‌مند می‌شود، خوشبختی دو جهان در گرو ولایت ما می‌باشد، اگر می‌خواهی به سعادت و رستگاری برسی، به سوی ما بیا. فقط در سایه محبت و ولایت ما می‌توانی برای همیشه رستگار شوی...

\*\*\*

آنچه در اینجا آمد، فقط قسمتی از کتاب «نردبان آبی» بود، جهت آشنایی کامل با «زیارت جامعه»

خوب است این کتاب را مطالعه کنید.

لازم به ذکر است امام هادی(ع) در پانزدهم ذی الحجه سال ۲۱۲ در اطراف مدینه به دنیا آمدند، ایشان بعد از شهادت پدرشان در سال ۲۲۰ هجری به امامت رسیدند، مدت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال و عمر شریفش ۴۱ سال بود. ایشان در سال ۲۵۴ در شهر سامرا به دست متوکل عباسی به شهادت رسیدند.

### در جستجوی الماس هستی هشتم

گذرنامه خود را تحویل مأمور فرودگاه «جدّه» می دهم، مهر خروج از عربستان را به روی گذرنامه می زند و نیم ساعت بعد وارد هواپیما می شوم، کمر بند ایمنی خود را می بندم و دعای سفر را می خوانم.

هواپیما حرکت می کند و به سمت باند پرواز می رود، موتور هواپیما روشن می شود و هواپیما سرعت می گیرد، دیگر وقت آن است که هواپیما از زمین بلند شود که صدای هولناکی به گوش می رسد، هواپیما از باند منحرف می شود...

همه ترسیده اند، از زیر هواپیما آتشی بلند شده است، بعد از لحظاتی، هواپیما متوقف می شود، ماشین های آتش نشانی به سوی هواپیما می آیند، آتش را خاموش می کنند.

از هواپیما پیاده می شویم و به سالن انتظار می رویم. حالا- معلوم می شود که از چه خطر بزرگی جان سالم به در برده ایم، موقعی که هواپیما می خواسته از زمین بلند شود چرخ آن آتش گرفته است. این حادثه فقط چند ثانیه دیرتر اتفاق می افتاد، هواپیما دیگر قابل کنترل نبود و معلوم نبود چه پیش می آمد!

گذرنامه خود را تحویل مأمور سعودی می دهیم بار دیگر مهر ورود به عربستان به آن می زنند. بعد سوار اتوبوس شده و به سوی هتل حرکت می کنیم.

موقع شام در رستوران همه درباره فروشگاه های جدّه سخن می گویند، گویا ما فردا عصر به سمت تهران پرواز خواهیم کرد،

همه در حال برنامه ریزی برای فردای خود هستند، عده ای می خواهند به ساحل دریا بروند، عده ای هم هوس فروشگاه های جده کرده اند.

به اتاق خود می روم. روی تخت دراز می کشم و به فکر فرو می روم، فکری به ذهنم می رسد، باید از این فرصت پیش آمده استفاده کنم. من نقشه ای در سر دارم.

صبح زود از هتل بیرون می آیم، ماشینی در دست می گیرم. به سوی منطقه «جحفه» شش کیلومتری غدیر خُم حرکت می کنم، جایی که در ایام حج، حاجیان در آنجا لباس احرام بر تن می کنند و به سوی مکه می روند. از «جده» تا «جحفه» حدود ۱۳۰ کیلومتر راه در پیش دارم.

وقتی به جحفه می رسم، می بینم که چقدر آنجا خلوت است! در اینجا مسجدی است، وارد مسجد می شوم، دو رکعت نماز می خوانم، سپس سوار ماشین می شوم و به جستجوی منطقه غدیر می پردازم، ساعتی می گذرد... اینجا بیابانی است و من در دل این بیابان پیش می روم، من کجا آمده ام، در جستجوی چه هستم؟ اینجا چه می خواهم؟

من به تاریخ سفر می کنم، به روز هفدهم ماه ذی الحجه سال دهم هجری، به گذشته های دور می روم...

\*\*\*

در دوردست ها صدای کاروان به گوش می رسد، از جا برمی خیزم، باید خود را به آن کاروان برسانم... به پیش می روم، می روم تا آن که به کاروان می رسم، بیش از صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می آیند. ۵۹

همه این مردم از سفر حج می آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حج را انجام داده اند و اکنون می خواهند به سوی خانه های خود باز گردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می رود، عده ای سواره اند و گروهی هم با پای پیاده همراه او می آیند، آسمان ابری است، خورشید

در پس پرده ابرها پنهان شده است. وقتی آنان به اینجا می رسند، منزل می کنند. اینجا سرزمین «قُدید» است. ۶۰

نزدیک اذان ظهر است، بلال اذان می گوید، صف های نماز مرتب می شود، همه نماز ظهر خود را همراه پیامبر می خوانند. بعد از نماز پیامبر با صدای بلند چنین دعا می کند: «خدا محبت علی (ع) را در قلب اهل ایمان قرار بده...».

آنگاه پیامبر علی (ع) را به حضور می طلبد، پیامبر به او می گوید:

ای علی! من از خدا خواسته ام تا تو را جانشین من قرار بدهد و خدا هم مرا به این آرزویم رساند، اکنون دست خود را به سوی آسمان بگیر و دعا کن تا من آمین بگویم.

ای پیامبر! من در دعای خود چه باید بگویم؟

ای علی! بگو: «خدایا! محبت مرا در قلب اهل ایمان قرار بده».

علی (ع) دعا می کند، پیامبر به دعای او آمین می گوید. لحظاتی می گذرد، اکنون جبرئیل نازل می شود و آیه ۹۶ سوره مریم را بر پیامبر نازل می کند: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا: کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام دادند، من محبت آنها را در دل ها قرار می دهم».

همه می فهمند که در آیه خدا از علی (ع) سخن می گوید، هر کس علی (ع) را دوست دارد می فهمد که این کار خداست.

خدا دعای پیامبر خود را هرگز رد نمی کند، به همین خاطر است که هر چه ایمان یک نفر زیادتر شود، علی (ع) را بیشتر و بیشتر دوست دارد.

عده ای از منافقان وقتی این منظره را می بینند، سخنانی بر زبان می آورند که پیامبر از شنیدن آن ناراحت می شود. آنان می گویند این چه دعایی است که محمد می کند، کاش او از خدا می خواست گنجی بزرگ



بر او نازل کند...

اینجاست که خدا آیه ۱۲ سوره هود را نازل می کند و این گونه قلب پیامبر خود را آرام می کند.

آری، گویا در این آیه پیامبر خود را دل‌داری این گونه می دهد: «ای محمّد! قلب تو به خاطر سخنان این مردم به درد آمده است، وظیفه تو این است که مردم را از عذاب بیم دهی، دیگر نگران این نباش که آنان سخن تو را می پذیرند یا نه، من خودم به همه سخنان آنان گواه هستم و روزی می آید که به حساب همه خواهیم رسید». ۶۱.

صبح روز یکشنبه، هجدهم ذی الحجّه فرا می رسد، صدای «الله اکبر» به گوش می رسد. ۶۲.

مردم همه در صف های منظم پشت سر رسول خدا به نماز می ایستند .

بعد از نماز، این کاروان بزرگ، آماده حرکت می شود تا به راه خود در این بیابان ادامه بدهد .

آفتاب بالا می آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می شکند، کاروان ۱۲۰ هزار نفری در دل بیابان پیش می رود. ۶۳.

انتظار در چهره پیامبر موج می زند، به راستی کی وعده بزرگ خدا فرا خواهد رسید؟ پیامبر منتظر امر مهمی است.

ساعتی می گذرد، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده ایم، آفتاب بر ما می تابد و تشنگی بر من غلبه می کند. ۶۴.

خدای من! چه برکه زیبایی! چه آب باصفایی! کنار برکه می روم و از آب زلال آن سیراب می شوم و شکر خدا را به جا می آورم .

اینجا غدیر خُم است. «برکه زلال»، اما اینجا سرزمین حجاز است و همه عرب زبانند، پس باید این اسم را به عربی ترجمه کنم، «برکه زلال» را به عربی «غدیر

خُم» می گویند. ۶۵.

کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد. کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می ماندم و صفا می کردم! نمی توانم از آبی این آب، چشم بگیرم! ۶۶.

عده ای مشک ها را پر از آب می کنند و به کاروان ملحق می شوند. پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می رسد.

صدایی به گوش پیامبر می رسد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...: ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند». ۶۷.

وعده خدا فرا می رسد، خدا می خواهد کنار این برکه، مردم را با ولایت آشنا سازد. ۶۸.

همان گونه که آب این برکه، تشنگان کویر را جانی تازه می بخشد، ولایت علی (ع) هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید.

مردم از آیه مهمی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند. صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند: «شتر مرا بخوابانید! به خدا قسم، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم». ۶۹.

شتر پیامبر را به زمین می خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می شود. چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است.

مردم، همه در تعجبند، نمی دانند چرا پیامبر دستور توقف داده است. باید صبر کنیم تا همه مردم به اینجا برسند، اول کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما می باشد، خیلی ها هم هنوز از ما عقب ترند، فکر می کنم که طول این کاروان چندین کیلومتر بشود. ۷۰.

پیامبر دستور می دهد

تا چند سوار نزد او بروند ، به آن ها دستور می دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته اند خبر بدهند که برگردند . هم چنین پیامبر عده ای را می فرستد تا به آن هایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند ، همه باید کنار این غدیر جمع شوند .

\*\*\*

آفتاب بر سر و صورت من می تابد ، خوب است زیر درختان کنار برکه بروم . چه درختان سرسبز و بلندی ! این ها درخت مُغیلان است ، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه های این صحرا روئیده است . ۷۱.

این درختان با شاخه ها و برگ های انبوه خود ، سایبان خوبی برای مسافران هستند . ۷۲.

فضای سایه این درختان پر از بوته های خار شده است و ما نمی توانیم زیر سایه آن استراحت کنیم . شاخه های این درختان هم بلند شده و بعضی از آن ها به زمین رسیده است .

پیامبر هم به سوی این درختان می آید ، او نگاهی به این درختان می کند و به فکر فرو می رود . آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می زند .

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمار .

پیامبر از آن ها می خواهد تا بوته های خار زیر این درختان را از زمین در آورند و شاخه های اضافی را قطع کنند . ۷۳.

آن ها فوراً مشغول می شوند ، ابتدا بوته های خار را از ریشه در می آورند ، خارها به دست آن ها فرو می رود ، اما دردی احساس نمی کنند ، زیرا با عشقی مقدس کار می کنند .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته های خار خالی می شود ، اما هنوز خارهای زیادی ، روی زمین است و ممکن است به پای کسی

پیامبر دستور می دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود . ۷۴

گوش کن ، این سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید» . ۷۵  
معلوم می شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این قدر تمیز و مرتب شود . سنگ ها از بیابان جمع می شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می گیرد .

پیامبر دستور می دهد تا جهاز و رواندازهای شتران را جمع کنیم و بر روی سنگ ها قرار دهیم زیرا هنوز ارتفاع منبر آن طور که باید بلند نشده است . ۷۶

... سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین باشد ، خوب است پارچه ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد . ۷۷

اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می دهد همه مردم در نماز شرکت کنند . ۷۸

مردم از آب زلال برکه ، وضو می گیرند و صف های نماز را تشکیل می دهند ، آن هایی که زودتر آمده اند در سایه درختان قرار می گیرند ، معلوم است که این جمعیت ۱۲۰ هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی گیرند .

کسانی که دیرتر آمده اند در زیر آفتاب قرار می گیرند ، زمین خیلی داغ است ، آن ها مجبورند عبای خود را زیر پاهایشان پهن کنند . ۷۹

\*\*\*

همه مسلمانان در صف های منظم ایستاده اند و منتظرند تا با پیامبر نماز بخوانند . آن ها می دانند که پیامبر بعد از نماز می خواهد برایشان سخنرانی مهمی کند .

در این میان به پیامبر خبر می رسد که

عده ای از مردم از جمعیت فاصله گرفته اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده اند .

خدایا! مگر آن ها سخن پیامبر را نشنیده اند که همه باید برای نماز جمع شوند؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیت اعلام کرده اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آن ها از بزرگان قریش هستند ، چرا آن ها از مسلمانان جدا شده اند ؟ فکر می کنم که آن ها فهمیده اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می خواهند بهانه ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه ای بهتر از این که بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟!

پیامبر علی(ع) را به حضور می طلبد و به او می گوید : «علی جان ! به سوی آنان برو و آنها را به اینجا بیاور» . علی(ع) حرکت می کند و به سمت آن ها می رود . بعد از لحظاتی . . . همه آن ها نزد پیامبر هستند . ۸۰

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده اند و آماده خواندن نماز هستند . پیامبر سجاده خویش را کنار منبر می گستراند و آماده نماز می شود .

الله اکبر!

این صدای اذان است که به گوش می رسد . ۸۱

چه منظره زیبایی!

یک برکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خُم است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحجه ، سال دهم هجری .

\*\*\*

نماز ظهر غدیر به پایان می رسد ، پیامبر از جای خود برمی خیزد ، از چند نفر می خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می رود و رو به مردم می ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند . ۸۲

او

ابتدا از مردم سؤل می کند: «ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ من پیامبر شما هستم». ۸۳.

وقتی مطمئن می شود که همه مردم به سخنانش گوش می کنند، سخنان خود را آغاز می کند.

ابتدا خدا را به یگانگی یاد می کند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد، آفریننده آسمان ها و زمین است.

من به یگانگی او شهادت می دهم و به بندگی او اعتراف می کنم.

ای مردم! خدا آیه ای را به من نازل کرده است، گوش کنید، این سخن خدا می باشد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...)

«ای پیامبر! آنچه را که به تو نازل کرده ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را

از فتنه ها حفظ می کند». ۸۴.

مردم! می خواهم علّت نازل شدن این آیه را برای شما بگویم: جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمتی را به من داده است.

ای مردم! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت، اکنون از شما می پرسم من چگونه پیامبری

برای شما بودم؟ ۸۵؟

پیامبر وقتی به اینجا که می رسد، سکوت می کند.

اشک از چشمان همه ما جاری می شود، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت؟

پیامبر سکوت کرده و منتظر جواب است، مردم، همه با صدای بلند جواب می دهند: «ما شهادت می دهیم که دلسوز ما بودی

و پیامبر خوبی برای ما بودی، خداوند به تو

بهترین پاداش ها را بدهد!» ۸۶.

اکنون پیامبر علی(ع) را صدا می زند ، و از او می خواهد به بالای منبر بیاید ، علی(ع) از منبر بالا می رود و طرف راست پیامبر می ایستد ۸۷.

پیامبر رو به جمعیت می کند و می گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می گذارم .

می خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد» ۸۸.

من يك سؤل به ذهنم می رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علی(ع) را کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می خواست به مردم بگوید که علی(ع) ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند که در خانه علی(ع) هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) عزیزان پیامبر می باشند.

عده ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت پیامبر معرفی کنند !!

آن ها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

آری، پیامبر در عید غدیر هم به حدیث «ثقلین» تاکید ویژه ای می نمایند.

سخن پیامبر ادامه می یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را فراموش نکنید ، مبادا حق آن ها را از بین ببرید!» ۸۹.

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می کند .

\*\*\*

پیامبر و علی(ع) بر بالای منبر ایستاده اند و همه چشم ها به آن ها خیره شده است . صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما

پیامبر ، منتظر پاسخ مردم است ، همه فریاد می زنند : «خدا و پیامبر او» .

برای بار دوم پیامبر سؤل می کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد؟» .

مردم دوباره می گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سؤل را می کند و مردم همین جواب را می دهند . ۹۰

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می دانند ، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

پیامبر دست علی(ع) را در دست می گیرد ، و تا آنجا که می تواند دست او را بالا می آورد و با صدای بلند می گوید : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست» .

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا ! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن ، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن» . ۹۱

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند . ۹۲

پیامبر می خواهد همه مردم ، علی(ع) را ببینند ، برای همین ، بازوی علی(ع) را با مهربانی می گیرد و او را بلند می کند .

اکنون علی(ع) یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است . ۹۳

پیامبر علی(ع) را این گونه بلند کرده است تا همه مردم ، امام خود را به خوبی ببینند .

صدای پیامبر به گوش می رسد : «ای مردم ! این علی است که برادر و جانشین من است ، او امیرمؤنان است و به همه علوم من آگاه است» . ۹۴

و بعد از آن پیامبر می گوید : «ای مردم آیا شنیدید



همه صدا می زنند : «آری ، ای رسول خدا!» .

پیامبر بار دیگر می گوید : «آیا شنیدید؟» .

بار دیگر مردم جواب می دهند : «آری، ای رسول خدا!» .

اکنون پیامبر رو به آسمان می کند و می گوید : «خدایا ! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم ، من سخن تو را برای این مردم گفتم» .

و بعد از آن می گوید : «ای جبرئیل ! تو هم شاهد باش» . ۹۵

در این میان ، مردی از میان جمعیت سؤال می کند : «ای رسول خدا ! منظور شما از این که علی ، مولای ماست ، چیست؟» .

پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» . ۹۶

علی(ع) امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخن پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می دهد :

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می خواهم با او مخالفت نکنید و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می دانید علی ، اولین کسی بود که به من ایمان آورد؟ آیا آن روز را به یاد می آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود؟

ای مردم ! علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان ، جان خویش را به خطر انداخته است ، علی ، پیش من از

همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست. ۹۷.

ای مردم! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسل خود او بوده است، اما عترت و خاندان من از نسل علی می باشد. ۹۸.

راه مستقیم را به شما نشان می دهم، بدانید که علی و فرزندان او، راه مستقیم هستند. ۹۹.

مردم! خداوند می فرماید: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾ به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است، ایمان بیاورید. ۱۰۰.

اکنون بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید، علی و فرزندان او می باشد.

ای مردم! فضائل علی بیش از آن است که بتوانم برای شما بگویم، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است. ۱۰۱.

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آن ها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولی خدا در روی زمین می باشد. ۱۰۲.

ای مردم، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند، برسانید. ۱۰۳.

سخن پیامبر به پایان می رسد.

پیامبر می خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوت عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریاد بلند ولایت است.

بعد از لحظاتی... صدای الله اکبر پیامبر در غدیر می پیچد. ۱۰۴.

خدایا چه خبر شده است؟

گویا جبرئیل آمده و

آیه جدیدی را آورده است :

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

«امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد.» ۱۰۵.

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند، همه مردم می فهمند که اسلام با ولایت علی (ع) کامل می شود. ۱۰۶.

اسلام بدون ولایت، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند.

\*\*\*

سخن پیامبر ادامه پیدا می کند: «ای مردم! علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارون (ع) است برای موسی (ع)» ۱۰۷.

به راستی پیامبر در این سخن می خواهد به چه چیزی اشاره کند؟

باید خاطره ای از سال نهم هجری را در اینجا بازگو کنم. وقتی پیامبر همراه با لشکر اسلام از مدینه به سوی تبوک حرکت کرد، از علی (ع) خواست تا در مدینه بماند و در لشکر اسلام شرکت نکند. آری، پیامبر نگران کارشکنی منافقان بود و برای همین علی (ع) را در مدینه باقی گذارد تا نقشه های منافقان نقش بر آب شود.

وقتی پیامبر از مدینه بیرون رفت، منافقانی که در مدینه مانده بودند، شایعه ای را بر سر زبان ها انداختند؛ آنها گفتند: «پیامبر دوست نداشت علی (ع) همراه او باشد و برای همین علی (ع) را همراه خود نبرد».

این سخن به گوش علی (ع) رسید، او از مدینه بیرون آمد تا خود را به پیامبر برساند، هنوز پیامبر از مدینه زیاد دور نشده بود.

وقتی علی (ع) به پیامبر رسید ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. پیامبر به علی (ع) گفت: «ای علی! به مدینه بازگرد که برای حفظ مدینه، هیچ کس مثل

تو شایستگی این کار را ندارد».

سپس پیامبر رو به علی(ع) کرد و گفت: «یا علیّ أنت منی بمنزله هارون من موسی... ای علی! مقام و منزلت تو در پیش من، مانند مقام و منزلت هارون(ع) در نزد موسی(ع) است، همان طور که هارون(ع)، جانشین (بدون واسطه) موسی(ع) بود، تو نیز بعد از من جانشین من هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود» ۱۰۸.

این حدیث پیامبر به «حدیث منزلت» مشهور شد، چون پیامبر از منزلت و جایگاه و مقام علی(ع) سخن به میان آورد.

حتماً می دانی که هارون(ع)، برادر حضرت موسی(ع) و جانشین و وصی او بود. این سخن پیامبر دلیل روشنی است که علی(ع) بعد از پیامبر جانشین اوست.

اکنون که پیامبر در سرزمین «غدیر» از حدیث «منزلت» یاد می کند. بار دیگر به مردم می گوید که مقام و منزلت علی(ع) نزد من، مانند مقام و منزلت هارون(ع) نزد موسی(ع) است.

پیامبر می خواهد همه بدانند که مقام علی(ع) در نزد او چگونه است.

\*\*\*

پیامبر هنوز بالای منبر است، او نگاهی به مردم می کند و می گوید: «ای مردم! اکنون وقت آن فرا رسیده که به من تبریک بگویید، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است، از شما می خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب امیر مومنان سلام کنید، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم» ۱۰۹.

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته اند، آن ها می دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آن ها می باشد، برای همین آن ها

یک صدا جواب می دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می کنیم». ۱۱۰

اکنون پیامبر و علی(ع) از منبر پایین می آیند .

پیامبر می خواهد مراسم بیعت با علی(ع) به صورت رسمی باشد برای همین دستور می دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه ای بر پا کنند .

آیا می دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است ! ۱۱۱

پیامبر از علی(ع) می خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علی(ع) وارد خیمه می شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می شود ، کنار علی(ع) می ایستد ، گویا پیامبر کار مهمی با او دارد .

در میان عرب، رسم بر این است که وقتی می خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می بندند .

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی(ع) می بندد ، نام این عمامه ، سحاب است . ۱۱۲

سیمای مولا، زیباتر شده است . تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است .

پیامبر از خیمه بیرون می آید ، تا لحظاتی دیگر ، مراسم بیعت با علی(ع) شروع می شود .

در این میان ، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می آیند و می گویند : «ای رسول خدا ! تو می دانی که این مردم تازه مسلمان شده اند ، آن ها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیت را فراموش نکرده اند ، آن ها هرگز به امامت پسر عمویت ، علی ، راضی نخواهند شد ، برای همین ما از تو می خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی» .

پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید :

«ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم ، این دستوری است که خدا به من داده است.» .

بزرگان قریش این سخن را که می شنوند به فکر فرو می روند .

در این هنگام ، یکی از آن ها رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای پیامبر ! اگر می ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی ، یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن.» .

پیامبر نمی پذیرد ، امر امامت و ولایت به دست خداست ، اگر خدا می خواست برای علی در امر امامت شریکی قرار می داد  
۱۱۳.

این مردم نمی دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می دهد . بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می کنند .

مردم آماده شده اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمار را نگاه کن ، آن ها در اوّل صف ایستاده اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علی (ع) آماده می کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می افتد .

آن ها وقتی با پیامبر روبرو می شوند سول می کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در پاسخ می گوید : «این دستور خداست» . ۱۱۴.

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نیز خود را برای بیعت آماده می کنند .

یک

صف طولانی در اینجا هست ، مردم می خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

دو نفر در اوّل صف ایستاده اند ، تا من می روم اسم آن ها را سؤل کنم ، آن ها وارد خیمه ولایت می شوند .

صدای آن ها به گوشم می رسد : «سلام بر تو ای امیر موان» .

آن ها با علی (ع) بیعت می کنند و با صدای بلند می گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی» . ۱۱۵

آیا آن دو نفر را می شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آن ها از خیمه بیرون بیایند .

ببخشید ، آیا می شود شما خودتان را معرفی کنید ؟

چطور شما ما را نمی شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطّاب هستم ، این هم ابو بکر است ، ما اوّلین کسانی هستیم که با علی (ع) بیعت کرده ایم . ۱۱۶

خیلی ها دلشان می خواست که آن ها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را از همه ربودیم !

اما من فکر می کنم اصلاً مهم نیست اوّلین نفری باشی که بیعت می کنی ! مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می شکنی !! اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده ای !

\*\*\*

همه پیامبران وقتی می خواستند جانشین خود را معرفی کنند در روز هجدهم ماه ذی الحجّه این کار را انجام می دادند . امروز روزی است که دین خدا کامل شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به راستی که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی رسد . ۱۱۷

آنجا را نگاه کن ! چرا اینان خاک بر سر خود می ریزند ؟ اینان

که هستند؟ امروز که روز سرور و شادی است، چرا این چنین می کنند؟

این ها همه، شیاطین زمین هستند که وقتی فهمیده اند که پیامبر، علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کرده است از شدت ناراحتی خاک بر سر می ریزند، امروز برای آن ها روز غصه است.

آن ها نزد رئیس خود، ابلیس، جمع می شوند، ابلیس به آن ها نگاه می کند و می گوید: «چه شده است؟ چرا خاک بر سر خود می ریزید؟».

آن ها جواب می دهند: «مگر ندیدی که محمد، ولایت علی را اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می کنند؟».

ابلیس خنده ای می کند و می گوید: «ناراحت نباشید، در میان این جمعیت عده ای هستند که قول داده اند به بیعت امروز خود وفادار نمانند». ۱۱۸.

شیطان برای این که حکومت عدالت محور علی(ع) برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود.

یک نفر با سرعت از جمعیت دور می شود، حدس می زنی او نمی خواهد با علی(ع) بیعت کند. بعد از لحظاتی او را می بینم که به سوی خیمه پیامبر می آید.

چه شد، چرا او برگشت؟

وقتی او با پیامبر روبرو می شود چنین می گوید: «من داشتم از اینجا می رفتم تا با علی بیعت نکنم، ناگهان به سواری زیبا و بسیار خوشبو برخورددم، او به گفت که هر کس از بیعت غدیر، امتناع کند یا کافر است یا منافق؛ برای همین بود که بازگشتم تا با علی بیعت کنم».

پیامبر لبخندی می زند و می گوید: «آیا آن سوار را شناختی؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد»



خداوند در مقابل دسیسه های شیطان ، فرشتگان را می فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت زنان است که با علی(ع) بیعت کنند، همسران پیامبر هم آماده بیعت با علی(ع) می شوند..

به دستور پیامبر ظرف آبی را می آورند و پرده ای بر روی آن می زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می نهند و علی(ع) هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می گذارد و به این روش آن ها هم با امام خود بیعت می کنند .

\* \* \*

حَسَّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می آید . وقتی او روبروی پیامبر قرار می گیرد چنین می گوید : «ای رسول خدا ! آیا اجازه می دهی شعری را که امروز در مدح علی(ع) سروده ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می زند و به او اجازه می دهد .

حَسَّان سینه ای صاف می کند و با صدای بلند شروع به خواندن می کند : «يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ... پیامبر در روز غدیر با امت خویش سخن گفت و تو می دانی هیچ سخنگویی گرامی تر از پیامبر نیست ، او از امت خود پرسید : مولای شما کیست ؟ همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، پس پیامبر رو به علی(ع) کرد و فرمود : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده ام» . ۱۲۰

شعر حَسَّان تمام می شود ، پیامبر نگاهی می کند و می گوید : «ای حَسَّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری

به راستی که هنر می تواند حقیقت را ماندگار کند و تاقیامت، شعر حسان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن ها پاک شود ، این شعر در طول تاریخ مانند خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .

\*\*\*

آیا می دانی منظور پیامبر از کلمه «مولا» چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحب ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجه به معنای دوم کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین برداشتی کند : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و روشن است که با این معنا ، دیگر ولایت علی(ع) اثبات نمی شود ، به زودی دشمنان علی(ع) ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ، این اشکال را وارد کنند . ۱۲۲

من در سخن پیامبر فکر می کنم ، آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است .

به چند سؤل مهم رسیده ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیت در آن هوای گرم توقّف کنند ؟

چرا پیامبر همه آن هایی را که جلوتر رفته بودند، باز گرداند ؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی(ع) بیعت کنند ؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا ، دین اسلام را کامل کرد ؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او

را از فتنه ها حفظ می کند؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی(ع) را امیر موان خطاب کنند؟

آیا در اعلام «دوستی با علی(ع)»، احتمال خطر و فتنه ای می رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه ها حفظ می کنیم؟

آیا می شود اعلام دوستی با علی(ع)، این قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد؟! آیا اعلام دوستی با علی(ع) نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علی(ع) بود که احتمال فتنه دشمنان می رفت و خدا پیامبر را از این فتنه ها حفظ فرمود .

این ولایت علی(ع) است که دین را کامل کرد!

فقط ولایت و رهبری علی(ع) است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم؟

پیامبر دستور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب بپاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی ، همه مردان و زنان با علی(ع) بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحب ولایت سازگاری دارد .

منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی که می گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی با علی(ع) بود ، گوش کن : من حرفی ندارم که سخن تو را بپذیرم ، اما در این صورت دیگر ، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

آیندگان زمانی که متوجه شوند که پیامبر در هوای داغ و سوزان ، ۱۲۰ هزار نفر را ساعت ها

معطل کرده برای این که بگویند من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آن‌ها نخواهند گفت آن پیامبر دیگر چگونه انسانی بود؟

همه این مردم می‌دانند که پیامبر علی(ع) را خیلی دوست دارد، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود؟ عشق و دوستی پیامبر به علی(ع)، حرف تازه‌ای نیست! از روز اول، پیامبر عاشق او بوده است، این که دیگر این همه مراسم نمی‌خواهد.

پس چرا می‌خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه‌ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود؟ باید سخن پیامبر را به گونه‌ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد.

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهم رهبری جامعه را بیان کند.

به راستی چه مسأله‌ای مهم‌تر از رهبری جامعه وجود دارد؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجب می‌شوند.

پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان، امت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آن‌ها معرفی نمود.

\*\*\*

گروهی از مردم هنوز منتظرند تا نوبتشان فرا برسد، آن‌ها هم می‌خواهند با علی(ع) بیعت کنند. دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذت بخش است. او بعد از بیعت هر گروه، رو به آسمان می‌کند و می‌گوید: «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید». ۱۲۳.

او از این که برای بیعت با علی(ع) چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است، شادمان است.

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر

مرگ پیامبر فرا برسد جامعه ، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد .

سر و صدایی می شنوم . چه خبر شده است ؟ جوانی با چند نفر از اینجا دور می شود ، چقدر با غرور و تکبر راه می رود ! این جوان کیست ؟ چه می گوید ؟ چرا این قدر عصبانی است ؟

او فریاد برمی آورد : «محمد دروغ گفته است ! ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم !» .

او کیست که چنین گستاخانه سخن می گوید ؟ از اطرافیان خود پرس و جو می کنم ، او معاویه است .

جای تعجب نیست ، سال ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است . او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه لشکر کشی کرده بود . معاویه دشمنی با حق و حقیقت را از پدر به ارث برده است . نه تنها با علی (ع) بیعت نمی کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می دارد . او به سوی خاندان و فامیل خود ، بنی امیه می رود .

عده ای از مسلمانان نزد پیامبر می روند ، آنان در حضور پیامبر می نشینند ، سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه ای خیره مانده است ، هیچ کس سخن نمی گوید .

بعد از لحظاتی ... پیامبر سکوت را می شکنند و آیه هایی که همین الان جبرئیل آورده است را می خوانند :

(فَلَا صِدْقَ وَلَا صِلَىٰ... وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ...) ، «وای بر آن کسی که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبر به سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او !» . ۱۲۴

همه با خود می گویند: این آیه ها به چه مناسبت نازل شده است ؟

آن ها خبر ندارند که

معاویه ، از پذیرش ولایت علی (ع) سرباز زده و با تکبر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه اخبار را برای پیامبر آورده و با نازل شدن این آیه ها ، آبروی معاویه پیش مردم می رود .

پیامبر ابتدا تصمیم می گیرد تا معاویه را مجازات کند ، اما از این کار منصرف می شود . ۱۲۵

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند ، اما بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی ندارد .

او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی خوردند . مردم او و پدرش (ابوسفیان) را به خوبی می شناسند ، آن ها از قدیم دشمنان پیامبر بوده اند ، دست آن ها آلوده به خون حمزه ، عموی پیامبر است !

می توان نگرانی را در چهره پیامبر حس کرد ، او نگران پیرمردهایی است که سنّ و سالی از آن ها گذشته است ، آن ها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده اند و مردم آن ها را به عنوان یار پیامبر می شناسند و همه جا خود را همراه و یار پیامبر نشان داده اند!! آن ها با علی (ع) بیعت کردند و اتفاقاً ، اولین کسانی بودند که این کار را کردند ، آنان امروز بیعت کرده اند ، اما به فکر فتنه ای بزرگ هستند ، آن ها می خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند .

\*\*\*

کم کم خورشید به افق نزدیک می شود ، هنوز بسیاری از مردم بیعت نکرده اند . به من خبر می رسد که پیامبر می خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه بتوانند با امام خود بیعت کنند . ۱۲۶

مراسم بیعت فعلاً متوقف

می شود و اذان مغرب گفته می شود ، نماز برپا می شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می رود .

امشب ، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه می بینی .

ساعتی می گذرد و من در خیمه خود هستم ، اما نمی دانم چرا خواب به چشمم نمی آید . خوب است بلند شوم و دوری بزنگم . کنار برکه می روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می وزد .

بلند می شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند :

محمد دیوانه شده است !

آیا می بینید که چگونه عشق علی ، محمد را دیوانه کرد !

او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، اما به خدا قسم ، ما نمی گذاریم که چنین بشود . ۱۲۷

خدای من ! چه می شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می کنند ؟

نکند نقشه ای در سر داشته باشند ؟ نکند بخواهند فتنه ای برپا کنند ؟

اما خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آن ها می شود و با ناراحتی می گوید : «هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این چنین سخن می گوئید ؟ به خدا قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .

نگاه کن !

مردی که از خیمه آن ها بیرون می آید خدیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می باشد .

ظاهرا ، خیمه او

در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان این ها را شنیده است .

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حُذیفه می دوند :

ای حُذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حقّ همسایگی قسم می دهیم ، راز ما را فاش نکن .

اینجا جای حقّ همسایگی نیست ، اگر گفته هایتان را از پیامبر پنهان کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده ام . ۱۲۸.

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن قدر بلند حرف بزنند که صدای آن ها به گوش حُذیفه برسد .

خدا به پیامبر وعده داده بود که او را از فتنه ها حفظ می کند .

\*\*\*

مردم برای خواندن نماز صبح می بندند ، نماز صبح برپا می شود . خورشید روز دوم غدیر طلوع می کند و همه جا را روشن می کند .

من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می زنم ، منتظرم تا حُذیفه را پیدا کنم ، می دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

حُذیفه به این سو می آید ، داخل خیمه می شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

ای پیامبر ! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می خواهند توطئه ای بکنند .

ای حُذیفه ! آیا آن ها را می شناسی ؟

آری .

سریع برو و آن ها را به اینجا بیاور .

حُذیفه برمی خیزد و آن سه نفر را با خود می آورد .

آن ها وارد خیمه پیامبر می شوند ، علی (ع) را می بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آن ها می کند و می گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید ؟» .

همه آن ها می گویند : «به خدا قسم ،



ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگوست» .

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آن ها را به حال خود رها می کند و آن ها به خیمه های خود می روند . ۱۲۹

اکنون دیگر آن ها شناسایی شده اند و با دیدن برق شمشیر علی(ع) ترس تمام وجودشان را فرا گرفته است .

پیامبر دستور می دهد تا بقیه مردم با علی(ع) بیعت کنند ، کسانی که روز قبل موفق به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می آیند و بیعت می کنند .

پیامبر می خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه ای باقی نماند .

چند روز می گذرد... روز بیستم و یکم ماه ذی الحجّه فرا می رسد، بیشتر مردم با علی(ع) بیعت کرده اند و عدّه کمی باقی مانده اند . ۱۳۰

فکر می کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم .

آنجا را نگاه کن ! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می آید . اسم او حارث فہری است ، او نزد پیامبر می ایستد و چنین می گوید : «ای محمّد ! به ما گفתי که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم ، ما هم پذیرفتیم ، سپس گفתי که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم ، باز هم پذیرفتیم ، امّا اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی ، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را داده است ؟» .

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید : «آنچه من گفتم دستور خدا بوده و من از خود سخنی نمی گویم» .

حارث تا این سخن را می شنود سر

خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید: «خدایا! اگر محمد راست می گوید و ولایت علی از آسمان آمده است، پس عذابی بفرست و مرا نابود کن!»!

حارث سه بار این جمله را می گوید و از پیامبر روی برمی گرداند. ۱۳۱.

از سخن این مرد تعجب می کنم، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه!؟

پیامبر نگاهی به او می کند و بعد از او می خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند.

حارث می گوید: «من از سخنی که گفته ام پشیمان نیستم و توبه نمی کنم».

او در دلش می خندد و می گوید: «پس چرا عذاب نازل نشد؟ شما که خود را بر حق می دانستید، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!».

او تصوّر می کند که پیروز این میدان است، زیرا عذابی نازل نشد.

من هم در فکر فرو رفته ام، راستش را بخواهید کمی گیج شده ام.

مگر علی(ع) بر حق نیست، پس چرا خدا با فرستادن عذابی، آبروی حارث را نمی برد!؟

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است.

خدایا! هر چه زودتر کاری بکن!

اما هر چه صبر می کنم عذابی نازل نمی شود. چرا؟

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید: «اکنون که توبه نمی کنی از پیش ما برو». ۱۳۲.

حارث می گوید: «باشد من از پیش شما می روم».

او با خوشحالی سوار بر شتر خود می شود و از پیش ما می رود، سالم و سرحال!

یکی از یاران پیامبر، وقتی می بیند که من خیلی گیج شده ام نزد من می آید و می گوید:

چه شده است؟

چرا

خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت؟

آری، تو باید واقعیت را بنویسی!

یعنی می‌گویی که او راست می‌گفت؟! این چه حرفی است که تو می‌زنی؟!!

مثل این که تو از قانون خدا اطلاع نداری!

کدام قانون؟

مگر قرآن را نخوانده‌ای؟ آنجا که خدا می‌گوید: «ای پیامبر! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی‌کنم». ۱۳۳.

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است، اینجا سرزمین غدیر است، سرزمینی مقدّس!

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند؟!!

خیلی ممنونم، من این آیه را فراموش کرده بودم.

خوب، حالا زود به دنبال حارث برو، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد.

من تا این سخن را می‌شنوم، دفتر و قلم خود را جمع می‌کنم و به دنبال حارث می‌دوم.

آیا می‌دانید حارث از کدام طرف رفت؟ یکی می‌گوید: «از آن طرف». من به آن سمت می‌دوم تا به او برسم. در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می‌گردم. کیلومترها از غدیر دور می‌شوم، هنوز او را پیدا نکرده‌ام. خدایا آن مرد کجا رفته است؟ باید همین‌طور برای طلب حقیقت بدوم! شتر سواری از دور پیدا است.

نزدیک و نزدیک تر می‌شوم، خودش است، این حارث است. دیگر از سرزمین

غدیر خیلی دور شده ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه اش می رود .

او خیال می کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می زند .

و من هیچ نمی گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می رسد .

ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می کنی ؟ نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !

آیا سوره فیل را خوانده ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرنده گان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام از آن ها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آن ها را نابود کردند .

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می آید و درست بالای سر حارث پرواز می کند .

او منقار خود را باز می کند و سنگ را بر سر او می اندازد . وقتی سنگ بر سر حارث می خورد سر او را می سوزاند و در آن فرو می رود و او روی زمین می افتد و می میرد . ۱۳۴

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا ! شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد !

باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیه مردم باز گویم . در میان راه عدّه ای از مردم را می بینم ، آن ها سراغ حارث را از من می گیرند ، مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آن ها نشان می دهم ، مردم به آن سو می روند .

من به سوی غدیر می آیم ، می خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم ، اما می بینم که مردم

خبر دارند .

تعجب می کنم ، به یکی می گویم :

شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده اید ؟

خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است !!!

آیا می شود این آیه ها را برای من بخوانی ؟

آری ! گوش کن : «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... مردی عذاب را برای خود طلب کرد ، عذابی که بر کافران نازل می شود و هیچ کس نمی تواند آن را برطرف گرداند. ۱۳۵»

از این به بعد، هر وقت این آیه ها را می خوانم، این حادثه را به یاد می آورم.

\* \* \*

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می رسد ، آن ها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده اند . امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می کند ، می بیند که هلاک شدن حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می دهد تا همه مردم پای منبر جمع شوند .

او بالای منبر رو به مردم می گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت خواهند رفت و در آن روز ، هیچ ترس و واهمه ای نخواهند داشت . خداوند از آن ها راضی خواهد بود و آن ها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به سعادت ابدی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند نمود

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می آید ، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی(ع) است .

هر کسی که به ولایت علی(ع) وفادار بماند و او را دوست بدارد، بهشت منزلگاه او خواهد بود .

مراسم غدیر رو به پایان است ، مردم می خواهند به خانه و کاشانه خود بازگردند . آن ها نزد پیامبر می آیند و اجازه می خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند .

پیامبر به آن ها اجازه می دهد ، آنها آماده حرکت می شوند، خیمه ها جمع می شود .

اهل مکه و یمن برای خداحافظی می آیند، آنها با پیامبر وداع می کنند و به سوی شهر خود می روند . سپس آنانی که منزلشان در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می کنند . پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه رهسپار می شود.

شب بیست و دوم ماه ذی الحجّه است، پاسی از شب گذشته است. کاروان مدینه در دل بیابان به پیش می رود ، هوا کم کم تاریک می شود ، اذان مغرب نزدیک است ، ما در دل بیابان ، توقف کوتاهی برای خواندن نماز خواهیم داشت .

نماز مغرب ، سریع خوانده می شود و کاروان حرکت می کند ، باید خود را به منزل بعدی برسانیم ، در وسط بیابان که نمی شود منزل کرد !

هوا خیلی تاریک است ، ستارگان آسمان جلوه نمایی می کنند ، نسیم خنکی از کویر می وزد .

راستش را بخواهید خواب در چشمانم آمده است ، با خود می گویم : کاش الان در رختخواب راحت خوابیده بودم !

به یکی از همسفران خود ، نگاه می کنم و می پرسم :

حاجی ! آیا می دانی تا منزل بعدی چقدر راه داریم

منزل گاه بعدی «أبوا» است، از غدیر خُم تا آنجا حدود بیست کیلومتر است، ما از سر شب تا الآن، تقریباً پنج کیلومتر آمده ایم، با این حساب پانزده کیلومتر دیگر باید برویم.

راه زیادی در پیش داریم، اما همه این راه را به عشق مولایم می روم.

تلاش می کنم تا خود را به پیامبر برسانم.

نگاه کن! در این تاریکی شب، چهره پیامبر می درخشد، در کنار او خدیفه را می بینم.

به او سلام می کنم و او با محبت جواب مرا می دهد.

ما آرام آرام به مسیر خود ادامه می دهیم.

بعد از لحظاتی سیاهی هایی به چشمم می آید:

خدیفه! این سیاهی ها چیست؟

این ها کوه هایی هستند که ما باید از آن ها عبور کنیم.

عبور از کوه در دل شب که خیلی سخت است، آیا نمی شود از راه دیگر رفت؟

نه، راه مدینه از دل این کوه ها می گذرد.

ما وارد این منطقه کوهستانی می شویم و در میان درّه ای به راه خود ادامه می دهیم.

هر چه جلوتر می رویم، راه عبور باریک تر و تنگ تر می شود.

به گردنه ای می رسیم که عبور از آن بسیار سخت است، اینجا جاده، تنگ می شود، همه باید در یک ستون قرار گیرند و عبور کنند.

شتر پیامبر اولین شتری است که از گردنه عبور می کند، پشت سر او، خدیفه و عمار هستند.

خدای من! چه گردنه خطرناکی!

خدیفه! نام این گردنه چیست؟

اینجا «عقبه هرشا» است، همه مسافران مدینه باید از این مسیر بروند. ۱۳۷.





خود سوار است ، ما مقداری از بقیه جلو افتاده ایم .

در این وقت شب ، سکوت همه جا را گرفته است ، در دل شب ، فقط پرتگاهی هولناک به چشم من می آید .

باید خیلی مواظب باشیم ! اگر ذره ای غفلت کنیم به درون درّه می افتیم ، آن وقت، دیگر کارمان تمام است .

ناگهان صدایی به گوش پیامبر می رسد .

این جبرئیل است که با پیامبر سخن می گوید : «ای محمد ! عده ای از منافقان در بالای همین کوه کمین کرده اند و تصمیم به کشتن تو گرفته اند» . ۱۳۸

خداوند پیامبر را از خطر بزرگ نجات می دهد .

جبرئیل ، پیامبر را از راز بزرگی آگاه می کند ، رازی که هیچ کس از آن خبر ندارد .

عده ای از منافقان تصمیم شومی گرفته اند . آن ها وقتی دیدند پیامبر آن مراسم با شکوه را در غدیر حُمّ برگزار کرد و از همه مردم برای علی (ع) بیعت گرفت ، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند تا پیامبر را ترور کنند . ۱۳۹

وقتی که آن ها خبر دار شدند که پیامبر در شب از «عقبه هرشا» عبور می کند در دل شب خود را به بالای این کوه رساندند .

آن ها چهارده نفر هستند و می خواهند با نزدیک شدن شتر پیامبر ، سنگ پرتاب کنند .

آن وقت است که شتر پیامبر از این مسیر باریک خارج خواهد شد و در دل این درّه عمیق سقوط خواهد کرد و با سقوط شتر ، پیامبر کشته خواهد شد .

این نقشه آن هاست و آن ها منتظرند تا لحظاتی دیگر نقشه خود را اجرا کنند .

اگر یادت باشد خدا به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ می کند .

برای همین است که خدا جبرئیل را می فرستد تا او به پیامبر خبر بدهد .

جبرئیل نام آن منافقان را برای پیامبر می گوید و پیامبر با صدای بلند آن ها را صدا می زند .

صدای پیامبر در دل کوه می پیچد ، منافقان با شنیدن صدای پیامبر می ترسند .

عمار و حذیفه ، شمشیر خود را از غلاف می کشند و از کوه بالا می روند ، منافقان که می بینند راز آن ها آشکار شده است ، فرار می کنند .

خدا را شکر که صدمه ای به پیامبر نرسید !

حذیفه، نفس نفس زنان می آید و به پیامبر خبر می دهد که منافقان فرار کرده اند .

اکنون حذیفه منافقان را شناخته است ، اما پیامبر از او می خواهد که هیچ گاه نام آن ها را فاش نکند .

آری، پیامبر ما، جلوه مهربانی خداوند است ، نمی خواهد نام دشمنان خود را فاش سازد !

این منافقانی که امشب نقشه ترور پیامبر را داشتند کسانی هستند که سال هاست مسلمان شده اند ، اما آن ها امروز برای رسیدن به ریاست و حکومت ، حاضر هستند هر کاری بکنند .

آن ها می دانند که علی(ع) ، همه خوبی ها را در خود جمع کرده است و فقط او شایستگی رهبری را دارد ، امّا عشق به ریاست ، لحظه ای آن ها را رها نمی کند و آرام نمی گذارد .

## **بر آفتاب سلامی دوباره کن!**

آیا می دانی که مستحب است که حضرت علی(ع) را در روز غدیر زیارت کنی؟

آیا شنیده ای که امام هادی(ع) زیارتی را بیان کرده اند تا در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علی(ع) را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم؟

مناسب می دانم که در اینجا به ترجمه قسمت هایی از آن زیارت پردازم، امام هادی(ع) در آن زیارت، به نکات بسیار مهمی اشاره می کنند

و این گونه می خواهند معرفت و شناخت ما را نسبت به حضرت علی(ع) و روز غدیر، زیاد و زیادتر کنند.  
سعی کن در روز غدیر، این زیارت را حتماً بخوانی و این گونه محبت خود را به حضرت علی(ع) نشان بدهی.

\*\*\*

سلام بر تو ای امین خدا! سلام بر تو ای حجت خدا!

سلام بر تو ای آقای اهل ایمان و ای امیرمؤمنان!

من شهادت می دهم که تو جانشین پیامبر هستی و همه دانش پیامبر به تو به ارث رسیده است.

تو اولین کسی بودی که به پیامبر ایمان آوردی و خدا ولایت تو را بر مردم واجب نمود و از مردم خواست تا از تو پیروی کنند.

در روز غدیر، پیامبر تو را جانشین خود معرفی کرد و از مردم برای تو بیعت گرفت و مردم با تو بیعت کردند، خدا لعنت کند کسانی را که بعد از رحلت پیامبر، پیمان خود را شکستند و به عهد خود وفا نکردند.

ای امیرمؤمنان!

من شهادت می دهم که خدا در قرآن از ولایت تو سخن گفته است و خوبی ها و فضائل تو را ذکر نموده است.

آری، کسی که در ولایت تو شک داشته باشد، به پیامبر ایمان نیاورده است، آن کس که پیرو دشمنان توست، از دین واقعی دور شده است.

در روز غدیر، خدا دین خود را با ولایت تو کامل نمود.

خدا در قرآن ما را به سوی راه خود دعوت کرده است، اکنون شهادت می دهم که تو همان «راه خدا» هستی که ما باید فقط آن را پیماییم.

تو «صراط مستقیم» هستی که همواره از خدا می خواهیم تا ما را به سوی آن هدایت کند.

شهادت می دهم که خدا، دعای پیامبر

را در حقّ تو مستجاب کرد، آری، پیامبر دعا می کرد تا در فرصتی مناسب، امر ولایت تو را برای همه اعلام کند. وقتی روز غدیر خُمّ فرا رسید، خدا این دعای پیامبر را مستجاب کرد و پیامبر را از فتنه های دشمنان حفظ نمود و این آیه را بر او نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... ای پیامبر! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بازگو کن!».

بعد از نازل شدن این آیه، پیامبر در میان مردم ایستاد و گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست.».

سپس چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.».

من بار دیگر بر تو سلام می کنم، ای امیرمؤمنان... ۱۴۰

این گوشه ای بود از «زیارت غدیریّه» که امام هادی(ع) آن را برای ما بیان کرده اند.

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید، در آن کتاب، این زیارت به این عنوان ذکر شده است: «زیارت امیر المومنین(ع) در روز غدیر». ۱۴۱

\*\*\*

در سال ۳۵ هجری، عثمان خلیفه سوم در مدینه کشته شد و مردم با حضرت امیرمؤمنان علی(ع) به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کردند.

در واقع، روز غدیر خُمّ، روز آغاز خلافت ظاهری آن حضرت هم می باشد. در روز ۱۸ ذی الحجّه سال ۳۵ هجری، عثمان خلیفه سوم کشته شد و مردم با امیرمؤمنان(ع) بیعت کردند. ۱۴۲

آری، روز هیجدهم ذی الحجّه سال دهم، روزی بود که پیامبر علی(ع)

را به عنوان جانشین خود معرفی کرد، اما مردم بعد از وفات پیامبر ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب نمودند، بعد از ابوبکر، عُمر روی کار آمد و بعد از او، عثمان خلیفه سوم شد.

از حماسه غدیر ۲۴ سال گذشت و مردم در سال ۳۵ هجری، در روز ۱۸ ذی الحجه بعد از کشته شدن عثمان با حضرت علی(ع) بیعت نمودند و زمام امور خود را به دست با کفایت آن حضرت سپردند.

## از علی آموز اخلاص عمل!

تو رو به من می کنی و می گویی:

هر وقت به مسجد پیامبر می روم، آنجا خیلی شلوغ است، در این چند روز نتوانستم در قسمت «روضه پیامبر» نماز بخوانم.

باید موقع ظهر به آنجا بروی، بعد از نماز ظهر آنجا کمی خلوت می شود زیرا بیشتر مردم برای صرف ناهار به محل اقامت خود می روند.

قرار می شود که امروز ظهر به مسجد برویم، بعد از نماز جماعت، دقایقی صبر می کنیم، سیل جمعیت از مسجد خارج می شود، حالا فرصت خوبی است که به قسمت «روضه پیامبر» برویم، تو خوب می دانی که تا سال هفتم هجری مسجد پیامبر فقط همان محدوده «روضه پیامبر» بوده است، بعداً مسجد توسعه داده شده است.

برایت گفته ام که در مسجد پیامبر، هر جا که قالی آن به رنگ سبز است، آنجا همان «روضه پیامبر» است، پیامبر فرموده که بین منبر و خانه من، باغی از باغ های بهشت است. ما اکنون وارد باغ بهشتی می شویم. خوشحال می شوی، می توانی جایی برای خواندن نماز پیدا کنی. تو مشغول خواندن نماز می شوی و من به فکر فرو می روم، به راستی من کجا آمده ام، اینجایی که نشسته ام، چه خاطره ای دارد؟ دوست دارم به تاریخ سفر کنم،

به قبل از سال هفتم هجری... ۱۴۳

\*\*\*

چند نفر وارد مسجد می شوند، آنان در جستجوی پیامبر هستند، همه با تعجب به آنان نگاه می کنند، آخر این یهودیان چرا به مسجد آمده اند؟ معلوم می شود که این چند نفر از یهودیان «بنی قریظه» هستند که به تازگی مسلمان شده اند، آنان می خواهد با پیامبر دیدار داشته باشند.

من وقتی می فهمم که آنان از دین یهود دست برداشته و اسلام را انتخاب کرده اند، بسیار خوشحال می شوم، نزد یکی از آنان می روم و نام او را می پرسم. او خود را «عبدالله بن سلام» معرفی می کند. او به من می گوید از وقتی که مسلمان شده است همه اقوام و فامیلش او را طرد کرده اند و با ذلت و خواری با او برخورد می کنند. ۱۴۴

یکی از مسلمانان به عبدالله بن سلام می گوید که پیامبر به منزل خود رفته است و برای دیدن پیامبر باید به خانه آن حضرت بروید. عبدالله بن سلام و دوستانش به سمت در مسجد می روند تا خارج شوند، من نیز همراه آنان می روم. ۱۴۵

\*\*\*

اینجا خانه پیامبر است. عبدالله بن سلام و دوستانش با کمال ادب و احترام نزد پیامبر نشسته اند، پیامبر لبخندی بر لب دارد و از آنان به گرمی پذیرایی می کند.

عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشناست و می داند خداوند برای پیامبران، وصی و جانشین قرار داده است، جانشین موسی (ع)، یوشع بود.

عبدالله بن سلام رو به پیامبر می کند و می گوید: ای پیامبر خدا! برای ما جانشین خود را معرفی کن!

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و آیه ای را بر او نازل می کند. پیامبر رو به آنان می کند و می گوید: «همین الان، جبرئیل نزد من آمد و این آیه را بر من نازل

کرد: «إِنَّمَا وَكَيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند، بر شما ولایت دارند.» ۱۴۶

همه به فکر فرو می روند، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست؟ او کیست که مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد؟

من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع، صدقه داده باشد.

پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید: «برخیزید! برخیزید! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم».

همه به سوی مسجد می روند، مسجد پر از جمعیت است و عده ای مشغول نماز هستند.

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیت، صدقه داده است؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سؤل کنیم، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم.

یک مرد عرب می خواهد از در مسجد بیرون برود، نگاه کن، چهره او زرد است، حتما خیلی گرسنه است.

نزد فقیر می رویم، این فقیر چقدر خوشحال است! مثل این که تمام دنیا را به او داده اند.

پیامبر به او نگاهی می کند و می پرسد: «ای مرد عرب! از کجا می آیی؟ چرا این قدر خوشحالی؟».

مرد عرب با دست، گوشه مسجد را نشان می دهد و می گوید: «از پیش آن جوان می آیم، او به من این انگشتر قیمتی را داد».

صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین می اندازد. همه از

این فقیر می خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، اما هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می زدم و طلب کمک می کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، الله اکبر می گویند و به سوی آن جوان می روند . آن جوان ، هنوز در حال خواندن نماز است . پیامبر تا او را می بیند اشک در چشمانش حلقه می زند !

به راستی این کیست که دیدنش این گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او علی (ع) است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد . ۱۴۷

پیامبر رو به مردم می کند و می گوید: «علی بعد از من ولی و امام شماست» . ۱۴۸

\* \* \*

این خبر در شهر می پیچد که خدا آیه ای را درباره علی (ع) نازل کرده است ، آن هایی محبت علی (ع) در سینه دارند خوشحال می شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی (ع) !

اکنون حسان بن ثابت جلو می آید و در وصف علی (ع) این شعر را می سراید: «أَبَا حَسَنِ تَفْدِيكَ نَفْسِي وَ مُهْجَتِي... ای علی ! ای جان من و همه مسلمانان فدای تو... تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه دادی و انگشتر خود را به فقیر دادی و خدا هم ولایت و رهبری تو را در قرآن نازل کرد» . ۱۴۹

آفرین بر تو ای حسان ! این



شعر تو هرگز از یاد و خاطره ها فراموش نخواهد شد.

\* \* \*

در میان مردم گروهی هستند که کینه علی(ع) را به سینه دارند، این خبر آن ها را بسیار ناراحت می کند .

برای همین جلسه ای تشکیل می دهند و با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو می کنند .

آیا می خواهی سخن آن ها را بشنوی ؟

گوش کن : «ما هرگز ولایت علی را نمی پذیریم ، آخر چگونه می شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند ؟ علی خیلی جوان است ، او برای رهبری شایسته نیست» .

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنت های جاهلیت ایمان دارند .

عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبری یک جوان را قبول کنند . درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد ، اما برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریش سفید نمی شود ، برای آن ها ارزش ریش سفید از همه فضایل برتر است !!

البته بعضی از این مردم ، فکر می کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه اخمو باشد تا همه از او بترسند ، اما علی(ع) همیشه لبخند به لب دارد و برای همین به درد خلافت نمی خورد . ۱۵۰

آنان در گوشه ای از مسجد، دور هم جمع می شوند، یکی از آنان می گوید:

به نظر شما چه باید بکنیم؟

اگر ما ولایت علی(ع) را نپذیریم به قرآن کفر ورزیده ایم، اگر هم به این آیه ایمان بیاوریم، باید این ذلت و خواری را تحمل کنیم و ولایت علی(ع) را قبول کنیم.

ما می دانیم که محمد(ص) راست می گوید و این آیه از طرف خدا نازل شده

است، ما ولایت محمّد را پذیرفته ایم، اما هرگز از علی (ع) پیروی نمی کنیم.

\*\*\*

بار دیگر جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و این آیه را برای او می خواند: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ: آنان نعمت خدا را می شناسند، اما باز آن را انکار می کنند و بیشترشان کافر هستند». ۱۵۱

آری، ولایت علی (ع) یکی از بزرگ ترین نعمت هایی است که خداوند به این مردم عنایت کرده است، افسوس که این مردم به فکر سنت های روزگار جاهلیت هستند و این گونه خود را از این نعمت آسمانی بی بهره می کنند.

\*\*\*

عمر بن خطاب دوستان خود را دور خود جمع می کند، آن ها نقشه ای در سر دارند، آن ها می خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقرا صدقه بدهند تا خداوند آیه ای را هم درباره آن ها نازل کند!

آن ها با خود فکر می کنند که اگر آیه ای درباره آن ها نازل شود چقدر خوب می شود، آن وقت، آن ها هم بر مردم ولایت خواهند داشت.

پول های خود را روی هم می ریزند، این یک سرمایه گذاری مشترک است، هر کس باید سهم خود را بدهد. با این پول می توان چهل انگشتر قیمتی خرید.

خبر می رسد که در مسجد بازار صدقه دادن، خیلی داغ شده است! چند نفر کنار در مسجد ایستاده اند، یکی از آن ها هم در داخل مسجد مشغول نماز است، وقتی یک فقیر وارد مسجد می شود، دور او حلقه می زنند و از او می خواهند تا نزد عمر بن خطاب برود که نماز می خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد.

فقیر هم که از ماجرا، بی خبر است خوشحال می شود و به آن طرف می رود. با نزدیک

شدن فقیر، یکی به آن نمازگزار علامت می دهد و او به رکوع می رود و در رکوع به آن فقیر انگشتی قیمتی داده می شود!

چهل فقیر، صاحب انگشت شدند، اما آیه ای نازل نمی شود. ۱۵۲

انگشترهایی که این گروه از دست دادند، خیلی قیمتی تر از انگشتر علی (ع) بودند، اما انگشتر علی (ع) چیزی داشت که همه این چهل انگشتر نداشت و آن اخلاص صاحب انگشتر بود!

مهم این است که تو کاری را با اخلاص انجام دهی، این اخلاص است که به یک کار ارزش می دهد.

## روح و جان من کجاست؟

با دقت نگاه به تابلوی مسجد می کنم، می بینم روی آن نوشته است: «مسجد الاجابه». تعجب می کنم، آیا این نوشته درست است یا آنچه من شنیده ام. باید پرس و جو کنم.

داخل مسجد می شوم، جوانی را که چفیه قرمز بر سر دارد می بینم، جلو می روم از او می پرسم:

اسم این مسجد چیست؟

اینجا «مسجد الاجابه» است.

چرا این مسجد را به این نام می خوانند؟

در تاریخ آمده یک روز پیامبر سه حاجت مهم داشت و برای دعا کردن به اینجا آمد و دعای او مستجاب شد. برای همین این مسجد را به این نام خوانده اند.

در زمان پیامبر اینجا مسجد بود؟

خیر. اینجا زمینی خارج از شهر بود، بعدا مسلمانان در اینجا مسجدی بنا کردند.

معلوم شد که اینجا بیابان بوده است، سول مهمی در ذهنم نقش می بندد، مگر پیامبر بارها نگفته اند که برای دعا کردن به مسجد بروید، پس چرا خودش برای دعا کردن به مسجد نرفته است؟ مگر او نگفته بود که بین منبر و خانه من، باغی از باغ های بهشت است، چرا او آنجا را رها کرد و برای دعا کردن

به بیابان آمده است؟

باید بیشتر تحقیق کنم، باید سؤل کنم.

\* \* \*

آیا می دانی مباحله به چه معنا می باشد؟

دو نفر که بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه ای نمی رسند، آن ها تصمیم می گیرند که در حقّ یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغگوست، با عذاب خدا از بین برود، در زبان عربی به این کار، مباحله می گویند. ۱۵۳

اینجا مسجد «مباحله» است، پیامبر در سال نهم هجری در اینجا با مسیحیان قرار مباحله گذاشتند، مباحله باید در بیرون از شهر واقع شود، زیرا قرار است بر کسی که دروغ می گوید، عذاب نازل شود، برای همین باید مباحله در بیرون از شهر انجام گیرد تا به مردم آسیب نرسد، بعدا مسلمانان در این مکان مسجدی ساختند تا یادآور جریان مباحله پیامبر با مسیحیان باشد.

چرا این وهابی ها نام این مسجد را تغییر داده اند؟ آیا آن ها می خواهند کاری کنند که این واقعه از یادها برود؟

آنانی که نام این مسجد را تغییر دادند باید بدانند که مباحله در یک مسجد خلاصه نمی شود، مباحله، یک حقیقت جاوید است، مباحله، سند محکم حقاّیت شیعه است!

بی جهت نیست که وقتی به کلمات امام علی (ع) مراجعه می کنیم می بینیم آن حضرت در ده مورد برای دفاع از حق خود به واقعه مباحله اشاره کرده است، امام رضا (ع) نیز وقتی با مأمون عباسی سخن می گفت، سه بار به واقعه مباحله اشاره کرده است.

من باید مباحله را بهتر و بیشتر بشناسم، باید به تاریخ سفر کنم، به سال نهم هجری بروم... ۱۵۴

\* \* \*

بیشتر قبیله های عرب مسلمان شده اند، شهر مکه هم فتح شده است، اکنون پیامبر دستور می دهد تا نامه ای به

مسیحیان منطقه نجران نوشته شود. نجران، منطقه ای خوش آب و هواست که در جنوب غربی مدینه - در نزدیکی «یمن» - واقع شده است. در آنجا مسیحیان زندگی می کنند. در این نامه پیامبر آنان را به اسلام دعوت می کند.

وقتی نامه پیامبر به دست مسیحیان می رسد، بزرگان آنان دور هم جمع می شوند تا درباره این نامه با هم مشورت کنند. سرانجام تصمیم می گیرند تا چهل نفر را به مدینه بفرستند تا آن ها با پیامبر دیدار کنند.

مسیحیان در مدینه به مسجد پیامبر رفتند، هدیه هایی را تقدیم پیامبر نمودند، پیامبر به آنان سه روز فرصت داد تا به راحتی بتوانند درباره دین اسلام تحقیق کنند و با آیین اسلام آشنا شوند. آنان نشانه های آخرین پیامبر خدا را در کتاب انجیل خوانده بودند و اگر به ندای فطرت خود گوش می دادند می توانستند حقیقت پیامبر را تشخیص دهند.

در این مدت آنان در مسجد پیامبر ناقوس زدند و به انجام مراسم خود پرداختند. بعد از سه روز پیامبر آنان را به حضور طلبید تا سخن آنان را بشنود. اسقف که بزرگ مسیحیان بود رو به پیامبر کرد و گفت:

ای محمد! موسی(ع) پیامبر خدا بود، نام پدر او چه بود؟

عمران.

پدر یوسف(ع) که بود؟

یعقوب(ع).

پدر تو کیست؟

عبد الله.

پدر عیسی(ع) کیست؟

پیامبر در جواب سکوت کرد. اینجا بود که جبرئیل نازل شد و آیه ۵۹ سوره آل عمران را بر پیامبر نازل کرد.

پیامبر رو به اسقف کرد و آیه قرآن را برای آنان خواند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...: عیسی(ع) مانند آدم(ع) است که خدا او را از خاک آفرید.»

آری، خدا

عیسی (ع) را بدون آن که پدر داشته باشد آفرید، اما این دلیل نمی شود که مسیحیان بگویند عیسی (ع)، خداست، زیرا آدم هم بدون پدر آفریده شده است، آدم و عیسی (ع) هر دو آفریده خداوند هستند.

اسقف رو به پیامبر کرد و گفت: «تو می گویی عیسی از خاک آفریده شده است. چنین چیزی هرگز در کتب آسمانی نیامده است».

سپس با صدای بلند گفت: «عیسی همان خداست». ۱۵۵

پیامبر در جواب او سکوت کرد، او منتظر وحی خدا بود، بعد از لحظاتی جبرئیل نازل شد و آیه مباحله را برای پیامبر آورد. پیامبر آن آیه را برای مسیحیان خواند: «...فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ . به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، ما پسران، زنان و نفس های خود را می آوریم، شما هم پسران، زنان و آنفس خود را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

اسقف وقتی این آیه را شنید گفت:

سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباحله می کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمد! وعده ما کی؟

فردا، صبح زود. ۱۵۶

\*\*\*

شب مسیحیان دور هم جمع شده اند و درباره فردا با یکدیگر سخن می گویند، یکی از آنان رو به بقیه می کند و می گوید:

اگر فردا محمد با یاران و لشکریانش آمد، بدانید که او بر باطل است و پیامبر خدا نیست.

چطور مگر؟

اگر او همه یارانش را با خود بیاورد، در واقع این گونه می خواهد ما را بترساند و مانند پادشاهان عمل کند، ما در این

صورت با او مباحله خواهیم کرد. فقط در یک صورت ما نباید با او مباحله کنیم.

در چه صورتی؟

اگر محمد با خاندان خودش برای مباحله بیاید.

برای چه؟

کسی که خانواده خود را برای مباحله می آورد، به حقانیت خود یقین دارد و او همان پیامبری است که در انجیل به آمدن او وعده داده شده است. ما باید از نفرین او بترسیم.

آری، اگر محمد(ص) پیامبر خدا باشد، نفرین او اثر می کند و عذاب بر ما نازل خواهد شد.

درست است، ما داستان مباحله پیامبران را شنیده ایم، همه می دانیم اگر پیامبری برای مباحله دست به سوی آسمان گیرد، خدا دعای او را مستجاب می کند و دشمن او نابود خواهد شد. ۱۵۷

\*\*\*

نزدیک طلوع آفتاب است، همه منتظر هستند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباحله خواهد برد، خدا به پیامبر دستور داده پسران، زنان و نفس های خود را برای مباحله با مسیحیان ببرد.

همه نگاه می کنند، پیامبر به سوی خانه علی(ع) می رود، وارد خانه می شود، بعد از لحظاتی، پیامبر از در خانه بیرون می آید در حالی که دست حسن(ع) را در دست گرفته و حسین(ع) را در آغوش خود گرفته است، بعد از آن فاطمه و علی(ع) می آیند. پنج تن به سوی وعده گاه حرکت می کنند.

مردم هم همراه آنان می آیند، وقتی پیامبر به آنجا می رسد با عبای سیاه خود، سایبانی درست می کند.

اکنون پیامبر آنجا زیر آن سایه بان می نشیند، حسن(ع) را طرف راست خود، حسین(ع) را سمت چپ خود می نشاند، از علی(ع) می خواهد جلو او بنشیند و فاطمه(س) هم پشت سر پدر می نشیند. اکنون پیامبر آیه تطهیر را می خواند. ۱۵۸

آیا تو می دانی آیه تطهیر

کدام است؟

این آیه تطهیر است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

دوست خوبم! من باید درباره این آیه برای تو سخن بگویم، اندکی صبر کن تا ماجرای مباحله را تمام کنم، سپس درباره آیه تطهیر برایت بیان خواهم کرد.

سپس پیامبر رو به علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) می کند و می گوید: «عزیزانم! هر وقت من بر این مسیحیان نفرین کردم، شما آمین بگویید». ۱۵۹

پیامبر دو دست خود را بالای سرش می برد در حالیکه انگشتان دست خود را به یکدیگر گره زده است. ۱۶۰

او آماده است تا مراسم مباحله را آغاز کند. مسیحیان همه به اینجا آمده اند، آن ها این منظره را نگاه می کنند، بزرگان آنها جلو می آیند و می گویند:

ای محمد! اینان چه کسانی هستند که همراه خود به برای مباحله آورده ای؟

امروز بهترین بندگان خدا را به اینجا آورده ام، خدا هیچ کس را به اندازه اینان دوست ندارد.

ای محمد! چرا یاران خود را نیاوردی؟ چرا لشکر خود را نیاوردی؟ چرا زن و یک مرد و دو بچه را آورده ای؟

خدا به من چنین دستور داده است. من با این چهار نفر با شما مباحله می کنم. اینان اهل و خاندان من هستند.

اکنون همه می فهمند که اهل پیامبر چه کسانی هستند. ۱۶۱

رنگ از چهره مسیحیان می پرد، یکی از آنان می گوید: «به خدا قسم اگر امروز محمد بر ما نفرین کند، همه ما نابود خواهیم شد».

آنان نزد پیامبر می آیند و روی زمین می نشینند و چنین می گویند: «ای محمد! ما از مباحله کردن پشیمان شده ایم، ما



می خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را قبول می کند و تصمیم بر آن می شود که پیمان نامه صلح نوشته می شود، قرار می شود آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر خود را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند. ۱۶۲

\* \* \*

اکنون پیامبر به سوی مسجد می رود، وارد مسجد می شود، جبرئیل بر او نازل می شود و به او چنین می گوید: «ای محمد! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: موسی از من خواست تا بر قارون عذاب نازل کنم و من این کار را کردم، به عزّت و جلالم سوگند، اگر امروز با علی، فاطمه، حسن و حسین بر مسیحیان نفرین می کردی، عذاب سختی را بر آنان نازل می کردم».

پیامبر دستان خود را به سوی آسمان می گیرد و سه مرتبه شکر خدا را به جا می آورد و سپس به سجده می رود. ۱۶۳

\* \* \*

روز مباحله، مانند آفتابی است که در روز بیست و چهارم ذی الحجه طلوع کرد و برای همیشه روشنی بخش حق و حقیقت است.

درست است که آن روز مباحله ای انجام نشد، اما یک اعتقاد بلند به یادگار ماند که صاحبان آن اهل بیت پیامبر بودند.

بیا یک بار دیگر ترجمه آیه مباحله را با هم بخوانیم: «به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، ما پسران، زنان و نفس های خود را می آوریم، شما هم پسران و زنان و نفس های خود را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می گوید».

خدا از پیامبر خواست تا سه گروه را همراه خود ببرد:

اول: گروه پسران.

دوم: گروه زنان.

سوم: گروه انفس (نفس ها)

این یک

حقیقت قطعی است که پیامبر آن روز فقط علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را برای مباحله برد. در کتب اهل سنت این مطلب بارها و بارها ذکر شده است و آن ها نمی توانند این حقیقت را انکار کنند.

پیامبر باید این مباحله را انجام دهد، یعنی خدا از پیامبر می خواهد تا با مسیحیان این گونه سخن گوید و آنان را به مباحله دعوت کند، پیامبر به آنان می گوید بیایید این گونه مباحله کنیم، هر کدام از ما این سه گروه را همراه خود بیاوریم و مباحله کنیم.

پس معلوم می شود که پیامبر جزء این سه گروه نیست، زیرا خود پیامبر کسی است که قرار است مباحله را انجام دهد، پیامبر باید «پسران»، «زنان» و «نفوس» را همراه خود به مباحله ببرد، پس این سه گروه غیر از پیامبر می باشند.

اکنون باید آیه را با این ۳ گروه تطبیق دهیم:

\* اول: گروه پسران:

پیامبر، حسن و حسین (ع) را همراه خود برد. پس معلوم می شود که حسن و حسین (ع)، پسران پیامبر هستند. این که ما عادت داریم حسن و حسین (ع) را پسران پیامبر می نامیم، دلیل قرآنی دارد، آری، تو وقتی در زیارت عاشورا می گویی: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ: سلام بر تو ای پسر رسول خدا» باید بدانی که سخن تو، یک مفهوم قرآنی است و قرآن آن را تأیید می کند.

\* دوم: گروه زنان:

پیامبر از گروه زنان، فقط فاطمه (س) را همراه خود برد و این نشانه برتری مقام فاطمه (س) نسبت به همه زنان است.

\* سوم: گروه آنفُس (نفس ها)

این قسمت کلیدی ترین قسمت آیه است: أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ

برای بیان معنی این قسمت باید مقدمه ای ذکر کنم:

وقتی نگاه به آسمان می کنی و می گویی: «آن

ماه است»، منظور تو مشخص است، تو ماه آسمان را دیده ای و به آن اشاره می کنی، اما گاهی به زیبارویی اشاره می کنی و می گویی: «او ماه است»، در اینجا تو از «مجاز» استفاده کرده ای، یعنی کلمه «ماه» را در معنای غیر حقیقی آن به کار برده ای، تو می خواستی زیبایی آن شخص را بیان کنی برای همین از واژه «ماه» استفاده کرده ای.

خدا از پیامبر می خواهد که جان و روح خود را برای مباحله ببرد، این یک مجازی است که خدا استفاده کرده است.

در زبان فارسی وقتی ما کسی را خیلی دوست داریم به او می گوییم: «روح منی! جان منی».

معلوم است که کلمه «روح» در اینجا یک مجاز است. در واقع ما می خواهیم بگوییم ما آن فرد را خیلی دوست داریم، او پیش ما خیلی عزیز است.

خدا از پیامبر می خواهد تا «نفس خود» را برای مباحله ببرد. اگر بخواهیم کلمه «نفس» را به فارسی ترجمه کنیم، باید واژه «روح و جان» را استفاده کنیم.

به راستی پیامبر چه کسی را مانند روح و جان خودش می دانست؟ پیامبر علی(ع) را بسیار دوست می داشت و او را همچون جان خود می دانست. وقتی او را به سوی طائف فرستاد به مردم آنجا چنین نوشت: «من کسی را که مانند نفس و جان من است به سوی شما می فرستم». ۱۶۴

آری، آیه مباحله ثابت می کند که علی(ع)، همچون روح و جان پیامبر است.

\*\*\*

من هنوز در مدینه هستم، به یاد روزی می افتم که پیامبر از دنیا رفت و مردم با ابوبکر بیعت کردند، ابوبکر دستور داد تا علی(ع) را برای بیعت به مسجد بیاورند. آن روز علی(ع) برای حفظ اسلام

باید صبر می کرد، حکومتی که روی کار آمده بود، عطش ریاست داشت و برای حفظ این ریاست ظلم های زیادی نمود. عده ای اطراف ابوبکر با شمشیر ایستاده بودند، عُمَر بن خطاب شمشیر خود را بالای سر علی (ع) گرفته بود. ۱۶۵

عُمَر رو به علی (ع) کرد و گفت: «ای علی! با ابوبکر بیعت کن که اگر این کار را نکنی گردنت را می زنم، تو چاره ای نداری ، باید با او بیعت کنی.» ۱۶۶

علی (ع) در جواب چنین گفت: «ای ابوبکر، من با تو بیعت نمی کنم، این تو هستی که باید با من بیعت کنی. تو مردم را به دلیل خویشاوندی خود با پیامبر به بیعت خود فرا خوانده ای، اکنون، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می خوانم! تو خود می دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک ترم.» ۱۶۷

ابوبکر به فکر فرو رفت، او جوابی نداشت، اگر قرار است مقام خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که علی (ع) از همه به پیامبر نزدیک تر است، او پسر عموی پیامبر است و تنها کسی است که پیامبر با او پیمان برادری بسته است.

این صدای علی (ع) است که سکوت مسجد را شکسته است: «ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می دهم که راست سخن بگویی، بگو بدانم روزی که پیامبر برای مباحله مسیحیان می رفت، چه کسی را همراه خود برد؟ آیا مرا و همسر و پسرانم را همراه خود برد یا تو و همسر و پسرانم را؟».

ابوبکر چاره نداشت جز این که راست بگوید، او در جواب گفت: «ای علی! آن روز پیامبر تو و همسر و پسرانم را برای مباحله برد.» ۱۶۸.

مردم به فکر فرو رفتند، آن‌ها به یاد آوردند که به حکم قرآن، علی، همانند جان و روح پیامبر است.

درست است که ریسمان به دست‌های علی(ع) بسته بودند و شمشیر بالای سر او نگه داشته بودند، اما علی(ع) این‌گونه از حقّ خود دفاع کرد.

او پیام بزرگ خود را به تاریخ داد، این صدای علی(ع) بود که تاریخ هرگز آن را فراموش نخواهد کرد و برای همیشه حقّانیت شیعه را ثابت می‌کند.

در روز مباحله وقتی پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند.

اکنون نوبت آن است تا درباره آیه تطهیر سخن بگوییم.

در جستجوی خانه فاطمه(س) هستم، آیا می‌توانم نشانه‌ای از آن پیدا کنم؟ شنیده‌ام خانه فاطمه(س) داخل ضریح پیامبر است، چقدر خوب بود می‌توانستم محدوده آن خانه را بشناسم.

سوّل می‌کنم، از گمشده خویش می‌پرسم، به من می‌گویند که اگر از «درِ جبرئیل» وارد مسجد پیامبر شوم، می‌توانم درِ ضریح پیامبر را ببینم. درِی از جنس فولاد که قفلی بر آن زده‌اند. حدود دو متر بعد از این در، درِ خانه فاطمه است.

از درِ جبرئیل وارد مسجد پیامبر می‌شوم، نگاهم به ضریح می‌افتد، جلو می‌روم، کنار درِ ضریح می‌نشینم و به فکر فرو می‌روم، اینجا اکنون جزء مسجد شده است، اما در زمان پیامبر اینجا قسمتی از کوچه بوده است. به راستی من کجا آمده‌ام؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال پنجم هجری... ۱۶۹

\*\*\*

در خانه باز می‌شود، فاطمه(س) در حالی که ظرف غذایی را در دست دارد از در خانه خارج می‌شود و به سوی خانه پدر می‌رود، (این غذا از آب و آرد

و روغن تهیه شده است و با خرما شیرین شده است). ۱۷۰

فاطمه(س) در خانه پدر را می زند، اُمّ سَلَمَه در را باز می کند، او همسر پیامبر است. به فاطمه(س) خوش آمد می گوید، اُمّ سَلَمَه به فاطمه(س) علاقه زیادی دارد. اکنون فاطمه(س) نزد پدر می رود، او به پدر سلام می کند، پدر جواب سلام او را به گرمی می دهد و به احترام فاطمه(س) از جا برمی خیزد و او را می بوسد، گویا همه دنیا را به این پدر داده اند، فاطمه(س) به دیدار پدر آمده است!!

فاطمه(س) می گوید:

پدر جان! برای شما غذایی آماده کرده ام.

دخترم فاطمه! از تو ممنونم. چرا این گونه برای من زحمت می کشی.

من کاری نکردم پدر جان!

فاطمه جانم! پس علی و حسن و حسین کجا هستند؟

آن ها در خانه هستند.

برو و آن ها را همراه خود به اینجا بیاور تا این غذا با هم بخوریم.

چشم پدر جان!

اکنون فاطمه اجازه می گیرد و به خانه برمی گردد. ۱۷۱

\*\*\*

ای پیامبر! چگونه است که تو فاطمه ات را می بوسی؟

فاطمه من مرا به یاد سیب بهشت می اندازد. شبی که به آسمان ها سفر کردم، سفر معراج! هفت آسمان را پشت سر گذاشته بودم و در بهشت مهمان بودم.

آن شب، بوی خوشی به مشام رسید. نگاهی به اطراف خود کردم و پرسیدم: این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه کرده است؟

مدهوش آن بو شده بودم. از جبرئیل سؤل کردم: این عطر خوش چیست؟ جبرئیل گفت: این بوی سیب است! سیصد هزار سال پیش، خدا سیبی را با دست خود آفرید. ای محمّد! سیصد هزار سال است که این سؤل برای

ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟

همه می خواستند به راز خلقت این سیب پی ببرند.

ناگهان دسته ای از فرشتگان نزد من آمدند. آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند. آن ها به من گفتند: ای محمّد! خدایت سلام می رساند و این سیب را برای شما فرستاده است. ۱۷۲

آری، من آن شب مهمان خدا بودم و خدا می دانست از مهمان خود چگونه پذیرایی کند. آن شب فرشتگان به راز خلقت سیب پی نبردند، آنان باید صبر می کردند تا من آن سیب را بخورم و بعد از آن، فاطمه، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برای همه معلوم می شود.

آری، فاطمه بوی بهشت می دهد، من هر وقت مشتاق بهشت می شوم، فاطمه ام را می بوسم. ۱۷۳

\*\*\*

لحظاتی بعد، فاطمه (س) در حالی که دست حسن و حسین (ع) را گرفته است وارد خانه پیامبر می شود، علی (ع) نیز پشت سر آن ها می آید، آن ها وارد خانه پیامبر می شوند و به پیامبر سلام می کنند و جواب می شنوند، پیامبر با دیدن آن ها بسیار خوشحال می شود، او حسن و حسین (ع) را در آغوش می گیرد و آنان را می بوسد.

فکر کنم امروز اُمّ سَیْلَمَه روزه باشد، او مشغول خواندن نماز است، پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) سر سفره می نشینند و از آن غذا میل می کنند.

بعد از آن، پیامبر اُمّ سَیْلَمَه را صدا می زند و به او می گوید: من می خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده!

بعد از لحظاتی، همان طور که پیامبر نشسته است، حسن (ع) را روی زانوی راست و حسین (ع) را روی زانوی چپ خود می نشاند و هر

او سپس از علی(ع) می خواهد تا در سمت چپ او بنشیند، پیامبر دست چپ خود را روی شانه علی(ع) می گذارد.

سپس پیامبر از فاطمه(س) می خواهد تا در سمت راست او بنشیند، فاطمه(س) می آید و کنار پیامبر می نشیند، پیامبر دست راست خود را روی شانه فاطمه اش می گذارد و فاطمه اش را می بوسد. ۱۷۵

اکنون پیامبر عبای سیاه رنگ خود را برمی دارد و آن را بر روی همه می اندازد، سپس دست خود را رو به آسمان می گیرد و می گوید: «بار خدایا! علی، جانشین من است، همسر او فاطمه دختر من است، حسن و حسین پسران من هستند، هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی نموده است. بار خدایا! هر پیامبری خاندانی داشته است که بعد از مرگ او یادگار او بوده اند، علی و فاطمه و حسن و حسین:، خاندان من هستند، اینان یادگاران من می باشند، اهل بیت من می باشند، گوشت و خون آن ها از من است، از تو می خواهم همه پلیدی ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی». ۱۷۶

دستان پیامبر به سوی آسمان است، او منتظر آن است که خدا دعای او را مستجاب گرداند، او دو بار دیگر دعای خود را تکرار می کند.

لحظاتی می گذرد، جبرئیل نازل می شود و آیه ۳۳ سوره احزاب را برای پیامبر می خواند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: خداوند اراده کرده که خاندان پیامبر را از هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند.»

لبخند بر چهره پیامبر می نشیند، او این آیه را سه بار با صدای بلند می خواند. پیامبر بسیار خوشحال است که خدا دعای



او را مستعجاب نمود.

اُمّ سلمه که بر آستانه در ایستاده است نزدیک می آید و به پیامبر می گوید:

ای پیامبر! آیا من هم از «اهل بیت» هستم؟

ای اُمّ سلمه! تو همسر من هستی و سرانجام تو خیر و خوبی است! ۱۷۷

اُمّ سلمه آرزو داشت که پیامبر او را از «اهل بیت» می خواند، اما مقام اهل بیت، مقامی بس والاست، به حکم قرآن این خاندان معصوم هستند و از هر گناه و زشتی به دور هستند.

\* \* \*

اکنون دیگر وقت آن است که مردم مدینه با این آیه آشنا شوند، آن ها باید اهل بیت (ع) را بشناسد، پیامبر می داند که این مردم حافظه ضعیفی دارند و ممکن است خیلی چیزها را فراموش کنند، برای همین او هر روز موقع اذان صبح به در خانه فاطمه می آید، در را می زند و می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ: سلام بر شما ای خاندان پیامبر! رحمت خدا بر شما! وقت نماز فرا رسیده است. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

سپس بار دیگر در خانه را محکم تر می زند و چنین می گوید: «أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ. من با دوست شما دوست هستم، با دشمن شما دشمن هستم». ۱۷۸

سپس صدای اهل این خانه به گوش می رسد که جواب سلام پیامبر را می دهد.

پیامبر هر روز این کار را انجام می دهد تا مردم بدانند که اهل بیت (ع) چه کسانی هستند. پیامبر می خواهد همه با حقیقت آشنا شوند و بدانند که این آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نازل شده است و آنان به حکم قرآن معصوم هستند و از هر گناه و پلیدی به دور هستند. ۱۷۹

\* \*

وقتی قرآن را می خوانم می بینم که قبل و بعد از این آیه درباره همسران پیامبر سخن به میان آمده است، این سؤال در ذهنم نقش می بندد که آیا می شود منظور از «اهل بیت» زنان پیامبر باشند؟

وقتی قبل و بعد از این آیه درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است، پس منظور از «اهل بیت» هم همان زنان پیامبر می باشند! باید برای این سؤال جوابی پیدا کنم. با دقت قرآن را می خوانم، به نکته ای می رسم:

در زبان فارسی وقتی گروه مردان یا زنان را خطاب قرار می دهیم، از کلمه «شما» استفاده می کنیم، اما در زبان عربی برای خطاب باید دقت کنیم، اگر گروهی که می خواهیم آنان را خطاب قرار دهیم، گروه مردان باشند، باید از ضمیر «کُم» استفاده کنیم.

اگر گروه خطاب، زنان باشند، از ضمیر «کنن» استفاده می کنیم.

در قرآن بارها درباره زنان پیامبر سخن به میان آمده است و در همه آن موارد از ضمیر «کنن» استفاده شده است، برای مثال در سوره احزاب آیه ۳۳ می خوانیم: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ».

در این آیه خداوند می گوید: «يَطْهَرُكُمْ»، این به گروهی از مردان اشاره دارد، از نظر دستور زبان عربی هرگز نمی شود که منظور از «کُم» در اینجا گروه زنان باشند، اگر منظور خدا زنان پیامبر بود، حتماً می فرمود: «يَطْهَرُكُنَّ».

چگونه ممکن است قرآنی که در اوج فصاحت و بلاغت است این اشتباه دستوری را انجام داده باشد؟

پس منظور از «يَطْهَرُكُمْ» در این آیه گروهی از مردان می باشد، اکنون باید از اهل سنت این سؤال را بنماییم، آنها باید جواب این سؤال را بدهند.

طبق نقل های متعدد تاریخی منظور از این «کُم»، علی و حسن و حسین (ع) می باشند، آری، اکثریت این گروه مرد

هستند و فاطمه(س) هم به عنوان یکی از افراد همراه این گروه مردان مطرح است، اما اگر این آیه را درباره زنان پیامبر باشد، نتیجه این می شود که قرآن قواعد زبان عربی را مراعات نکرده است و در قرآن اشتباه وجود داشته باشد.

نکته دیگر این که روش و سبک قرآن با کتاب های معمولی فرق می کند، قرآن برای خود سبک خاصی دارد که ما باید به آن توجه کنیم، برای مثال همین سوره «احزاب» را با هم بررسی می کنیم:

الف. خدا در این سوره در آیات ۲۹ تا ۳۳ همسران پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و به پیامبر می گوید که به آنان چنین بگوید: «ای زنان پیامبر! اگر شما زندگی دنیا و زینت های آن را می خواهید، بیاید تا من مهریه شما را بدهم...».

ب. بعد در آیات ۳۴ تا ۵۶ مؤمنان را خطاب قرار می دهد و درباره مسائل مختلفی سخن به میان می آورد.

ج. در آیه ۵۷ بار دیگر سخن از زنان پیامبر به میان می آید، خدا به پیامبر می گوید: «ای پیامبر! به همسران خود بگو...».

به هر حال، قرآن برای خود سبک خاصی در بیان موضوعات دارد که ما باید به آن توجه نماییم، ضمن آن که اُمّ سَلَمَه که همسر پیامبر است و خود شاهد نزول این آیه بوده است، هرگز این سخن را نگفته است که این آیه درباره مقام و جایگاه من می باشد، بلکه او در موارد مختلف این ماجرا را نقل کرده است و بارها گفته است که این آیه در مقام علی و حسن و حسین و فاطمه(ع) نازل شده است.

### **این خانه، خانه ناامیدی نیست**

این توفیقی است که خدا به من داده که تا به حال بیست سفر

به مدینه رفته ام، همه این سفرها با عنوان خدمتگزاری حاجیان بوده است و من نمی دانم چگونه شکر خدا را به جا آورم.

هر سفر که به مدینه می روم، سعی می کنم ساعتی را در یکی از نخلستان های آنجا سپری کنم. قدم گذاشتن در نخلستان ها حس عجیبی دارد، شاید علت آن، این است که نخلستان، مرا به گذشته های دور می برد، شهر مدینه که پر از هتل و ساختمان شده است، برای همین وقتی قدم در نخلستان می گذارم، گویی به صدها سال قبل باز می گردم و به جستجوی گمشده خویش می پردازم.

امشب هم به نخلستان آمده ام، در گوشه ای خلوت کرده ام، ماه در آسمان است، هوا صاف است، نسیم خنکی می وزد، من کنار نخلی در تاریکی نشسته ام.

حسّی عجیب به سراغم می آید، کامپیوتر همراه (لپ تاپ) را روشن می کنم و شروع به نوشتن می کنم، به راستی من کجا هستم؟ اینجا چه می کنم؟ باید به تاریخ سفر کنم، به سال ششم هجری... ۱۸۰

\*\*\*

صدایی به گوشم می رسد، یکی دارد آیات قرآن را می خواند، این صدا از کجاست؟ صدای آب هم می آید. از جا برمی خیزم، جلو می روم، یکی در اینجا از چاه آب می کشد، درختان خرما را آبیاری می کند. سطل آب را داخل چاه می اندازد و آن را بالا می کشد و آب را پای نخل ها می ریزد.

او علی(ع) است که در دل شب این گونه کار می کند، سال ششم هجری است، وضع اقتصادی مسلمانان خوب نیست، امسال باران کم آمده است و خشکسالی است، علی(ع) هم که از مال دنیا بهره زیادی ندارد، او به اینجا آمده است تا این نخلستان را آبیاری کند و در مقابل مقداری جو به عنوان مزد خود بگیرد. ۱۸۱

علی(ع) امشب

تا صبح این نخلستان را آبیاری می کند، او خدا را شکر می کند که خدا حسن و حسین(ع) را شفا داد و دیگر وقت آن است که او به نذر خود وفا کند. چند روز پیش حسن و حسین(ع) بیمار شدند، علی(ع) نذر کرد که اگر خدا فرزندانش را شفا دهد، روزه بگیرد، شکر خدا حسن و حسین(ع) خوب شدند، او فردا می خواهد روزه بگیرد، فاطمه هم فردا را روزه می گیرد، در خانه علی(ع)، خدمتکاری به نام «فضّه» زندگی می کند، او هم تصمیم گرفته است فردا روزه بگیرد. ۱۸۲

علی(ع) با قدرت هر چه تمام تر از این چاه آب می کشد و درختان را آبیاری می کند، صبح که فرا برسد، صاحب نخلستان به اینجا خواهد آمد، او وقتی ببیند که علی(ع) همه نخلستان را از آب سیراب کرده است، مزد او را خواهد داد. علی(ع) خوشحال است که غروب فردا بر سر سفره آنان غذایی خواهد بود.

\*\*\*

ساعتی است که آفتاب طلوع کرده است، اکنون علی(ع) با دست پر به خانه می رود، در دست او مقداری جو است، فکر می کنم با این مقدار جو می توان پنج قرص نان پخت.

وقتی او به خانه می رسد، فاطمه(س) به استقبال علی(ع) می آید، وقتی علی(ع) نگاهی به فاطمه(س) می کند، همه خستگی او برطرف می شود.

ساعتی بعد فاطمه(س) کنار آسیاب دستی می نشیند و مشغول آسیاب کردن می شود تا با تهیه آرد بتواند نان بپزد.

\*\*\*

نزدیک اذان مغرب است، علی(ع) به مسجد رفته است، بلال، اذان مغرب را می گوید، همه پشت سر پیامبر نماز می خوانند. علی(ع) بعد از نماز به خانه می آید، فاطمه(س) سفره افطار را پهن کرده است، همه اهل خانه (علی،

فاطمه، حسن، حسین، فضّه) گرد سفره می نشینند.

به سفره علی(ع) نگاه می کنم، یک ظرف آب و پنج قرص نان!!

همه منتظرند تا علی(ع) دست به سفره ببرد، علی(ع) دست دراز می کند تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من فقیری مسلمان هستم، از غذای خود به من بدهید که من گرسنه ام».

علی(ع) نگاهی به فاطمه(س) می کند، از فاطمه اش اجازه می گیرد، فاطمه(س) لبخند رضایت می زند، حسن و حسین(ع) و فضّه هم با لبخندی رضایت خود را اعلام می کنند، علی(ع) نان ها را برمی دارد و به سوی در خانه می رود و نان ها را به فقیر می دهد.

اهل این خانه با آب خالی افطار می کنند، آنان امشب گرسنه می مانند.

\*\*\*

فردا شب بار دیگر همه سر سفره نشسته اند، علی(ع) امروز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه(س) آن را آسیاب کرده و با آن نان پخته است. به سفره فاطمه(س) نگاه کن باز یک ظرف آب و پنج قرص نان!

علی(ع) بسم الله می گوید و دست می برد تا نان را بردارد که ناگهان صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من یتیم هستم، پدرم در راه اسلام شهید شده است. به من غذایی بدهید».

بار دیگر علی(ع) به همه نگاه می کند، همه لبخند رضایتی بر لب دارند، علی(ع) نان ها را برمی دارد و به در خانه می رود و به آن یتیم می دهد.

امشب نیز اهل این خانه با آب خالی افطار می کنند.

\*\*\*

شب سوم است، همه سر سفره نشسته اند، علی(ع) امروز نیز مقداری جو به خانه آورده است و فاطمه با آن نان پخته است. همه سر سفره نشسته اند که

صدایی به گوش می رسد: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر! من اسیر هستم! گرسنه ام، از غذای خود به من بدهید».

در خانه دیگر هیچ چیزی یافت نمی شود، اهل این خانه از صبح تاکنون هیچ نخورده اند، این که به در خانه آمده است، اسیری است که بت پرست است، به راستی علی(ع) چه خواهد کرد؟

اهل این خانه هرگز کسی را ناامید از در خانه خود باز نمی گردانند، آن ها همگی کریمند.

علی(ع) نان ها را در دست می گیرد آن را به اسیر می دهد و به داخل خانه برمی گردد. امشب نیز اهل این خانه گرسنه می مانند. ۱۸۳

\* \* \*

امشب علی(ع) سر خود را پایین می گیرد، کاش چیز دیگری در این خانه یافت می شد، تنها چیزی که در این خانه پیدا می شود، سفره خالی است.

به خدا هیچ کس نمی تواند بزرگی این خانه کوچک را به تصویر بکشد. فرشتگان مات و مبهوت این صحنه اند، آن ها می دانند که هرگز دیگر شاهد چنین منظره ای نخواهند بود. این اوج ایثار است. اوج مردانگی است. غذای خود و خانواده ات را به بت پرست بدهی، زیرا او به تو پناه آورده است، این اوج انسانیت است! آری، فرشتگان اکنون می فهمند که چرا خداوند از آنان خواست که به آدم سجده کنند. آن ها امشب به سجده خود افتخار می کنند!

درست است که در این خانه غذایی یافت نمی شود؛ اما فاطمه(س) با لبخندش برای علی(ع) بهشتی ساخته است. بهشتی که علی(ع) آن را با بهشت خدا هم عوض نمی کند. فاطمه(س) بهشت علی(ع) است.

\* \* \*

صبح روز بیست و پنجم ذی الحجه فرا می رسد، صدای در خانه می آید، پیامبر به دیدار اهل این خانه آمده است، فاطمه نماز می خواند، پیامبر با یک نگاه همه چیز را

می فهمد، اثر گرسنگی را در آنان می یابد. نگاهی به آسمان می کند و دعا می کند.

جبرئیل نزد پیامبر می آید و به او می گوید: ای محمد! خدا در مقام خاندان تو، این سوره (سوره هل اُتی یا سوره انسان) را نازل کرده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا... إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا... وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا....

آیا زمانی طولانی بر انسان نگذشت که او هیچ چیزی نبود و از او هیچ یاد و نشانی به میان نبود؟

ما انسان را آفریدیم و او را بینا و شنوا قرار دادیم و راه سعادت و گمراهی را به او نشان دادیم. ما برای کسانی که کفر ورزند غذایی دردناک آماده کرده ایم.

در روز قیامت، موان از آب گوارا سیراب خواهند شد که با عطر خوشی آمیخته است، فقط آنان از آن چشمه می نوشند، آنان کسانی هستند که به نذر خود وفا می کنند و از روز قیامت در هراس هستند و غذای خود را به فقیر و یتیم و اسیر می دهند در حالی که خودشان به آن نیازمند هستند، آنان این کار را به خاطر خدا انجام می دهند و هرگز انتظار پاداش و سپاس از دیگران ندارند... و خدا هم به آنان بهشت خویش را ارزانی می دارد... ۱۸۴

جبرئیل این آیات را می خواند و سپس سکوت می کند.

لبخندی بر چهره پیامبر می نشیند و چنین می گوید: «خدا به شما نعمتی داده است که هرگز تمامی ندارد، بر شما مبارک باد این مقامی که خدا به شما داده است، خوشا به حال شما که خدا از شما راضی است و



شما را به عنوان بندگان برگزیده خود انتخاب نمود. خوشا به حال کسی که با شما باشد زیرا خدا به شما مقام شفاعت را داد.» ۱۸۵

اکنون موقع آن است که دعای پیامبر مستجاب شود، فرشتگان از آسمان کاسه غذایی را می آورند، کاسه بزرگی که به اندازه پنج نفر غذا در آن است. بوی غذای بهشتی همه جا می پیچد، گویا این غذا آب گوشت است و گوشت زیادی در آن یافت می شود، همه سر سفره می نشینند و از آن غذا می خورند و سیر می شوند. ۱۸۶

پیامبر، خدا را شکر می کند که همانگونه که مریم (س) در دنیا از غذای بهشتی میل کرد، خاندان او هم از غذای بهشت میل می کنند. ۱۸۷

\*\*\*

به راستی آن کاسه بهشتی کجاست؟

آن کاسه اکنون نزد امام زمان (ع) است، وقتی او ظهور کند، آن کاسه را آشکار می کند و با آن غذا میل خواهد کرد. ۱۸۸

### آن لباس قیمتی را می خواهیم

امام کاظم (ع) در دهه آخر ذی الحجّه سال ۱۲۸ هجری در «أبوا» (بین مکه و مدینه-) به دنیا آمدند، و بعد از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸ رهبری شیعیان را به عهده گرفتند و در سال ۱۸۳ مظلومانه به شهادت رسیدند. ۱۸۹

آن حضرت همواره مورد ظلم و ستم حکومت عباسی بودند و مدّت زیادی در زندان های هارون، خلیفه عباسی زندانی بودند. در اینجا به ذکر چند نکته از زندگی آن حضرت می پردازیم:

\*\*\*

امام صادق (ع) از سفر حج باز می گردد، او در وسط راه مکه به مدینه در منطقه ای به نام «ابواء» منزل کرده است. عده ای از یاران آن حضرت همراه او هستند، آنان در خیمه امام مهمان هستند.

امام برای آنان صبحانه می آورد، همه سر سفره می نشینند تا همراه

امام صبحانه میل کنند، در این هنگام زنی به در خیمه می آید و امام را صدا می زند، آن زن به امام می گوید: من از طرف همسر شما آمده ام، او شما را می طلبد.

امام از جا برمی خیزد و همراه آن زن می رود. مدّتی می گذرد، امام به خمیه باز می گردد، رو به یاران خود می کند و می گوید: «خدا به من پسری عنایت کرد که از همه مردم روی زمین بهتر است».

امام صادق(ع) نام فرزند خود را موسی(ع) می گذارد و وقتی به مدینه می رسد به شکرانه ولادت فرزندش، سه روز مهمانی می گیرد و به مردم غذا می دهد. ۱۹۰

\*\*\*

اسم من یعقوب است، امروز می خواهم با امام صادق(ع) دیداری داشته باشم. وارد خانه امام می شوم، سلام می کنم، جواب می شنوم، سپس روبروی امام با کمال ادب می نشینم.

امام صادق(ع) با نوزاد خود سخن می گوید، من صبر می کنم، سپس امام رو به من می کند و می گوید: «ای یعقوب! این فرزند من است، او امام بعد از من است. نزد او بیا و به او سلام کن».

من جلو می روم، سلام می کنم، او لب به سخن می گشاید و جواب سلام مرا می دهد و می فرماید: «این چه نامی بود که بر روی دختر خود نهاده ای؟ خدا این نام را دشمن می دارد، برو نام دختری را عوض کن!».

اکنون امام صادق(ع) به من نگاهی می کند و می فرماید: «ای یعقوب! به سخن فرزندم گوش کن، نام دختری را تغییر بده».

من سرم را پایین می گیرم، راستش را بخواهید از امام خجالت می کشم، چرا باید چنین اسمی را بر روی دختر خود بگذارم، همان جا نام دیگری برای دختر خود انتخاب نمودم.

آن روز بود که من فهمیدم امام حتّی در

کودکی از خیلی چیزها باخبر است، علم و دانش امام مانند انسان های عادی نیست، خداوند به آنان علم خویش را عطا کرده است و فرقی بین کودکی و بزرگی آنان نیست. ۱۹۱

\*\*\*

اسم من ابوحنیفه است، از رهبران اهل سنت هستم و طرفداران زیادی دارم. امروز به مسجد می روم تا نماز بخوانم، نگاهم به نوجوانی می افتد که در مسجد نماز می خواند.

چند نفر از جلوی او رد می شوند، مانع رفت و آمد آنان نمی شود و به نماز خود ادامه می دهد. من تعجب می کنم، این نوجوان کیست که از احکام نماز بی خبر است، مگر او نمی داند که هنگام نماز نباید اجازه بدهد کسی از جلوی او رد بشود.

به من می گویند او پسر امام صادق(ع) است، بر تعجب من افزوده می شود، خوب است این بار که با امام صادق(ع) روبرو شدم ماجرا را به او بگویم.

روز بعد نزد امام صادق(ع) می روم و به او می گویم:

من دیدم که پسر نماز می خواند و مردم از مقابلش رفت و آمد می کردند و او مانع آن ها نمی شد.

اکنون پسر را صدا می زنم اینجا بیاید و تو سؤل خود را از او بپرسی.

لحظاتی می گذرد، اکنون آن نوجوان در مقابل من ایستاده است، من سؤل خود را می پرسم. او رو به پدرش می کند و می گوید: «ای پدر! من برای خدایی نماز می خوانم که از همه کس به من نزدیک تر است، خدای من از خود من هم به من

نزدیک است، خدا در قرآن می گوید: (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)، ما از رگ گردن به شما نزدیک تر هستیم». ۱۹۲

وقتی سخن او به اینجا می رسد، امام صادق(ع) به سوی پسرش می رود و به

نشانه محبت او را در آغوش می گیرد و می گوید: جانم به فدایت!

من آن روز فهمیدم که موقع نماز هیچ فاصله ای بین خدا و بنده اش نیست. ۱۹۳

\*\*\*

یک روز هارون خلیفه عباسی به امام کاظم (ع) رو کرد و گفت:

چرا شما خاندان، خود را پسران پیامبر می دانید در حالی که فرزندان دختر پیامبر هستید؟

ای هارون! اگر اکنون پیامبر زنده می شد و از دختر تو خواستگاری می کرد، آیا تو به او جواب مثبت می دهی؟

بله. در این صورت من به افتخار بزرگی رسیده ام.

اما در فرض بالا نه پیامبر از دختر من خواستگاری می کند و نه من دخترم را به عقد او در می آورم.

برای چه؟

زیرا پیامبر جدّ دختر من است و این ازدواج حرام است. ما خاندان از نسل پیامبر هستیم.

بعد از وفات پیامبر از او پسری باقی نماند، شما همه فرزندان فاطمه، دختر پیامبر هستید، نسل هر انسان از پسر ادامه می یابد،

شما در واقع پسران دختر پیامبر می باشید و نباید خود را پسر پیامبر بدانید.

ای هارون! آیا این آیه از قرآن را خوانده ای؟

کدام آیه؟

سوره انعام، آیه ۸۴، آنجا که خدا می فرماید: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...)، خدا در این آیه می فرماید داوود و سلیمان از

فرزندان ابراهیم هستند.

خوب.

در آیه بعد خدا چنین می فرماید: (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى...). خدا زکریا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

ای هارون! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

چه حرف ها می زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

خوب. اگر عیسی پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می رسد، یعنی مادر او

مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می‌رسد، پس معلوم می‌شود قرآن، عیسی را که فرزند دختر ابراهیم است، فرزند ابراهیم می‌داند، البته مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می‌شود. اکنون می‌خواهم بپرسم، چطور می‌شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، اما ما فرزندان پیامبر نباشیم؟

آیا برای تو دلیل دیگری هم بیاورم؟

آری.

خدا در آیه ۶۱ آل عمران در جریان مباحثه می‌فرماید: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...)، آن روز پیامبر فقط علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را همراه خود برای مباحثه با مسیحیان نجران برد، منظور از «پسران ما» در آیه، حسن و حسین (ع) می‌باشند، خداوند آنان را پسران پیامبر معرفی کرده است. ۱۹۴

\* \* \*

نام یکی از خلفای عباسی، مهدی بود. مهدی عباسی می‌دانست که امام کاظم (ع) و شیعیان، او را زمامداری ستمگر می‌دانند و هرگز او را به عنوان خلیفه پیامبر قبول ندارند. مهدی عباسی صلاح دید که فدک را که در زمان حکومت ابوبکر غصب شده بود به امام کاظم (ع) برگرداند تا شاید از شدت مخالفت امام و شیعیان با حکومت خود جلوگیری کند.

برای همین یک روز مهدی عباسی به امام کاظم (ع) گفت:

من آماده‌ام تا فدک را به شما برگردانم.

فقط در صورتی فدک را از تو می‌پذیرم که همه آن را به من بازگردانی.

حدّ و مرزهای فدک را بگو تا آن را تحویل دهم.

اگر مرزهای واقعی آن را بگویم، هرگز آن را به من تحویل نخواهی داد.

تو مزر فدک را باید بگویی.

از عدن تا سمرقند، از آفریقا تا دریای خزر است.

با این ترتیب برای ما چیزی باقی نمی‌ماند.

ای مهدی عباسی! می‌دانستم که

تو هرگز حق را نخواهی پذیرفت.

آری، امام کاظم(ع) آن روز پیام مهمی را به مهدی عباسی منتقل کرد، مرز فدک، مجموع قلمرو حکومت اسلامی بود، ابوبکر فدک را از فاطمه(س) گرفت و غصب فدک در واقع جلوه ای از غصب حق حاکمیت این خاندان بود، اگر قرار باشد آنان به حق خود برسند، باید همه قلمروی جهان اسلام در اختیار آنان قرار داده شود. ۱۹۵

\*\*\*

من یکی از شیعیان امام کاظم(ع) هستم. نام من، علی بن یقظین است، با اجازه امام به عنوان یکی از وزیران هارون عباسی مشغول خدمت هستم، امام از من خواسته است تا به صورت محرمانه به شیعیان کمک کنم و تا آنجا که می توانم گره از کار آنان باز کنم.

یکی از روزها، هارون عباسی لباس بسیار قیمتی را به من هدیه داد، من نیز آن لباس را برای امام کاظم(ع) فرستادم.

بعد از مدتی نامه ای از امام کاظم(ع) به دستم رسید، این نامه از مدینه به بغداد فرستاده شده بود. نامه را باز کردم. دیدم که امام در آن نوشته است: «تو الآن به این لباس نیاز داری».

من بسیار تعجب کردم که چرا امام هدیه مرا پس فرستاده است، چند لحظه بعد، فرستاده هارون نزد من آمد و از من خواست سریع نزد هارون بروم.

وقتی نزد او رفتم دیدم که او بسیار غضبناک است. به من رو کرد و گفت:

با آن لباس قیمتی که به تو دادم چه کردی؟

آن لباس در خانه من است.

هر چه زودتر آن را به اینجا بیاور.

چشم.

به یکی از خدمتکاران خود گفتم که به خانه ام برود و لباس را به اینجا بیاورد.

لحظاتی

گذشت و آن خدمتکار بازگشت. لباس را از او گرفتم و تحویل هارون عباسی دادم، اینجا بود که خشم هارون فروکش کرد و گفت: «ای علی بن یقظین! من هرگز سخن بدخواهان تو را قبول نخواهم کرد. بیا این لباس پیش تو باشد».

آن روز فهمیدم که ماجرا چه بوده است، وقتی من آن لباس قیمتی را برای امام کاظم(ع) فرستاده بودم، یک نفر از ماجرا باخبر شده بود و به گوش هارون رسانده بود، اگر امام کاظم(ع) آن لباس را برنمی گرداند حتما هارون مرا به قتل می رساند. ۱۹۶

\*\*\*

در اینجا به گوشه از سخنان آن حضرت اشاره می کنم:

خدا بارها و بارها در قرآن، اهل عقل و فهم را مژده و بشارت داده است.

وقتی دیدی که مردم سعی می کنند با انجام اعمال نیکو به خدا نزدیک شوند، تو تلاش کن با عقل خود به خدا نزدیک شوی تا از همه آنان جلوتر باشی.

هر کس می خواهد به بی نیازی برسد و دینش از آسیب ها سالم بماند باید از خدا بخواهد که عقل او را کامل کند، زیرا کسی که از نعمت عقل بهره داشته باشد، به آنچه زندگی او را کفاف دهد قناعت می کند و هر کس اهل قناعت باشد، بی نیاز خواهد بود، انسان عاقل می داند که اگر به آنچه زندگی او را کفاف می دهد قناعت نکند، هرگز روی بی نیازی را نخواهد دید.

عقل انسان کامل نمی شود مگر این که در او چند ویژگی باشد، از بدی ها به دور باشد، از او امید کار خیر برود، در راه خدا انفاق کند، از سخن گفتن زائد خودداری کند، هرگز از طلب علم و دانش خسته نشود، فروتنی و تواضع

داشته باشد، کار نیک دیگران را زیاد ببیند و کار نیک خود را کوچک به حساب آورد، همه را بهتر از خود بداند و خود را از همه کمتر ببیند. ۱۹۷

پایان.

## روز شمار مناسبت های ذی الحجه

مستندات و شواهد تاریخی

بسیاری از مناسبت های ویژه ولایت و امامت در ایام غدیر (از روز ۹ تا روز ۲۵ ذی الحجه) واقع شده است. در اینجا این مناسبت ها را با هم مرور می کنیم و من به بیان شواهد و مستندات تاریخی این مناسبت ها می پردازم: مناسبت ۱: روز ۹ ذی الحجه: ماجرای سد ابواب

مرحوم مجلسی چنین گفته اند: «روز بستن درهای مسجد و باز گذاشتن در خانه امیرالمؤمنین در روز عرفه بوده است». ۱۹۸. مناسبت ۲: روز ۱۰ ذی الحجه: عید قربان

مناسبت ۳: روز ۱۲ ذی الحجه: تأکید به حدیث «ثقلین»

پیامبر در این روز در مسجد «خیف» در سرزمین منا به حدیث «ثقلین» تأکید ویژه ای نمودند.

مرحوم سید بن طاووس نقل کرده اند: «وقتی آخر یکی از روزهای ایام تشریق فرا رسید پیامبر به مسجد خیف آمدند...». ۱۹۹.

ایام تشریق همان روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه می باشد که حاجیان در سرزمین «منا» می باشند، این ماجرا در یکی از این سه روز روی داده است که ما در این کتاب روز دوازدهم را انتخاب کرده ایم زیرا روزی است که وسط ایام تشریق واقع شده است. مناسبت ۴ - ۵: روز ۱۳ ذی الحجه: تحویل میراث پیامبران، نزول لقب «امیر المؤمنین»

در این روز ۲ مناسبت روی داده است:

الف. تحویل میراث پیامبران به امیرالمؤمنین (ع)

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده اند: «پیامبر وارد مکه شد و یک روز در آنجا ماند». در واقع پیامبر روز چهاردهم از مکه به قصد مدینه



بیرون آمدند، پس روز سیزدهم روزی بود که پیامبر در مکه بودند. در همان روز ماجرای تحویل علم و حکمت به علی(ع) واقع شده است. ۲۰۰

درباره بالا به تحویل علم و حکمت اشاره شده است، ما تحویل میراث پیامبران را از این حدیث استفاده نمودیم: امام باقر(ع) فرمود: «خدا به پیامبر وحی کرد که علم و اسم اعظم و میراث و آثار دانش پیامبران را به علی تحویل بده...». ۲۰۱

ب. نزول لقب «امیرالمؤمنین» برای حضرت علی(ع).

مرحوم شیخ صدوق روایت کرده اند که جبرئیل به حضرت علی(ع) به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام نمودند. نکته مهم این است که در همین روایت (که شیخ صدوق آن را نقل کرده اند) چنین آمده است: «وقتی فردا فرا رسید، پیامبر با اصحاب خود به سوی غدیر حرکت کرد». ۲۰۲

با توجه به این که پیامبر نزدیک غروب روز چهاردهم از مکه به سمت مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کردند. پس نزول لقب امیرالمؤمنین(ع) در روز سیزدهم ذی الحجه بوده است که فردای آن، روز چهاردهم ذی الحجه است که پیامبر به سوی مدینه (و سرزمین غدیر) حرکت کرده است.

مناسبت ۶: روز ۱۴ ذی الحجه: بخشش فدک به فاطمه(س)

مرحوم مجلسی هنگام ذکر حوادث ماه ذی الحجه می گوید: «و در روز چهاردهم این ماه ماجرای مالک شدن حضرت زهرا(س) روی داده است» و واضح و روشن است که منظور از مالک شدن این است که حضرت زهرا(س) مالک سرزمین فدک شدند و پیامبر آن سرزمین را به ایشان دادند. ۲۰۳ مناسبت ۷: روز ۱۵ ذی الحجه: میلاد امام هادی(ع)

شیخ کلینی و شیخ طوسی و شیخ مفید در تولد امام هادی(ع) گفته اند: «آن حضرت در وسط ماه ذی الحجه سال ۲۱۲ به دنیا آمدند». ۲۰۴

مناسبت ۸: روز ۱۷ ذی الحجّه: نزول آیه محبت یا آیه «وَدَّ».

«قُدید» نام مکانی است که یک منزلگاه قبل «جحفه» است. پیامبر صبح ۱۸ در «جحفه» بودند، پس روز هفدهم در «قُدید» بوده اند، زیرا یک منزل قبل از «جحفه» می باشد. ۲۰۵

از طرف دیگر شیخ کلینی و مرحوم عیاشی درباره نزول آیه ۱۲ سوره هود تصریح می کند که این آیه در منزلگاه «قُدید» نازل شده است. ۲۰۶

لازم به ذکر است که مرحوم عیاشی در تفسیر خود، نزول آیه محبت یا وُدّ دقیقاً قبل از نزول آیه ۱۲ سوره هود ذکر کرده است. ۲۰۷

با توجه به مطالب بالا، نتیجه می گیریم که آیه محبت و آیه ۱۲ سوره هود در یک روز نازل شده است و آن روز هفدهم ذی الحجّه بوده است که پیامبر در سرزمین «قُدید» بوده اند. مناسبت ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹: روز ۱۸ ذی الحجّه: غدیر خم، تأکید بر حدیث «منزلت»، زیارت غدیریّه، آغاز خلافت ظاهری امیرمؤمنان(ع)

در این روز ۴ مناسبت روی داده است:

الف . سال ۱۰ هجری: ماجرای غدیر خمّ و معرفی حضرت علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر.

ب . تأکید بر حدیث «منزلت»: پیامبر در روز عید غدیر به حدیث منزلت اشاره نمودند و فرمودند: «علی جانشین من است، او امام بعد از من است، علی برای من، همچون هارون(ع) است برای موسی(ع)». ۲۰۸

ج . زیارت «غدیریّه»: امام هادی(ع) زیارتی را بیان کرده اند تا ما در روز غدیر، با آن زیارت، حضرت علی(ع) را (از راه دور یا نزدیک) زیارت کنیم. ۲۰۹

جهت خواندن این زیارت به کتاب «مفاتیح الجنان»، باب سوم، فصل چهارم مراجعه کنید.

د . سال ۳۵ هجری: کشته شدن عثمان خلیفه سوم و بیعت

مردم در مدینه با حضرت علی(ع) به عنوان خلیفه پیامبر.

مرحوم مجلسی چنین نقل کرده اند: «در ۱۸ ذی الحجّه سال ۳۵ عثمان کشته شد... و در این روز بود که مردم با امیرمؤمنان(ع) بیعت کردند». ۲۱۰ مناسبت ۱۳: روز ۲۱ ذی الحجّه: عذاب برای دشمن غدیر (سأل سائل بعذاب واقع)

مرحوم مجلسی بعد از نقل ماجرای غدیر چنین نقل کرده اند: «چون سه روز گذشت، پیامبر در مکان خود نشسته بود که مردی نزد او آمد... و گفت: خدایا اگر محمد راست می گوید، از آسمان عذابی برای من بفرست...». ۲۱۱

همه می دانیم روز غدیر، هیجدهم ذی الحجّه بوده است، روز سوم بعد از آن، روز بیستم و یکم ذی الحجّه می شود. مناسبت ۱۴: روز ۲۲ ذی الحجّه: نقشه قتل پیامبر در «هرشا»

این ماجرا در سال دهم هجری روی داده است. پیامبر بعد از ماجرای غدیر، سه روز در منطقه غدیر ماندند و عصر روز بیستم و یکم به سمت مدینه حرکت کردند. ماجرای کوه هرشا در شب بیست و دوم اتفاق افتاد. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می گوید: «منافقان در کوه هرشا که بین جحفه و ابوا می باشد، مخفی شدند...». ۲۱۲

با توجه به مطلب بالا حادثه کوه هرشا در شب بیست و دوم اتفاق افتاده است. مناسبت ۱۷ - ۱۶ - ۱۵: روز ۲۴ ذی الحجّه:

بخشش انگشتر و نزول آیه ولایت - ماجرای مباحله - تاکید بر آیه تطهیر

در این روز ۳ مناسبت ذکر شده است:

الف . امیرالمؤمنین(ع) و ماجرای بخشش انگشتر به فقیر و نزول آیه ولایت.

مرحوم مجلسی در چنین می گوید: «در روز ۲۴ ذی الحجّه امیرمؤمنان(ع) هنگامی که در رکوع بودند، انگشتر خود را صدقه دادند...». ۲۱۳

این ماجرا در سال هفتم هجری

روی داده است. لازم به ذکر است که عبد الله بن سلام (که در ماجرای نزول آیه ولایت، از اسلام آوردن او سخن به میان آمده است) از «بنی قریظه» است. قطعاً ایمان آوردن او باید قبل از سال هفتم هجری باشد، زیرا در سال هفتم «بنی قریظه» بعد از جنگ خیبر از بین رفتند. ۲۱۴ ب. ماجرای مباحله پیامبر با مسیحیان نجران در سال نهم هجری.

شیخ طوسی در ذکر غسل های مستحبی چنین می گویند: «از غسل های مستحبی، غسل روز مباحله می باشد که آن روز ۲۴ ذی الحجه است». ۲۱۵

ج. تأکید پیامبر بر آیه تطهیر. ۲۱۶

در تفسیر فخر رازی به این نکته اشاره شده است که در جریان مباحله وقتی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را در کنار هم دید، آیه تطهیر را خواند. ۲۱۷

لازم به ذکر است که آیه تطهیر در سال پنجم هجری نازل شده است و پیامبر در ماجرای مباحله در سال نهم بر این آیه تأکید می کند. ۲۱۸ مناسبت ۱۸: روز ۲۵ ذی الحجه: نزول سوره «هل اتی» در شان اهل بیت (ع)

مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب خود در شرح نزول سوره «هل اتی» چنین نوشته است: «نزول این سوره در بیست و پنجم ذی الحجه بوده است». ۲۱۹

لازم به ذکر است که «ابن عباس» نقل شده است که این سوره در سال ششم هجری نازل شده است. ۲۲۰ مناسبت ۱۹: دهه آخر ذی الحجه: ولادت امام کاظم (ع)

شیخ کلینی (در کتاب کافی) و مرحوم صفار قمی (در کتاب بصائر الدرجات) و مرحوم احمد برقی (در کتاب محاسن) ولادت امام کاظم (ع) را بعد از بازگشت امام صادق (ع) از سفر حج ذکر می کنند.

نکته مهم این است که صفار قمی (در کتاب محاسن) نقل کرده

است: ابوبصیر که یکی از یاران امام صادق(ع) بود، چنین گفته است: «با امام صادق(ع) حجّ به جا آوردیم، بعد از سفر حجّ، وقتی به مدینه باز می‌گشتیم به منطقه ابوا رسیدیم... امام کاظم(ع) به دنیا آمد». ۲۲۱

با توجه به این مطلب، ولادت امام کاظم(ع) در دهه آخر ماه ذی الحجّه بوده است، زیرا در آن زمان با شتر، فاصله راه مکه تا مدینه ده روز طول می‌کشید و منطقه «ابوا» هم تقریباً وسط راه مکه و مدینه است.

اگر امام صادق(ع) روز پانزدهم از مکه خارج شده باشند، ظاهراً تولّد امام کاظم(ع) روز دهه آخر ماه ذی الحجّه واقع شده است، زیرا فاصله مکه تا «ابوا» هم تقریباً پنج روز بوده است.

### منابع تحقیق

۱. الإیتقان فی تفسیر القرآن، جلال الدین السیوطی (ت ۹۱۱هـ)، تحقیق: سعید المنسوب، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ .

۲. الاحتجاج علی أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی (ت ۶۲۰هـ) تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران: دار الأسوه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ .

۳. الاختصاص، المنسوب إلى أبي عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی المعروف بالشیخ المفید (ت ۴۱۳هـ)، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۴هـ .

۴. الأذکار النوویه، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی (ت ۶۷۶هـ)، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴هـ .

۵. الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان

العكبريالبعدادى المعروف بالشىخ المفيد(ت ٤١٣ هـ) تحقيق : مؤسسـه آل البيت ، قم : مؤسسـه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

٦ . أسباب نزول القرآن ، أبو الحسن على بن أحمد الواحدى النيسابورى (ت ٤٦٨ هـ) ، تحقيق: كمال بسيونى زغلول ، بيروت : دار الكتب العلميه .

٧ . الاستذكار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القرطبى (ت ٣٦٨ هـ) ، القاهره : ١٩٧١ م .

٨ . الاستيعاب فى معرفه الأصحاب ، يوسف بن عبد الله القرطبى المالكى (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : على محمّد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ١٤١٥ هـ ، الطبعة الأولى .

٩ . أسد الغابه فى معرفه الصحابه ، على بن أبى الكرم محمّد الشيبانى (ابن الأثير الجزرى) (ت ٦٣٠ هـ) ، تحقيق : على محمّد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .

١٠ . الإصابه فى تمييز الصحابه ، أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود ، وعلى محمّد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١١ . الأصفى فى تفسير القرآن، محمّد محسن الفيض الكاشانى (ت ١٠٩١ هـ) ، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلاميه، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٣٧٦ هـ .

١٢ . الأصول الستّه عشر ، نخبه من الرواه ، قم : دارالشبستري ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٥ هـ .

١٣ . إعلام الورى بأعلام الهدى ، أبو

- على الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ .
- ١٤ . أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسينى العاملى الشقرايى (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد : السيد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة ، ١٤٠٣ هـ .
- ١٥ . إقبال الأعمال ، السيد رضى الدين على بن موسى المعروف بابن طاووس ، (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق : جواد القيو مى الإصفهانى ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى .
- ١٦ . الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه فى السنه ، أبو القاسم على بن موسى الحلى الحسنى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق : جواد القيو مى ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
- ١٧ . الأمالى ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسّه البعثه ، قم : دار الثقافه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
- ١٨ . الأمالى ، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسسّه البعثه ، قم : مؤسسّه البعثه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧ هـ .
- ١٩ . الإمامه والتبصره من الحيره ، أبو الحسن على بن الحسين بن بابويه القمى (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : محمّد رضا الحسينى ، قم : مؤسسّه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .
- ٢٠ . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء) ، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبه الدينورى (ت ٢٧٦ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، قم : مكتبه الشريف الرضى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

- ٢١ . إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفده والمتاع، تقي الدين أحمد بن محمد المقریزی (ت ٨٤٥ هـ)، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ .
- ٢٢ . أنساب الأشراف ، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذريّ (ت ٢٧٩ هـ) ، إعداد: محمد باقر المحموديّ ، بيروت : دار المعارف ، الطبعة الثالثة.
- ٢٣ . أقسام المولى فى اللسان ، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبرى البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : مهدي نجف .
- ٢٤ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦ هـ .
- ٢٥ . البدايه والنهايه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤ هـ) ، تحقيق : مكتبة المعارف ، بيروت : مكتبة المعارف .
- ٢٦ . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن عليّ الطبري (ت ٥٢٥ هـ) ، النجف الأشرف : المطبعه الحيدريّه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٣ هـ .
- ٢٧ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القميّ المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠ هـ) ، قم : مكتبه آيه الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .
- ٢٨ . بيت الأ-حزان فى ذكر أحوالات سيّده نساء العالمين فاطمه الزهراء، الشيخ عباس القميّ (ت ١٣٥٩ هـ)، قم: دار الحكمة، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ .
- ٢٩ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ١٢٠٥ هـ)



( ، تحقيق : علي الشيرى ، ١٤١٤ هـ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٣٠ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمى (ابن خلدون) (ت ٨٠٨ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٨ هـ .

٣١ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمرى ، بيروت : دار الكتاب العربى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٣٢ . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ت ٣١٠ هـ) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

٣٣ . التاريخ الكبير ، أبو عبد الله محمّد بن إسماعيل البخارى (ت ٢٥٦ هـ) ، بيروت : دار الفكر .

٣٤ . تاريخ يعقوبى ، أحمد ابن أبى يعقوب (ابن واضح يعقوبى) (ت ٢٨٤ هـ) ، بيروت : دار صادر .

٣٥ . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن على الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى .

٣٦ . تاريخ مدينة دمشق ، على بن الحسن بن عساكر الدمشقى (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : على شيرى ، ١٤١٥ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٣٧ . التحصين ، على بن طاووس الحلّى (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : دار الكتاب ، ١٤١٣ هـ .

٣٨ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علىّ الحرانى المعروف

بابن شعبه (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ هـ.

٣٩. تحفه الأحوذى، المبار كفورى (ت ١٢٨٢ هـ)، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.

٤٠. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصرى دمشقى (ت ٧٧٤ هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم، ومحمد أحمد عاشور، ومحمد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب.

٤١. تفسير البرهان (البرهان فى تفسير القرآن)، هاشم بن سليمان البحرانى (ت ١١٠٧ هـ)، تحقيق: الموسوى الزندى، قم: مؤسسه مطبوعات إسماعيليان، الطبعة الثانية، ١٣٣٤ هـ.

٤٢. تفسير البغوى (معالم التنزيل)، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ت ٥١٦ هـ)، بيروت: دار المعرفه.

٤٣. تفسير الثعلبى، الثعلبى، (ت ٤٢٧ هـ)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ.

٤٤. تفسير السمعانى، السمعانى (ت ٤٨٩ هـ)، تحقيق: ياسر بن إبراهيم وغنيم بن عباس، الرياض: دار الوطن، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ.

٤٥. تفسير الطبرى (جامع البيان فى تفسير القرآن)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى (٣١٠ هـ)، بيروت: دار الفكر.

٤٦. تفسير العياشى، أبو النضر محمد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت ٣٢٠ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى، طهران: المكتبة العلميه، الطبعة الأولى، ١٣٨٠ هـ.

٤٧. تفسير القرآن الكريم، أبو حمزه ثابت بن دينار الثمالى (١٤٨ هـ)، تحقيق: عبد الرزاق حرز

الدين، قم: مطبعة الهادي، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ .

٤٨ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ٦٧١ هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ هـ .

٤٩ . تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: السيد طيب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ هـ .

٥٠ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي)، أبو عبد الله محمد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازي (ت ٦٠٤ هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ .

٥١ . تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ٤ هـ)، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ .

٥٢ . تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ١١١٢ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسه إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢ هـ .

٥٣ . التلخيص الحبير، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: محمد الثاني، الرياض: أضواء السلف، ١٤٢٨ هـ .

٥٤ . التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، يوسف بن عبد الله القرطبي (ابن عبد البر) (ت ٤٦٣ هـ)، تحقيق: مصطفى العلوي ومحمد عبد الكبير البكري، جدّه: مكتبة السوادى، ١٣٨٧ هـ .

٥٥ . التنبيه والإشراف، علي بن الحسين المسعودي (ق ٤ هـ)، تصحيح: عبد

اللّه إسماعيل الصاوى ، قاهره : دار الصاوى .

٥٦ . تنزيه الأنبياء ، على بن الحسين الموسوى (السيد المرتضى) (ت ٤٣٦ هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضى .

٥٧ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسينى الطهرانى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .

٥٨ . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسى (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : السيد حسن الموسوى ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٣٦٤ ش .

٥٩ . تهذيب الكمال فى أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزى (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الرابعه ، ١٤٠٦ هـ .

٦٠ . الثقات ، محمّد بن حبان البستى (ت ٣٥٤ هـ) ، بيروت : مؤسسه الكتب الثقافيه ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٦١ . جامع أحاديث الشيعة ، السيد البروجردى (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .

٦٢ . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٦٣ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه ، محمّد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ١١٠٤ هـ) ، قم : مكتبه المفيد .

٦٤ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفى (ت ١٢٦٦ هـ)

( ، بيروت : مؤسسه المرتضى العالميه .

٦٥ . الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحرانى ( ت ١١٨٦ هـ ) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيروانى ، قم : ملبسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

٦٦ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى ( ت ٥٧٣ هـ ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسه الإمام المهدي عج ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٦٧ . خصائص الأئمه ( خصائص أمير المؤمنين ) ، محمّد بن الحسين الموسوى ( الشريف الرضى ) ( ت ٤٠٦ هـ ) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميه التابع للحضره الرضويه المقدسه ، ١٤٠٦ هـ .

٦٨ . خصائص الإمام أمير المؤمنين ، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائى ( ت ٣٠٣ هـ ) ، تحقيق : محمّد باقر المحمودى ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٣ هـ .

٦٩ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق ( ت ٣٨١ هـ ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : منشورات جماعه المدرّسين فى الحوزه العلميه .

٧٠ . الدرّ المنتور فى التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ( ت ٩١١ هـ ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٧١ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفه النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمى المغربى ( ت ٣٦٣ هـ ) ، تحقيق : آصف بن على أصغر فيضى ، قم : ملبسه

آل البيت ، بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف فى القاهرة ، ١٣٨٣ هـ .

٧٢ . ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى ، أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبرى (ت ٦٩٣ هـ) ، بيروت : دار المعرفة .

٧٣ . ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد ، العلامة المولى محمد باقر السبزوارى (ت ١٠٩٠ هـ) ، قم : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث

٧٤ . روح المعانى فى تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

٧٥ . روضه الطالبين ، محيى الدين النووى الدمشقى (ت ٦٧٦ هـ) ، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض ، بيروت: دار الكتب العلميه.

٧٦ . روضه الواعظين ، محمد بن الحسن بن على الفتيال النيسابورى (ت ٥٠٨ هـ) ، تحقيق: حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسسه الأعلمى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

٧٧ . رياض المسائل ، السيد على الطباطبائى (ت ١٢٣١ هـ) ، تحقيق ونشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المقدسه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٧٨ . زاد المسير فى علم التفسير ، عبد الرحمن بن على القرشى البغدادى (ابن الجوزى) (ت ٥٩٧ هـ) ، تحقيق : محمد عبد الله ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

٧٩ . سبل السلام ( شرح بلوغ المرام ) ، محمد بن إسماعيل الكحلاننى المعروف بالأمير (ت ١١٨٢ هـ) ، تحقيق: محمد عبد العزيز الخولى ، القاهرة : مطبعه البابى الحلبي ، الطبعة الرابعه ، ١٣٧٩ هـ .

٨٠ . سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد ،

الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى ( ت ٩٤٢ هـ ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٨١ . السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى ، محمّد بن منصور الحلّى ( ت ٥٩٨ هـ ) ، تحقيق : مؤسسه النشر الإسلامى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، ١٤١٠ هـ .

٨٢ . سعد السعود ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس ( ت ٦٦٤ هـ ) ، قم : مكتبه الرضى ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٣ هـ . ش .

٨٣ . السقيفه وفدك ، أبو بكر أحمد بن عبد العزيز الجوهرى البصرى البغدادى ( ت ٣٢٣ هـ ) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، بيروت : شركه الكتبى للطباعه والنشر ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٨٤ . سنن ابن ماجه ، أبو عبدالله محمّد بن يزيد بن ماجه القزوينى ( ت ٢٧٥ هـ ) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

٨٥ . سنن أبى داود ، أبو داود سليمان بن أشعث السّجستاني الأزدي ( ت ٢٧٥ هـ ) ، تحقيق : سعيد محمّد اللّخام ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٨٦ . سنن الترمذى ( الجامع الصحيح ) ، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى ( ت ٢٧٩ هـ ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٣ هـ .

٨٧ . سنن الدارمى ، أبو محمّد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى ( ت )

٢٥٥ هـ ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .

٨٨ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي ( ت ٤٥٨ هـ ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٨٩ . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي ( ت ٣٠٣ هـ ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٣٤٨ هـ .

٩٠ . سنن النسائي ( بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي وحاشيه الإمام السندی ) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي ( ت ٣٠٣ هـ ) ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الثالثة ، ١٤١٤ هـ .

٩١ . سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي ( ت ٧٤٨ هـ ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة العاشره ، ١٤١٤ هـ .

٩٢ . السيره الحلبيّه ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي ( ت ١١ هـ ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .

٩٣ . السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصروي الدمشقي ( ابن كثير ) ( ت ٧٤٧ هـ ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .

٩٤ . الشافي في الإمامه ، أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي المعروف بالسيد المرتضى ( ت ٤٣٦ هـ ) ، تحقيق : عبد الزهراء الحسيني الخطيب ، طهران : مؤسسه الإمام الصادق ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٠ هـ .

٩٥ . شرح الأخبار في فضائل الأئمه الأطهار ، أبو حنيفه القاضي النعمان بن محمد المصري ( ت ٣٦٣ هـ ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم



: مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٩٦ . شرح مسلم بشرح النووى ، النووى ( ت ٦٧٦ هـ ) ، بيروت : دار الكتاب العربى ، ١٤٠٧ هـ .

٩٧ . شرح نهج البلاغه ، عبد الحميد بن محمد المعتزلى ( ابن أبى الحديد ) ( ت ٦٥٦ هـ ) ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٧ هـ .

٩٨ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابورى المعروف بالحاكم الحسكائى ( ق ٥٥ هـ ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ .

٩٩ . الصافى فى تفسير القرآن ( تفسير الصافى ) ، محمد محسن بن شاه مرتضى ( الفيض الكاشانى ) ( ت ١٠٩١ هـ ) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١٠٠ . صحيح ابن حبان ، على بن بلبان الفارسى المعروف بابن بلبان ( ت ٧٣٩ هـ ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٠١ . صحيح ابن خزيمة ، أبو بكر محمد بن إسحاق السلمى النيسابورى المعروف بابن خزيمة ( ت ٣١١ هـ ) ، تحقيق : محمد مصطفى أعظمى ، بيروت : المكتبة الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٤١٢ هـ .

١٠٢ . صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى ( ت ٢٥٦ هـ ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعه ، ١٤١٠ هـ .

١٠٣ . صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيرى النيسابورى ( ت ٢٦١ هـ )

، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصحّحه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .

١٠٤ . الطبقات الكبرى (الطبعة الخامسة من الصحابه) ، محمّد بن سعد منيع الزهرى (ت ٢٣٠ هـ) ، الطائف : مكتبة الصديق ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

١٠٥ . الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضى الدين على بن موسى بن طاووس الحسنى (ت ٦٦٤ هـ) ، مطبعه الخيام قم ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٠ هـ .

١٠٦ . العدد القويه ، رضى الدين على بن يوسف الحلّى (ق ٨ هـ) ، تحقيق : مهدي الرجائى ، قم : مكتبة آيه الله المرعشى العامه ، ١٤٠٨ هـ .

١٠٧ . علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبة الحيدريه .

١٠٨ . عمدہ القارى شرح البخارى ، أبو محمّد بدر الدين أحمد العينى الحنفى (ت ٨٥٥ هـ) ، مصر : دار الطباعة المنيريه .

١٠٩ . عمدہ عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار (العمده) ، يحيى بن الحسن الأسدى الحلّى المعروف بابن البطريق (ت ٦٠٠ هـ) ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

١١٠ . عون المعبود (شرح سنن أبى داود) ، محمّد شمس الحقّ العظيم الآبى (ت ١٣٢٩ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١١١ . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (

ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمي ، ١٤٠٤ هـ ، بيروت : مآلسه الأعلمي للمطبوعات .

١١٢ . عيون الأثر في فنون المغازي والشمال والسير (السيره النبويه لابن سيد الناس) ، محمد عبد الله بن يحيى بن سيد الناس (ت ٧٣٤ هـ) ، بيروت : مؤسسه عز الدين ، ١٤٠٦ هـ .

١١٣ . غايه المرام وحبّه الخصام في تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيد علي عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربي ، ١٤٢٢ هـ .

١١٤ . الغدير في الكتاب والسنة والأدب ، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٧ هـ .

١١٥ . الغيبة ، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : عباد الله الطهراني ، وعلي أحمد ناصح ، قم : مؤسسه المعارف الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

١١٦ . فتح الباري شرح صحيح البخاري ، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٣٧٩ هـ .

١١٧ . فتح القدير الجامع بين فني الروايه والدرايه من علم التفسير ، محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت ١٢٥٠ هـ) .

١١٨ . فتوح البلدان ، أحمد بن يحيى البلاذري (ت ٢٧٩ هـ) ، تحقيق : عبد الله أنيس الطباع ، بيروت : مؤسسه المعارف ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

١١٩ . فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمه

من ذرّيتهم ، إبراهيم بن محمّد بن المؤيّد بن عبد الله الجوينيّ (ت ٧٣٠ هـ) ، تحقيق : محمّد باقر المحموديّ ، بيروت : مؤسّسه المحموديّ ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .

١٢٠ . الفصول المختاره من العيون والمحاسن ، أبو القاسم عليّ بن الحسين الموسوي المعروف ، بالشريف المرتضى وعلم الهدى (ت ٤٣٦ هـ) ، قمّ : المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى أَلْفِيهِ الشَّيْخِ المفيد ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

١٢١ . الفصول المهمّه في معرفه أحوال الأئمّه ، عليّ بن محمّد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صَبَاغ (ت ٨٥٥ هـ) ، بيروت : مؤسّسه الأعلمي .

١٢٢ . فضائل الصحابه ، أبو عبد الله أحمد بن محمّد بن حنبل المعروف بالنسائي (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : وصيّ الله بن محمّد عباس ، جدّه : دار العلم ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٣ هـ .

١٢٣ . فضائل أمير المؤمنين ، أبو العباس أحمد بن محمّد بن عقده الكوفي (ت ٣٣٣ هـ) ، تحقيق عبد الرزّاق محمّد حسين فيض الدين .

١٢٤ . فقه القرآن ، سعيد بن عبد الله الراوندي (قطب الدين الراوندي) (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : أحمد الحسيني ، قمّ : مكتبه آيه الله المرعشي النجفي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٧ هـ .

١٢٥ . الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : عليّ أكبر الغفّاري ، قمّ : مؤسّسه النشر الإسلامي .

١٢٦ . فيض القدير ، شرح الجامع الصغير ، محمّد عبد الرؤوف المناوي ، تحقيق : أحمد عبد السلام ، بيروت : دار الكتب العلميّه ،

الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .

١٢٧ . قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (ت بعد ٣٠٤ هـ) ، تحقيق : مؤسس آل البيت ، قم : مؤسس آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .

١٢٨ . قصص الأنبياء ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : غلام رضا عرفانيان، مشهد : الحضرة الرضوية المقدسة ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

١٢٩ . الكافي ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٩ هـ .

١٣٠ . كامل الزيارات ، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت ٣٦٧ هـ) ، تحقيق : عبد الحسين الأميني التبريزي ، النجف الأشرف : المطبعة المرتضوية ، الطبعة الأولى ، ١٣٥٦ هـ .

١٣١ . الكامل، عبد الله بن عدي، (ت ٣٦٥ هـ) ، تحقيق: يحيى مختار غزّاوي، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٩ هـ .

١٣٢ . الكامل في التاريخ ، أبو الحسن علي بن محمد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت ٦٣٠ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ .

١٣٣ . كتاب الغيبة ، الشيخ ابن أبي زينب محمد بن إبراهيم النعماني (ت ٣٤٢ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : مكتبة الصدوق ، ١٣٩٩ هـ .

١٣٤ . كتاب سليم بن قيس ، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت

حوالى ٩٠ هـ) ، تحقيق : محمد باقر الأنصارى ، قم : نشر الهادى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١٣٥ . كشف الغمّة فى معرفه الأئمّه ، علىّ بن عيسى الإربلىّ (ت ٦٨٧ هـ) ، تصحيح : السيّد هاشم الرسولّى المحلّاتىّ ، بيروت : دارالكتاب الإسلامىّ ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

١٣٦ . كشف المحجّه لثمره المهجه ، أبو القاسم رضىّ الدين علىّ بن موسى بن طاووس الحسنى (ت ٦٦٤ هـ) ، تحقيق : محمد الحسون ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٣٧ . كمال الدين وتمام النعمه ، أبو جعفر محمد بن علىّ بن الحسين بن بابويه القمىّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علىّ أكبر الغفّارىّ ، قم : مؤسسه النشر الإسلامىّ التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥ هـ .

١٣٨ . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين علىّ المتقىّ بن حسام الدين الهندى (ت ٩٧٥ هـ) ، ضبط وتفسير : الشيخ بكرى حيانىّ ، تصحيح وفهرسه : الشيخ صفوه السقا ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٧ هـ .

١٣٩ . كنز الفوائد ، أبو الفتح الشيخ محمد بن علىّ بن عثمان الكراجكى الطرابلسى (ت ٤٤٩ هـ) ، إعداد : عبد الله نعمه ، قم : دار الذخائر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

١٤٠ . لباب النقول فى أسباب النزول ، جلال الدين السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار إحياء العلوم .

١٤١ . لسان العرب ، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصرى (ت ٧١١ هـ) ، بيروت

: دار صادر، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ .

١٤٢ . لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، بيروت: مؤسسه الأعلمی، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦ هـ .

١٤٣ . لغتنامه دهخدا، علي أكبر دهخدا (ت ١٣٣٤ ش)، طهران: جامعه طهران، الطبعة الأولى، ١٣٧٣ ش .

١٤٤ . المبسوط في فقه الإمامية، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: محمد علي الكشفي، طهران: المكتبة المرتضوية، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧ هـ .

١٤٥ . مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي (ت ١٠٨٥ هـ)، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، طهران: مكتبة نشر الثقافة الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ .

١٤٦ . مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي والسيد فضل الله اليزدي الطباطبائي، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ .

١٤٧ . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧ هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ .

١٤٨ . المجموع (شرح المهذب)، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ)، بيروت: دار الفكر .

١٤٩ . المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ .

١٥٠ . المحبّر، محمد بن حبيب

الهاشمي البغدادي (ت ٢٤٥ هـ) ، بيروت : دار الآفاق الجديدة ، ١٣٦١ هـ .

١٥١ . المحلّي ، أبو محمّد علي بن أحمد بن سعيد (ابن حزم) (ت ٤٥٦ هـ) ، تحقيق : أحمد محمّد شاکر ، بيروت : دار الفكر .

١٥٢ . مختار الصحاح، الإمام محمّد بن أبي بكر بن عبد القادر الجزائري، تحقيق: أحمد شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .

١٥٣ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّي (ق ٩٠ هـ) ، قم : انتشارات الرسول المصطفى .

١٥٤ . مختلف الشيعه ، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدی الحلّي (ت ٧٢٦ هـ) ، تحقيق : مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٥٥ . مدارك الأحكام، السيّد محمّد العاملي، (ت ١٠٠٩ هـ)، قم : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ .

١٥٦ . مدينه المعاجز، السيّد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ت ١١٠٧ هـ)، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ .

١٥٧ . المراجعات ، عبد الحسين شرف الدين العاملي (ت ١٣٧٧ هـ) ، تحقيق : حسين الراضي ، قم : دار الكتاب الإسلامی .

١٥٨ . المزار ، محمّد مكّي العاملي الجزيني الشهير بالشهيد الأول (ت ٧٨٦ هـ) ، تحقيق ونشر : مدرسه الإمام المهدي قم الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

١٥٩ . مسار الشيعه في مختصر تواريخ الشريعه ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن نعمان العكبري البغدادي (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق

:



مهدي نجف ، بيروت : دار المفيد للطباعة والنشر ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٦٠ . مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى ( ت ١٣٢٠ هـ ) ، تحقيق : مؤسسہ آل البيت ، قم : مؤسسہ آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١٦١ . مستدرک سفینه البحار، الشيخ على النمازی الشاهرودى ( ت ١٤٠٥ هـ )، تحقيق: الشيخ حسن بن على النمازی، قم: مؤسسہ النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسين، ١٤١٨ هـ .

١٦٢ . المستدرک على الصحيحين ، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى ( ت ٤٠٥ هـ )، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلمیة ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

١٦٣ . المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين على بن أبى طالب ٧ ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى الإمامى ( ق ٥ هـ ) ، تحقيق : أحمد محمودى ، طهران : مؤسسہ الثقافه الإسلامیة لكوشانبور ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١٦٤ . مستند الشيعه فى أحكام الشريعة ، العلامة المولى أحمد بن محمد مهدي النراقى ( ت ١٢٤٥ هـ ) ، تحقيق : مؤسسہ آل البيت لإحياء التراث ، مشهد : مؤسسہ آل البيت لإحياء التراث ، ١٤١٥ هـ .

١٦٥ . مسند أبى داوود الطيالسى ، سليمان بن داوود الجارود البصرى المعروف بأبى داوود الطيالسى ( ت ٢٠٤ هـ ) ، بيروت : دار المعرفه .

١٦٦ . مسند أبى يعلى الموصلى ، أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى ( ت ٣٠٧ هـ ) ، تحقيق : إرشاد الحق الأثرى ، جدّه : دار القبلة ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١٦٧ . مسند أحمد ، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٦٨ . مشكل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمد الأزدي الحجري الطحاوي (ت ٣٢١ هـ) ، بيروت : دار صادر .

١٦٩ . مصباح المتهجد ، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : علي أصغر مرواريد ، بيروت : مؤسسه فقه الشيعه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

١٧٠ . المصباح في الأدعية والصلوات والزيارات ، تقي الدين إبراهيم بن زين الدين الحارثي الهمداني المعروف بالكفعمي (ت ٩٠٥ هـ) ، قم : منشورات الرضى .

١٧١ . المصنّف ، أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني (ت ٢١١ هـ) ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمي ، بيروت : المجلس العلمي .

١٧٢ . معاني الأخبار ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، ١٣٧٩ هـ ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦١ هـ .

١٧٣ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .

١٧٤ . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (ت ٦٢٦ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ،

١٧٥ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني ( ت ٣٦٠ هـ ) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

١٧٦ . معجم قبائل العرب ، عمر رضا كخالة ، بيروت : مؤسسه الرساله ، ١٤١٤ هـ ، هفتم .

١٧٧ . معجم ما استعجم ، عبد الله بن عبد العزيز البكري ( ت ٤٨٧ هـ ) ، تحقيق : مصطفى السقا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٣ هـ .

١٧٨ . المغني ، أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة ( ت ٦٢٠ هـ ) ، بيروت : دار الكتاب العربي .

١٧٩ . مقاتل الطالبين ، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الإصبهاني ( ت ٣٥٦ هـ ) ، تحقيق : السيد أحمد صقر ، قم : منشورات الشريف الرضي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٥ هـ .

١٨٠ . الملل والنحل ، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني ( ت ٥٤٨ هـ ) ، بيروت : دار المعرفة ، ١٤٠٦ هـ .

١٨١ . مناقب آل أبي طالب ( مناقب ابن شهر آشوب ) ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني ( ت ٥٨٨ هـ ) ، قم : المطبعة العلمية .

١٨٢ . مناقب الإمام أمير المؤمنين ، محمد بن سليمان الكوفي القاضي ( ت ٣٠٠ هـ ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودي ، قم : مجمع إحياء الثقافة الإسلاميه قم ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .

١٨٣ . المناقب ( المناقب للخوارزمي ) ، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي ( ٥٦٨ هـ )

(، تحقيق : مالك محمودى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٨٤ . المنتخب من ذيل المذيل ، محمد بن جرير الطبرى (ت ٣١٠ هـ) .

١٨٥ . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد (ت ١٠١١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : جامعه المدرسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٢ هـ .

١٨٦ . الموطأ ، مالك بن أنس (ت ١٥٨ هـ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

١٨٧ . المهذب ، عبد العزيز بن البراج الطرابلسى (ت ٤٨١ هـ) ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين ، ١٤٠٦ ش .

١٨٨ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمد بن أحمد الذهبى (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : على محمد البجاوى ، بيروت : دار الفكر .

١٨٩ . نصب الرايه ، عبد الله بن يوسف الحنفى الزيلعى (ت ٧٦٢ هـ) ، القاهره : دار الحديث ، ١٤١٥ ش .

١٩٠ . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندى (ت ٧٥٠ هـ) ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين ، ١٣٧٧ ش .

١٩١ . النفعه المسكيه فى الرحله المكيه ، عبد الله بن الحسين بن مرعى بن ناصر الدين السويدى (ت ١١٧٤ هـ) .

١٩٢ . النوادر (مستطرفات السرائر) ، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلّى (ت ٥٩٨ هـ) ، تحقيق : مؤسسسه الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسسه الإمام المهدي عج ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

- ۱۹۳ . النهایه فی غریب الحدیث والأثر ، أبو السعادات مبارک بن مبارک الجزری المعروف بابن الأثیر (ت ۶۰۶ هـ) ، تحقیق : طاهر أحمد الزاوی ، قم : مؤسسه إسماعیلیان ، الطبعة الرابعة ، ۱۳۶۷ ش .
- ۱۹۴ . نهج الإیمان ، علی بن یوسف بن جبر (ق ۷ هـ) ، تحقیق : السید أحمد الحسینی ، مشهد : مجتمع الإمام الهادی ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۸ هـ .
- ۱۹۵ . نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار ، العلامه محمد بن علی بن محمد الشوکانی (ت ۱۲۵۵ هـ) ، بیروت : دار الجیل .
- ۱۹۶ . الوافی بالوفیات ، خلیل بن أبیک الصفدی (ت ۷۴۹ هـ) ، ویسبادن (آلمان): فرانزشتاینر ، الطبعة الثانية، ۱۳۸۱ هـ .
- ۱۹۷ . وسائل الشیعه ، محمد بن الحسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ هـ) ، تحقیق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ۱۴۱۴ هـ .
- ۱۹۸ . الیقین باختصاص مولانا علی بإمره المسلمین ، أبو القاسم علی بن موسی الحلّی المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴ هـ) ، تحقیق : محمد باقر أنصاری ، قم : مؤسسه دار الكتاب ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .
- ۱۹۹ . ینایع المودّه لدوی القربی ، سلیمان بن إبراهيم القندوزی الحنفی (ت ۱۲۹۴ هـ) ، تحقیق : علی جمال أشرف الحسینی ، طهران : دارالأسوه ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۶ هـ .

**نویسنده، کتب، ناشر**

**ارتباط با نویسنده**

**اشاره**

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم

و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۴۵۶۹

سایت [www.hasbi.ir](http://www.hasbi.ir)

ایمیل [khodamian@yahoo.com](mailto:khodamian@yahoo.com)

### درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خُدامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر

آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات و ثوق به زیور طبع آراسته شده است.

## کتاب نویسنده

## کتاب فارسی

## اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

## رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج: حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد

در یک جلد چاپ شد).

۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین (ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق (ع)

۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا (ع)

۲۳ - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان (ع)

۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان (ع)

۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان (ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان (ع) می باشد.

### آموزه های دینی

۲۶ - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ - یک سید



آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

### کتاب عربی

۴۹ - تحقیق «فهرست سعد» .

۵۰ - تحقیق «فهرست الحمیری» .

۵۱ - تحقیق «فهرست حمید» .

- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بَطَّه » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح في فضل الزياره الرضويه .
- ۵۹ - الصحيح في البكاء الحسيني .
- ۶۰ - الصحيح في فضل الزياره الحسينيه .
- ۶۱ - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س) .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفيق الأعلى .

## نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد).

انتشارات و ثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.

**خرید کتاب های فارسی نویسنده**

**تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰**

**همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹**

**خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: [www.Nashrvosoogh.com](http://www.Nashrvosoogh.com)**

**سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰**

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بين منبري وبيتي روضه من رياض الجنة: الكافي ج ۴ ص ۵۵۳، كامل الزيارات ص ۵۱، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۷، وسائل الشيعة ج ۵ ص ۲۸۰، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۱۹۵، المزار لابن المشهدى ص ۷۶، مسند احمد ج ۲ ص ۳۹۷، صحيح مسلم ج ۴ ص ۱۲۳، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۰۹. وقد تداخلت الروايات بعضها في بعض، أنه لما قدم المهاجرون إلى المدينة بنوا حوالى مسجده بيوتاً فيها أبواب شارعها فى المسجد، ونام بعضهم فى المسجد... : مناقب آل أبى طالب ج ۷ ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۷، نهج الإيمان لابن جبر ص ۴۳۵. ۳. عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما بنى مسجده بالمدينة وأشعر بابه وأشعر المهاجرون والأنصار أبوابهم، أراد الله عز وجل إبانة محمد وآله الأفضلين بالفضيله، فنزل جبرئيل عليه السلام عن الله بأن سدوا الأبواب عن مسجده رسول الله صلى الله عليه وآله قبل أن ينزل بكم العذاب، فأول من بعث إليه رسول الله يأمره بسد الأبواب... : بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۳؛ فيما بين الرضا عليه السلام من فضائل العتره الطاهره قال: فأما الرابعة فأخرجاه الناس من مسجده ما خلا العتره، حتى تكلم الناس فى ذلك، وتكلم العباس فقال: يا رسول الله، تركت علياً وأخرجتنا! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما أنا تركته وأخرجتكم، ولكن الله تركه

وأخرجكم... : الأمالى للصدوق ص ٦١٨، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢١٠، تحف العقول ص ٤٣٠، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٤  
وج ٣٩ ص ٢٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١٤. ٤. ثم إنَّ عمر بن الخطَّاب جاء فقال: إنَّي أُحِبُّ النظر إليك يا رسول الله إذا  
مررت إلى مصلاّك، فأذن لي في خوخته أنظر إليك منها! فقال: قد أبى الله ذلك، فقال: فمقدار ما أضع عليه وجهي، قال: قد  
أبى الله ذلك، قال فمقدار ما أضع عليه عيني، فقال: قد أبى الله ذلك، ولو قلت: قدر طرف إبره لم آذن لك، والذي نفسي بيده  
ما أنا أخرجتكم ولا أدخلتكم: بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٣؛ فقال عمر: دع لي خوخته أطلع منها إلى المسجد، فقال: لا ولا بقدر  
إصبعه، فقال أبو بكر: دع لي كوّه أنظر إليها، فقال: ولا رأس إبره... : مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٣٨، بحار الأنوار ج ٣٩ ص  
٢٩، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٤٣. ٥. فمرَّ بهم رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال لها: ما بالكِ قاعده؟ فقالت: أنتظر أمر  
رسول الله صلى الله عليه وآله بسدِّ الأبواب، فقال صلى الله عليه وآله: إنَّ الله تعالى أمرهم بسدِّ الأبواب واستثنى منهم رسوله،  
وأنتم نفس رسول الله... : بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٣. ٦. للاطلاع أكثر راجع: المجموع ج ٢ ص ١٦١، روضه الطالبين ج ٥ ص  
٣٥٢، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٥١٣، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ١٤٠، سبل الهدى والرشاد ج ١٠ ص ٤٢٣، ينابيع المودّة ج ١  
ص ٢٥٧، أسد الغابه ج ٣ ص ٢١٤، الإصابه ج ٤

ص ٤٦٧، السيره الحلبيه ج ٣ ص ٤١٦. ٧. لَمَّا أَمَرَ الْعَبَّاسُ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ وَأَذِنَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَرْكِ بَابِهِ، جَاءَ الْعَبَّاسُ وَغَيْرُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا بَالُ عَلِيِّ يَدْخُلُ وَيَخْرُجُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ، فَسَلِّمُوا لَهُ حُكْمَهُ، هَذَا جَبْرَائِيلُ جَاءَنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ...: بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٥؛ فخر العباس بيكي وقال: يا رسول الله، أخرجت عمك وأسكنت ابن عمك؟! فقال: ما أخرجتك ولا أسكنته، ولكن الله أسكنه: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٨، نهج الإيمان ص ٤٤٣. ٨. وفي روايه أبي رافع أنه صلى الله عليه وآله صعد المنبر، وقال: إن رجالاً يجدون في أنفسهم أن سكن علي في المسجد وخرجوا، والله ما فعلت إلا عن أمر ربي، إن الله تعالى أوحى إلى موسى أن يسكن مسجده فلا يدخل جنب غيره وغير أخيه هارون وذريته، واعلموا رحمكم الله أن علياً منى بمنزله هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي، ولو كان كان علياً...: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٤٠، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٣٠، نهج الإيمان ص ٤٤٤. ٩. سورة نجم، آيه ٤١، عن بريده الأسلمي: يا أيها الناس، ما أنا سدتها وما أنا فتحتها، بل الله عز وجل سدها. ثم قرأ: «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى»، إلى قوله: «إِنَّ هُوَ إِلَّا - وَحْيٌ يُوحَى»: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٧، نهج الإيمان ص ٤٤٤. ١٠. أبو سعيد الخدري: قال النبي صلى الله عليه وآله: يا علي، لا يحل لأحد أن يجنب في هذا المسجد

غبرى وغبرك. وفى روايه: يا على؁ لا يحل لأحد من هذه الأئمه غبرى وغبرك. وفى روايه: ولا يحل أن يدخل مسجدى جنب غبرى وغبره وغبير ذرّيته؁ فمن شاء فهنا وأشار بيده نحو الشام فقال المنافقون: لقد ضلّ وغبوى فى أمر ختنه! فنزل: «مَا ضَلَّ صِاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى»: مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٤٠؁ بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٣٠؁ نهج الإيمان ص ٤٤٥. ١١. كان فى آخر عمر النبى صلى الله عليه و آله؁ والأول أصحّ وأشهر؁ وبقى على كونه؁ فلم يزل علىّ وولده فى بيته إلى أيام عبد الملك بن مروان؁ فعرف الخير؁ فحسد القوم على ذلك واغتاظ؁ وأمر بهدم الدار؁ وتظاهر أنّه يريد أن يُزاد فى المسجد... : مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٣٨؁ بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٩. ١٢. فقال: يا بنى؁ هات الحمار والسكين حتى أُقرب القربان. فقال أبان: فقلت لأبى بصير: ما أراد بالحمار والسكين؟ قال: أراد أن يذبحه ثمّ يحمله فيجّهزه ويدفنه. قال: فجاء الغلام بالحمار والسكين؁ فقال: يا أبتِ؁ أين القربان؟ قال: ربّك يعلم أين هو؁ يا بنى أنت والله هو! إنّ الله قد أمرنى بذبحك؁ فانظر ماذا ترى؟ قال: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ». قال: فلما عزم على الذبح قال: يا أبتِ؁ خمر وجهى وشدّ وثاقى؁ قال: يا بنى؁ الوثاق مع الذبح! والله لا أجمعهما عليك اليوم... : الكافى ج ٤ ص ٢٠٨؁ جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ٣٤٩؁ التفسير الصافى ج ٦ ص ١٩٥؁ تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٤٢٦؁ وراجع تاريخ يعقوبى ج ١ ص ٢٧. ١٣. وعندها ظهر له

إبليس، ثم أمره بالذبح... : تفسير القمى ج ٢ ص ٢٢٤، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٢٧، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢٣٧؛ إنَّ الجمار  
إنَّما رُميت لأنَّ جبرئيل حين أرى إبراهيم المشاعر برز له إبليس... : قرب الإسناد ص ١٤٧، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٠٢. ١٤.  
صلَّ في مسجد الخيف... فإنه قد صلَّى فيه ألف نبي: الكافي ج ٤ ص ٥١٩، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٢٧٤، وسائل الشيعة ج ٥  
ص ٢٦٨. ١٥. فلما كان في آخر يوم من أيام التشريق... فجاء إلى مسجد الخيف، فدخله ونادى الصلاه جامعه... ثم قال فيها: أيها  
الناس إنني تارك فيكم الثقلين، الثقل الأكبر كتاب الله عزَّ وجلَّ، طرف بيد الله عزَّ وجلَّ و طرف بايديكم، فتمسكوا به، والثقل  
الأصغر عترتي أهل بيبي...: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٩. ١٦. «إنَّ القائم إذا خرج يكون عليه  
قميص يوسف...»: كمال الدين ص ١٤٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٦٤. ١٧. الإمام الصادق عليه السلام: «إنَّ إبراهيم لما  
أوقدت النار، أتاه جبرئيل بثوبٍ من ثياب الجنَّة، فألبسه إياه، فلم يضره معه حرٌّ ولا برد»: بصائر الدرجات ص ٢٠٩، الكافي ج ١  
ص ٢٣٢. ١٨. الإمام الصادق عليه السلام: «وكلَّ نبيٍّ ورث علماً أو غيره، فقد انتهى إلى محمَّد وآله»: علل الشرائع ج ١ ص ٥٣،  
كمال الدين ص ١٤٢. ١٩. «وإنَّ القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف ومعه عصا موسى»: كمال الدين ص ١٤٣، الغيبة  
للطوسي ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢. ٢٠. الإمام الباقر عليه السلام: «وهي خضراء كهيتها حين

انتزعت من شجرتها...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٣، الإمامه والتبصره ص ١١٦. ٢١. الإمام الباقر عليه السلام: «وتصنع ما تؤمر»: الاختصاص ص ٢٧٠، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢١٩؛ الإمام الباقر عليه السلام: «وإنها لتنطق إذا استنطقت...»: الكافي ج ١ ص ٢٣١، الاختصاص ص ٢٧٠، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢١٩. ٢٢. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ»: (الأعراف، ١١٧). ٢٣. الإمام الباقر عليه السلام: «... يفتح له شعبتان، إحداهما فى الأرض والأخرى فى السقف ... تلقف ما يَأْفِكُونَ بلسانها...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٣، الإمامه والتبصره ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٨. ٢٤. الإمام الباقر عليه السلام: «... أعدت لقائنا، يصنع بها ما كان يصنع موسى...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٣، الإمامه والتبصره ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٨. ٢٥. لَمَّا نَزَلَ قَدِيدًا قَالَ لَعَلَىٰ: يَا عَلِيُّ، إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُوَالِيَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ... وسألت ربِّي أن يجعلك وصيِّي ففعل: الكافي ج ٨ ص ٣٧٨، الأمالى للمفيد ص ٢٧٩، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٦٦، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٠٠؛ وسلّم جبرئيل على على بإمره المونين، فقال على عليه السلام: يا رسول الله، أسمع الكلام ولا أحس الروه، فقال: يا على، هذا جبرئيل أتانى من قبل ربِّي بتصديق ما وعدنى... فلما كان من الغد خرج رسول الله عليه السلام بجماعه اصحابه فحمد الله...: الأمالى للصدوق ص ٤٣٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٤. ٢٦. وكان صلى الله عليه وآله يقول: أم أيمن أمى بعد أمى: الجامع الصغير ج ١ ص ٢٤٧، كنز العمال ج ١٢ ص ١٤٦،



تاريخ مدينة دمشق ٨ ص ٥١، أسد الغابه ج ٥ ص ٥٦٧، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٣٢٩، الإصابه ج ٨ ص ٣٦٨، تهذيب الكمال ج ١٢ ص ٤٠٨، الوافي بالوفيات ج ١٠ ص ٧٤، البدايه والنهائيه ج ٥ ص ٣٤٧، إمتاع الأسماع ج ٦ ص ٣٤٠، السيره الحلبيه ج ١ ص ١٧٢، شرح مسلم للنووي ج ١٦ ص ٩؛ كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لأُمّ أيمن: يا أُمّه: المستدرك للحاكم ج ٤ ص ٦٣، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٢٣، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ٢٢٤. ٢٧. فرجعت به أُمّ أيمن إلى مكّه، وكانت تحضنه، وورث رسول الله من أُمّه أُمّ أيمن...: الطبقات الكبرى ج ١ ص ١١٦، إمتاع الأسماع ج ٤ ص ٩٥، سبل الهدى والرشاد ج ٢ ص ١٢١، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١١٦. ٢٨. مَنْ سرّه أن يتزوَّج امرأه من أهل الجنّه فليتزوّج أُمّ أيمن: الجامع الصغير ج ٢ ص ٦٠٨، كنز العمّال ج ١٢ ص ١٤٥، ١٤٦، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٢٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤ ص ٣٠٣، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ٢٢٤، الإصابه ج ٨ ص ٣٥٩، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٥٥٥، ينابيع المودّه ج ٢ ص ١٠١؛ فقال: لا أشهدُ يا أبا بكر حتّى احتجّ عليك بما قال رسول الله ، أنشدك بالله أَلست تعلم أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إنّ أُمّ أيمن امرأه من أهل الجنّه؟ فقال: بلى... : الاحتجاج ج ١ ص ١٢٢ ، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١٢٨ ، تفسير القمّي ج ٢ ص ١٥٥ ، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٨٦ ، وراجع الروايات الواردة عن رسول الله صلى الله عليه وآله

بهذا اللفظ: مَنْ سَرَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ امْرَأَهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَتَزَوَّجْ أُمَّ أَيْمَنْ... : الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٢٤ ، تاريخ مدينة دمشق ج ٤ ص ٣٠٢ ، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ٢٢٤ ، الإصابه ج ٨ ص ٣٥٩ ؛ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنْ امْرَأَهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ: الخرائج والجرائح ج ١ ص ١١٣ ، وراجع : الكافي ج ٢ ص ٤٠٥ ، الاختصاص ص ١٨٣ . ٢٩ . وكان إذا نظر إليها قال: هذه بقيته بيتي: الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٢٤ ، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ٢٢٤ ، الإصابه ج ٨ ص ٣٥٩ ، المنتخب من ذيل المذيل ص ١٠٧ ، البدايه والنهايه ج ٥ ص ٣٤٧ ، إمتاع الأسماع ج ٦ ص ٣٤٠ ، الاحتجاج ج ١ ص ٩٨ ، المستدرک للحاكم ج ٤ ص ٦٣ . ٣٠ . إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا فَتَحَ عَلَي نَبِيِّهِ فَدَكَ وَمَا وَالَاهَا... فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَي نَبِيِّهِ «وَأَتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»، فلم يدرِ رسول الله مَنْ هم ؟... : الكافي ج ١ ص ٥٤٣ ، بحار الأنوار ج ٤٨ ص ١٥٦ ، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٦٠٦ ، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٨٦ . ٣١ . بَأَنِّي كُنْتُ يَوْمًا فِي مَنْزَلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا ، فنزل جبرئيل وقال: يا محمد... : الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج ١٢ ص ٨٥ ؛ وراجع شواهد التنزيل للحسكاني ج ١ ص ٤٤١ ، الدر المنثور ج ٤ ص ١٧٧ ، تفسير الألوسي ج ١٥ ص ٦٢ ، وراجع: مجمع الزوائد ج ٧ ص ٤٩ ، مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٣٣٤ ؛ وراجع كنز العمال ج ٣ ص ٧٦٧ . ٣٢ . راجع: الكافي ج ١ ص ٥٤٣ ، الأمالي للصدوق

ص ٦١٩، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢١١، تحف العقول ص ٤٣٠، تهذيب الأحكام ج ٤ ص ١٤٨، المسترشد ص ٥٠١، الاحتجاج ج ١ ص ١٢١، سعد السعود ص ١٠١، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٣ و ج ٢٥ ص ٢٢٥ و ج ٢٩ ص ١٠٥، ١٠٧، ١١٣، ١١٩ و ج ٤٨ ص ١٥٧ و ج ٩٣ ص ١٩٩٩، ٢١٢، تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٨٧، تفسير القمّي ج ٢ ص ١٨، ٢٥٥، تفسير فرات الكوفي ص ٢٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٢٤٣، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٨٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٨٦، بشاره المصطفى ص ٣٥٣، أعلام الوري ج ١ ص ٢٠٩، قصص الأنبياء ص ٣٤٥، الشافي في الإمامه ج ٤ ص ٩٠، موتمر كشف الغمّه ج ٢ ص ١٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٦٠٦، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٤٩، مسند أبي يعلى ج ٢ ص ٣٣٤، شرح نهج البلاغه ج ١٦ ص ٢٦٨، كنز العمّال ج ٣ ص ٧٦٧، شواهد التنزيل ج ١ ص ٤٤٢، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٣٩، الدر المنثور ج ٤ ص ١٧٧، لباب النقول ص ١٣٦، فتح القدير للشوكاني ج ٣ ص ٢٢٤، الكامل لابن عدي ج ٥ ص ١٩٠، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ١٣٥. ٣٣. ذكر النبي صلى الله عليه و آله خديجه يوماً... فبكى: كشف الغمّه ج ٢ ص ١٣١، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٩. ٣٤. قم إلى عمومته وقل لهم يخطبوني لك من أبي، ولا تخف من كثرة المهر فهو عندي، وأنا أقوم لك بالهدايا والمصانعات، فسر...: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٦٩. ٣٥. اشهدوا عليها بقبولها محمداً وضماتها المهر في مالها: الكافي ج ٥ ص

٣٧٥، بحار الأنوار ج ١٦ ص ١٤، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٠ ص ١١٣. ٣٦. قم إلى عمومتهك وقل لهم يخطبوني لك من أبي، ولا- تخف من كثره المهر فهو عندي، وأنا أقوم لك بالهدايا والمصانعات فسر...: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٦٩. ٣٧. اعطِ فاطمه فدكاً وهي من ميراثها من أمها: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١١٨. ٣٨. يا بُتَيْه، إنَّ الله قد أفاء على أبيك بفدكٍ واختصه بها، فهي له خاصه دون المسلمين، أفعل بها ما أشاء...: بحار الأنوار ج ١٧ ص ٣٧٨ و ج ٢٩ ص ١١٦. ٣٩. لست أحدث فيها حدثاً وأنت حي، أنت أولى بي من نفسي ومالي لك، فقال: أكره أن يجعلوها عليكِ سبّه فيمنعوكِ إيها من بعدى، فقالت: انفذ فيها أمرك: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١١٨. ٤٠. وكتب كتاب النحلة عليّ عليه السلام في أديم، وشهد عليه السلام ذلك وأمّ أيمن ومولّي رسول الله: مستدرک سفینه البحار ج ٨ ص ١٥٢. ٤١. فجاءت بأمّ أيمن وعليّ عليه السلام، فقال أبو بكر: يا أمّ أيمن، إنك سمعت من رسول الله يقول في فاطمه...: الاختصاصص ١٨٣. ٤٢. فدك: قريه بالحجاز بينها وبين المدينة يومان... وفيها عين فوّاره ونخيل كثيره...: معجم البلدان ج ٤ ص ٢٣٨. ٤٣. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: لأعطين الرايه غداً رجلاً ليس بفزار، يحبّه الله ورسوله...: الخصال ص ٥٥٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ١٩٢، الإرشاد ج ١ ص ٦٤، الاحتجاج ج ٢ ص ٦٤، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣، الغدير

ج ٣ ص ٢٢ ، مسند أحمد ج ٤ ص ٥٢ ، صحيح البخاري ج ٤ ص ٢٠٧ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٩٥ ، فضائل الصحابه للنسائي  
ص ١٦ ، فتح الباري ج ٦ ص ٩٠ ، عمده القاري ج ١٤ ص ٢١٣ ، المعجم الكبير ج ٧ ص ٣٦ ، كنز العمال ج ١٠ ص ٤٦٧ ،  
التاريخ الكبير للبخاري ج ٢ ص ١١٥ ، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٥ ، السيره النبويه لابن كثير ج ٣ ص ٣٥٣ . ٤٤ . فقال علي عليه  
السلام: أنا الذي سمّنتي أمّي حيدرته... وضرب رأس مرحب فقتله... : نيل الأوطار ج ٨ ص ٨٧ ، روضه الواعظين ص ١٣٠ ،  
مقاتل الطالبين ص ١٤ ، شرح الأخبار للقاضي النعمان ص ١٤٩ ، الإرشاد ج ١ ص ١٢٧ ، الأمل للطوسي ص ٤ ، الخرائج  
والجرائح ج ١ ص ٢١٨ ، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٣٠٥ ، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٤ و ٩ و ١٥ و ١٨ ، مسند أحمد ج ٤ ص  
٥٢ ، صحيح مسلم ج ٥ ص ١٩٥ ، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ٣٩ ، فتح الباري ج ٧ ص ٣٧٦ ، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص  
٣٨٢ ، المعجم الكبير ج ٧ ص ١٨ ، الاستيعاب ج ٢ ص ٧٨٧ ، شرح نهج البلاغه ج ١٩ ص ١٢٧ ، كنز العمال ج ١٠ ص ٤٦٧ ،  
تفسير الثعلبي ج ٩ ص ٥٠ ، تفسير البغوي ج ٤ ص ١٩٥ ، تفسير الآلوسي ج ١ ص ٣١٢ ، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ١١٢ ، تاريخ  
دمشق ج ٤٢ ص ١٦ ، تاريخ

الطبرى ج ٢ ص ٣٠١، الكامل فى التاريخ ٢ ص ٢٢٠، تاريخ الإسلام للذهبى ج ٢ ص ٤٠٩، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ٢١٣، المناقب للخوارزمى ص ٣٧، كشف الغمّه ج ١ ص ٢١٤، ينابيع المودّه ج ١ ص ١٥٥. ٤٥. إنّ النبى صلى الله عليه وآله وسلم أسهم يوم خيبر للفارس ثلاثه أسهم، وللفرس سهمان، وللراجل سهم: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ٩٥٢، وراجع: تاريخ الطبرى ج ٢ ص ٣٠٦، البدايه والنهائيه ج ٤ ص ٢٣٠، السيره النبويّه لابن هشام ج ٣ ص ٨١٠، عيون الأثر ج ٢ ص ١٤٤. ٤٦. فلما سمع أهل فدك قصّيتهم بعثوا محيصه بن مسعود إلى النبى يسألونه أن يسترحم بأثواب...: مناقب آل أبيطالب ج ١ ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٥؛ وراجع إمتاع الأسماع ج ١ ص ٣٢٥؛ السقيفه وفدك ص ٩٩، عون المعبود ج ٨ ص ١٧٥، الاستذكار لابن عبد البرّ ج ٨ ص ٢٤٦، فتوح البلدان ج ١ ص ٣٦، كتاب الموطأ ج ٢ ص ٨٩٣. ٤٧. فقال جبرئيل: يا محمّد، انظر إلى ما خصّك الله به وأعطاكه دون الناس...: نور الثقلين ج ٥ ص ٢٧٧؛ كتاب المحبر ص ١٢١، إعلام الورى ج ١ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٣. ٤٨. فجمع الناس إلى منزلها وأخبرهم أنّ هذا المال لفاطمه عليها السلام: مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١١٨. ٤٩. فأنزل الله فيهم هذه الآيه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِيئًا وَبَيْئًا وَاسْتِيرًا»: تفسير فرات الكوفى ص ٥٢٨، وراجع:

تفسير القمى ج ٢ ص ٣٩٨، بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٥٣، أسد الغابه ج ٥ ص ٥٣٠، البدايه والنهائيه ج ٥ ص ٣٥١، المناقب للخوارزمى ص ٢٧٢، السير النويه لابن كثير ج ٤ ص ٦٤٩، ينابيع الموده ج ١ ص ٢٧٩، تفسير الثعلبى ج ١٠ ص ٩٨، تفسير السمعانى ج ٦ ص ١١٦، تفسير القرطبى ج ١٩ ص ١٣٠، الدر المنثور ج ٦ ص ٢٩٩. ٥٠. وقد وهب جدك محمد صلى الله عليه وآله أمك فاطمه عليها السلام فدكاً والعوالى من جمله مواهبه، وكان دخلها فى روايه الشيخ عبد الله بن حماد الأنصارى أربعه وعشرون ألف دينار فى كل سنة، وفى روايه غيره سبعون ألف دينار: كشف المحجّه ص ١٢٣، بيت الأحران ص ١٧٩. ٥١. فجمع أناس إلى منزلها... ففرقه فيهم وكان كل سنة كذلك وتأخذ منه قوتها: مناقب آل أبى طالب ج ١ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٢٩ ص ١١٨. ٥٢. «قد روى لنا عن حبيب بن مظاهر الأسدى يبيض الله وجهه أنه قال للحسين بن على بن أيطالب عليهما السلام: أى شىء كنتم قبل أن يخلق الله عز وجل آدم عليه السلام؟ قال: كنا أشباح نور ندور حول عرش الرحمان، فنعلم الملائكه التسيح والتهليل والتحميد»: علل الشرائع ج ١ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٥٧ ص ٣١١؛ «وبنا اهتدوا إلى معرفه الله وتسيحه وتهليله وتمجيدته»: علل الشرائع ج ١ ص ٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٧، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦ و ج ٢٦ ص ٣٣٦. ٥٣. «السلام عليكم يا أهل بيت النبوه، وموضع الرساله، ومختلف الملائكه...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه

ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨. ٥٤. «عن الرضا، عن أبيه، عن جدّه عن جعفر بن محمّد عليهم السلام، فى قوله: «وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ»، قال: المختصّ بالرحمة نبىّ الله ووصيّه صلوات الله عليهما، إنّ الله خلق مئه رحمه، تسعه وتسعون رحمه عنده مذكوره لمحمّد صلى الله عليه وآله وعلىّ عليه السلام وعترتهما، ورحمه واحده على سائر الموجودين»: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٦٢. ٥٥. «عن على بن الحسين قال: مرّ موسى بن عمران على نبيّنا وآله وعليه السلام برجلٍ وهو رافع يده إلى السماء يدعو الله، فانطلق موسى فى حاجته فغاب سبعة أيّام ثمّ رجع إليه وهو رافع يده إلى السماء، فقال: يا ربّ، هذا عبدك رافع يديه إليك يسألك حاجته ويسألك المغفره منذ سبعة أيّام لا تستجيب له. قال: فأوحى الله إليه: يا موسى، لو دعانى حتّى تسقط يداه أو تنقطع يداه أو ينقطع لسانه، ما استجبت له حتّى يأتينى من الباب الذى أمرته»: المحاسن ج ١ ص ٢٢٤، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٥٧، الجواهر السنيه ص ٧٠، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٦٣ و ج ١٣ ص ٣٥٥. ٥٦. «السلام عليكم يا أهل بيت النبوه وموضع الرساله، ومختلف الملائكه ومهبط الوحى، ومعدن الرحمة وخزان العلم، ومنتهى الحلم وأصول الكرم، وقاده الأمم وأولياء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار، وساسه العباد وأركان البلاد، وأبواب الإيمان وأمناء الرحمان، وسلاله النبيين وصفوه المرسلين، وعتره خيره ربّ العالمين، ورحمه الله وبركاته...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره



الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدى ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨. ٥٧. «فنحن وشيعتنا حزب الله»: التوحيد ص ١٦٦، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٠ و ج ٢٤ ص ٢١٣. ٥٨. «عن عبد الملك عن بشير التّبال، قال: كنت على الصفا وأبو عبد الله قائمٌ عليها، إذا انحدر وانحدرت في أثره. قال: وأقبل أبو الدوانيق على جمازته ومعه جنده على خيلٍ وعلى إبل، فزحموا أبا عبد الله عليه السلام حتى خفت عليه من خيلهم، فأقبلت أقيه بنفسى وأكون بينهم وبينه بيدي. قال: فقلت في نفسى: يا ربّ، عبدك وخير خلقك في أرضك وهواء شرّ من الكلاب قد كانوا يعتبونهم. قال: فالتفت إليّ وقال: يا بشير! قلت: لبيك، قال: ارفع طرفك لتتظر. قال: فإذا والله واقية وافية خ د من الله أعظم ممّا عسيت أن أصفه. قال: فقال: يا بشير، إنّنا أعطينا ما ترى، ولكننا أمرنا أن نصبر فصبرنا»: الأصول الستة عشر ص ١٠٠، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٤٥٣. ٥٩. كان معه من الصحابه ومن الأعراب وممن يسكن حول مكّه والمدينه مئه وعشرون ألفاً... : العدد القويّه ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٠. ٦٠. قُديد: موضع بين مكّه والمدينه، بينها وبين الجحفه سبعة وعشرون ميلاً: النفحه المسكيه فى الرحله المكّيه ص ٣٢٠. ٦١. إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله لما نزل قديد قال لعلى عليه السلام: يا على، إنّى سألت ربّى أن يوالى بينى وبينك ففعل، وسألت ربّى أن يواخى بينى وبينك ففعل... فأنزل الله سبحانه وتعالى: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ

ضَآئِقٌ بِهِ صِدْرُكَ ...»: الكافي ج ٨ ص ٣٧٨، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤١، تفسير نور الثقلين ج ٧ ص ٣٤٢؛ فأنزل الله عليه: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ»، إلى آخر الآيه، قال: ودعا رسول الله عليه وآله السلام لأمر المؤمنين في آخر صلاته رافعاً بها صوته يُسمع الناس، يقول: اللَّهُمَّ هبْ لَعَلِّي الْمُوَدَّةَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْهَيْبَةَ وَالْعِظْمَةَ فِي صُدُورِ الْمُنَافِقِينَ، فأنزل الله: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا \* فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا»: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٣٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٤٣. ٦٢. وكان في حجّه الوداع بعرفه يوم الجمعة: المغنى لابن قُدامه ج ٢ ص ١٩٤، وراجع: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٢٧٣، جامع البيان ج ٦ ص ١٠٥، عمده القارى ج ١٨ ص ١٩٩، سنن الترمذى ج ٤ ص ٣١٦، وأنت خير بآنه بناءً على هذا يكون يوم الغدير الثامن عشر ذى الحجّه يوم الأحد، كما أُشير إليه في هامش الغدير ج ١ ص ٤٢. ٦٣. كان معه من الصحابه ومن الأعراب وممن يسكن حول مكّه والمدينه مئه وعشرون ألفاً...: العدد القويّه ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٠. ٦٤. غدير خمّ على ثلاثه أميال من الجُحْفَه: الغدير ج ٤ ص ٣٠٢، عمده القارى ج ٢ ص ٢١٨، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ١ ص ٢٤٥، تاج العروس ج ١٦ ص ٢٢٥. ٦٥. خمّ: موضع غدير خمّ، من خممت البيت أى كنسته، فكأنّها سُمّيت بذلك لنقائها... وقيل: هو على ثلاثه أميال

من الجُحْفَه: معجم البلدان ج ٢ ص ٣٨٩. ٦٦. أتاه جبرئيل على خمس ساعات مضت من النهار...: الاحتجاج ج ١ ص ٧٠،  
اليقين ص ٣٤٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٣. ٦٧. مائده: ٦٧. ٦٨. نزل رسول الله صلى الله عليه و آله من حَجَّه الوداع، نزل عليه  
جبرئيل فقال: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...»: الكافي ج ١ ص ٢٩٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ٣٤٧، الخرائج والجرائح ج ٢  
ص ٤٨٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٤، تفسيرفراة ص ١٢٤، الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، الاحتجاج ج ١ ص ٧٠، كشف الغمّه  
ج ١ ص ٣١٨، سعد السعود ص ٧٠، المزار للشهيد الأوّل ص ٧٦، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، المناقب للخوارزمي ص ٧، بحار  
الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٦، و ج ٣٧ ص ١١٥، فتح القدير ج ٢ ص ٦٠، الملل والنحل ج ١ ص ١٦٣، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٣٩١،  
ينابيع المودّه ج ٢ ص ٢٤٩. ٦٩. أنيخوا ناقتي، فو الله ما أبرح من هذا المكان حتّى أبلغ رساله ربّي...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص  
١٦٦. ٧٠. فأمره أن يردّ من تقدّم منهم ويحبس من تأخّر عنهم: روضه الواعظين ص ٩٠، اليقين ص ٣٤٥، تفسير الصافي ج ٢  
ص ٥٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٤. ٧١. «مغيلان»: نام درختي است خاردار، شبيه به درخت  
اقاقيا كه به عربي به آن سيمر گویند. به لغتنامه دهخدا مراجعه كنيد. ٧٢. نزل رسول الله صلى الله عليه و آله بين مكّه والمدينه  
عند سمّرات خمس دوحاتٍ عظام...: تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٢١٦، الغدير

ج ١ ص ٣١؛ فأمر رسول الله فُقِّمَتِ السَّمَرَاتُ... : تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢. ٧٣. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بين مكة والمدينة عند سَمَرَاتٍ خمس دوحاتٍ عظام... : تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢١٦، الغدير ج ١ ص ٣١؛ فأمر رسول الله فُقِّمَتِ السَّمَرَاتُ... : تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢؛ فدعى المقداد وسلمان وأبا ذر وعَمَار... أن يعمدوا إلى أصل الشجرتين فيقَمّوا ما تحتهما فكسحوه: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣١. ٧٤. وأمر بما تحت الشجر من شوكٍ فُقِّمَ: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٧٩؛ فكنس أناس ما تحت السَّمَرَاتِ: تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢١٦. ٧٥. فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن يُقَمَّ ما تحتهنَّ ويُنصب له من الأحجار كهيته المنبر... : روضه الواعظين ص ٩١٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٤؛ وأمرهم أن يضعوا الحجارة بعضها على بعض كقامه رسول الله صلى الله عليه وآله: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥. ٧٦. أمر أن يوقى بأحلاس دوابنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها على بعض، ثم ألقينا عليها ثوباً: تفسير العياشي ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢؛ وأمر أن يُنصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ٧٧. وظلّل لرسول الله صلى الله عليه وآله بثوبٍ على شجره من الشمس: مسند أحمد ج ٤ ص ٣٧٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٨٧. ٧٨. لما كان يوم غدیر ختم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله منادياً فنادى: «الصلاه جامعه»: الأمالى للصدوق ص ٦٧، روضه الواعظين ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٢؛ أمر رسول الله بالدوحات في غدیر ختم فُقِّمَن، ثم نودي: «الصلاه جامعه»: قرب

الإسناد ص ٥٧، التحصين ص ٥٧٨، نهج الإيمان لابن جبر ص ٩١؛ وانتهى إلينا رسول الله صلى الله عليه وآله فنأدى: «الصلاة  
جامعه»: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥؛ فنزلنا بغدير خم، فنودى فينا: «الصلاة جامعه»: العمدة لابن البطريق ص ٩٢، ذخائر العقبي  
ص ٧٦، المراجعات ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤٩. ٧٩. وإنّ منّا لمن يضع رداءه على رأسه وبعضه تحت قدميه من شدّه  
الحزّ: العمدة ص ١٠٤، الطرائف ص ١٤٣. ٨٠. إنّ الناس تنحّوا عن النّبى، وأمر عليّاً فجمعهم: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٨، بحار  
الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٣. ٨١. ثمّ نودى بالصلاة فصلى بأصحابه ركعتين، ثمّ أقبل...: الخصال ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص  
١٢١. ٨٢. حتّى إذا كنّا بالجحفه بغدير خمّ صلى الظهر...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩١. ٨٣. أيّها الناس، هل تسمعون؟ فإنّى  
رسول الله إليكم...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩١. ٨٤. مائده: ٦٧. ٨٥. أيّها الناس، إنّهُ لم يكن نبيّ من الأنبياء ممّن كان قبلُ إلّا  
وقد عمّر، ثمّ دعاه الله فأجابه...: تفسير العياشى ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١؛ قال: كأنّى دُعيت فأجبت...: فضائل  
الصحابه ص ١٥، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٠٩، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٤، السنن الكبرى للنسائى ج ٥ ص ١٣٠،  
خصائص أمير المؤمنين للنسائى ص ٩٣، المعجم الكبير ج ٥ ص ١٦٦، تفسير الآلوسى ج ٦ ص ١٩٤، أنساب الأشراف ص ١١٠.  
٨٦. نشهد أنّك بلغت ونصحت وأدّيت ما عليك...: تفسير العياشى ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١. ٨٧

. ودعا أمير المؤمنين فرقى معه حتى قام عن يمينه... : الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٧. ٨٨. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خمّ وهو يقول: إني تارك فيكم الثقلين... : شرح الأخبار ج ٢ ص ٤٨١، وراجع: كمال الدين ص ٢٣٤، كشف المحجّه ص ٧٦، فضائل الصحابه ص ١٥، المستدرک ج ٣ ص ١٠٩، السنن الكبرى ج ٥ ص ٤٥، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ١٢٢، تفسير الألوسی ج ٦ ص ١٩٤. ٨٩. قام فينا (رسول الله صلى الله عليه وآله) يوماً خطيباً بماءٍ يُدعى خمّ، وقال: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله... أذكركم الله في أهل بيتي. ثلاث مرّات: صحيح ابن حبان ج ٤ ص ٦٣، المعجم الكبير ج ٥ ص ١٨٣، تاريخ مدينة دمشق ج ٤١ ص ١٩. ٩٠. فقال النبي صلى الله عليه وآله: من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانيه... : تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٩. ٩١. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذی ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفه الأحوذی ج

٣ ص ١٣٧، مسند أبي يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البر ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمّال ج ١ ص ١٨٧ و ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدرّ المنثور ج ٢ ص ٢٥٩. ٩٢. من كنت مولاه فعليّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ٥٠٦، ينابيع المودّة ج ١ ص ١٠٤ و ج ٣ ص ١٤٢، الطرائف ص ١٤٤، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٩٥، الأمل للطوسي ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٤. ٩٣. ثمّ ضرب بيده إلى عضده فرفعه... حتّى صارت رجله مع ركبه رسول الله صلى الله عليه وآله: الاحتجاج ج ١ ص ٧٦، التحصين ص ٥٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٩. ٩٤. معاشر الناس، هذا عليّ أخي ووصيّى وواعى علمى ... : المصادر السابقه . ٩٥. هل سمعتم؟ فقالوا: اللهمّ بلى، قال: فأقررتهم؟ قالوا: بلى... : تفسير العيّاشى ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢. ٩٦. يا رسول الله، ما تأويل هذا؟ فقال: من كنت نبيّه فهذا عليّ أميره: تفسير فرات ص ٥١٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩٤. ٩٧. ما من علم إلاّ وقد علّمته عليّاً... : الاحتجاج ج ١ ص ٧٤، التحصين ص ٥٨٢، تفسير الصافى ج ٢ ص ٥٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٨؛ معاشر الناس، هذا عليّ، أنصركم لى وأحقّكم بى، وأقربكم إلّى وأعزّكم عليّ: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٠. ٩٨. معاشر الناس، ذرّيه كلّ نبيّ من صلّبه، وذريّتى

من صلب عليّ: روضه الواعظين ص ٩٥، التحصين ص ٥٨٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٠. ٩٩. إنّ صراط الله المستقيم... ثمّ عليّ من بعدى: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، التحصين ص ٥٨٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢. ١٠٠. تغابن: ٨. ١٠١. فضائل علي بن أبي طالب عند الله عزّ وجلّ، وقد أنزلها في القرآن أكثر من أن أحصيها... من يطع الله ورسوله وعلياً والأئمّة الذين ذكرتهم، فقد فاز فوزاً مبيناً: روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٣. ١٠٢. معاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثمّ في عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ١ ص ٧٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، اليقين ص ٣٥٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢؛ معاشر الناس، إنّي نبيّ وعليّ وصيّى، ألا إنّ خاتم الأئمّة منّا القائم المهدي...: روضه الواعظين ص ٩٧، الاحتجاج ج ١ ص ٨٠، التحصين ص ٥٨٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣. ١٠٣. وأمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب: الكافي ج ١ ص ٢٨٩، دعائم الإسلام ج ١ ص ١٥، كتاب سليم بن قيس ص ١٤٥، الأمل للطوسي ص ٥٦٠، الاحتجاج ج ١ ص ١٠٦، ينابيع المودّة ج ٣ ص ٣٦٩. ١٠٤. لما نزلت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»، قال النبيّ: الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ٤٦٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٦. ١٠٥. مائده: ٣. ١٠٦. فقام بولاية عليّ عليه السلام يوم غدیر خمّ... فأنزل الله: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...: الكافي ج ١



ص ٢٨٩، وراجع: دعائم الإسلام ج ١ ص ١٥، الأمالي للصدوق ص ٥٠، روضه الواعظين ص ٣٥٠، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٦٢، اليقين ص ٢١٢، بشاره المصطفى ص ٣٢٨، المناقب للخوارزمي ص ١٣٥، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٩٦، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢٨٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢٣٣، البدايه والنهائيه ج ٧ ص ٣٨٦. ١٠٧. انّ عليّ بن إبي طالب أخى ووصيى و خلفتى و الأمام من بعدى، الذى محلّه منى محلّ هارون من موسى الا أنّه لا نبىّ بعدى: الاحتجاج ج ١ ص ٧٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٦. ١٠٨. فقال له: اما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى الا- أنّه ليس بعدى نبى أنّه لا-ينبغى ان اذهب الا وانت خليفتى...: المستدرك للحاكم ج ٣ ص ١٣٣، و راجع مسند أحمد ج ١ ص ٣٣١، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٢٠، المعجم الكبير ج ١٢ ص ٧٨، كنز العمّال ج ١١ ص ٦٠٦ و راجع ايضا: الكافى ج ٨ ص ١٠٨، الإحتجاج ج ١ ص ١٥٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٢٠، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذى ج ٥ ص ٣٠٤. ١٠٩. يا قوم، هتؤونى هتؤونى... : مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ٢٣٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٩؛ معاشر الناس، قولواالذى قلت لكم، وسلّموا علىّ علىّ يا مره المؤمنين... ومن جاء بعده من الأئمّه منى... : روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٣، تفسير الصافى ج ٢ ص ٦٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٥. ١١٠. فنادته القوم: نعم سمعنا وأطعنا أمر الله

وأمر رسوله... : روضه الواعظين ص ٩٩، تفسير الصافي ج ٢ ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١١١. وأمر علياً عليه السلام أن يجلس في خيمه له بإزائه... : الإرشاد ج ١ ص ١٧٦، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٣٨، أعلام الوري ج ١ ص ٢٦٢. ١١٢. عمّنى رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خمّ بعمامه... : شرح الأخبار ج ١ ص ٣٢١، السنن الكبرى للبيهقي ج ١٠ ص ١٤، مسند أبي داود الطيالسي ص ٢٣، نظم درر السمطين ص ١١٢، الكامل لابن عدی ج ٤ ص ١٧٣، ميزان الاعتدال ج ٧ ص ٣٩٦؛ إن رسول الله عمّ علي بن أبي طالب عمامته السحاب: الغدير ج ١ ص ٢٩٢. ١١٣. لَمَّا نَصَّ علي أمير المؤمنين بالإمامه في ابتداء الأمر، جاءه قوم من قريش... : مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٧٥٥، تنزيه الأنبياء للشريف المرتضى ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ١٧ ص ٧١. ١١٤. كان من قول رسول الله بغدير خمّ: سلّموا علي عليّ بيأمره المؤمنين. فقالوا: من الله ورسوله؟ فقال: نعم، حقاً من الله ورسوله: الاحتجاج ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٦٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٨٢. ١١٥. فقال له عمر: بخ بخ يا بن أبي طالب، أصبحت مولاي... : روضه الواعظين ص ٣٥٠، الإرشاد ج ١ ص ١٧٧، العمدهص ١٩٥. ١١٦. وكان أول من هنأه بذلك عمر بن الخطّاب، فقال له: بخ بخ يا بن أبي طالب... : مسار الشيعة ص ٣٩. ١١٧. إن هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج... : مصباح المتهدّد ص ٧٥٥، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٥٧، المصباح

ص ٦٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٤. ١١٨. فجاءت الأبالسه إلى إبليس الأكبر، وحثوا التراب على رؤوسهم... : تفسير القمى ج ٢ ص ٢١٠، تفسير الصافى ج ٤ ص ٢١٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٠. ١١٩. هل عرفتم الفارس؟ ذلك جبرئيل عرض عليكم... : مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٣٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦١. ١٢٠. الأمالى للصدوق ص ٦٧، خصائص الأئمة ص ٤٢، روضه الواعظين ص ١٠٣، المسترشد ص ٤٦٩، أقسام المولى ص ٣٥، الإرشاد ج ١ ص ١٧٧، الفصول المختاره ص ٢٥٩، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٢. ١٢١. لا تزال يا حسان ملوذاً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك: خصائص الأئمة ص ٤٢، الإرشاد ج ١ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٨. ١٢٢. أكثر المخالفين لجؤوا فى دفع الاستدلال به إلى تجويز كون المراد الناصر والمحب: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٤١، المراجعات ص ٢٨٠. ١٢٣. ورسول الله صلى الله عليه و آله يقول كلما بايع قوم: الحمد لله الذى فضلنا على جميع العالمين: روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١٢٤. قيامت: ٣١. ٣٥. ١٢٥. لقد رأيت معاويه حتى قام فتمطى وخرج مغضباً... : تفسير فرات ص ٥١٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩٤. ١٢٦. أوصلوا البيعه والمصافقه ثلاثاً... : بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١٢٧. فسمعنا أحد الثلاثة وهو يقول: والله محمّد لأحمق إن كان يرى أنّ الأمر يستقيم لعلّى من بعده!: تفسير العياشى ج ٢

بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٤٣. ١٢٨. اكنم علينا، فإن لكل جوار أمانه، فقال لهم: ما هذا من جوار الأمانه... : المصادر السابقه. ١٢٩. ثم مضى حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى إلى جانبٍ مُحْتَبٍ بحمائل سيفه... : المصادر السابقه. ١٣٠. فلما كان بعد ثلاثه وجلس النبي صلى الله عليه وآله مجلسه، أتاه رجل... : بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ١٣١. أخذ رسول الله بعضد على بن أبي طالب يوم غدیر خمّ ثم قال: من كنت مولاه، فقام إليه أعرابي... فهذا عن الله أم عنك؟!... : شواهد التنزيل ج ٢ ص ٣٨٥؛ لَمَّا بلغ بغدير خمّ وشاع ذلك في البلاد، أتى الحارث بن النعمان الفهري... : مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٤١، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٥١، الطرائف ص ١٥٣. ١٣٢. إمّا أن تتوب وإمّا أن ترحل عنّا، قال: إنّ قلبى لا يطاوعنى إلى التوبه... : مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٦٧، نهج الإيمان ص ٤٨٨. ١٣٣. أنفال: ٣٣. ١٣٤. فركب راحلته، فلَمّا أصرّ أنزل الله عليه طيراً من السماء فى منقاره حصاه: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٦٧، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٤٥، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٣٨. ١٣٥. معارج: ٢١، وأنزل الله تعالى على رسوله: «سَيَأْتِيَنَّكَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»... : مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١٦٦، الغدير ج ١ ص ٢٤١، ٢٤٣. ١٣٦. طوبى لمن والاه، والويل لمن عاداه، كأننى أنظر إلى على وشيعته يوم القيامة يُزفون على نوق... : بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٧.

۱۳۷. عَقَبَهُ هَرَشَى إِلَى ذَاتِ الْأَصَافِرِ مِيلَانَ، ثُمَّ إِلَى الْجُحْفَةِ، وَلَيْسَ بَيْنَ الطَّرِيقَيْنِ إِلَّا مِيلَيْنِ: معجم ما استعجم ج ۳ ص ۹۵۴. ۱۳۸. قعدوا له في العقبه وهي عقبه أرشى هَرَشَى بَيْنَ الْجُحْفَةِ وَالْأَبْوَاءِ، فَقَعَدُوا عَنْ يَمِينِ الْعَقْبَةِ...: تفسير القمى ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۶۳۲؛ اتفقوا على أن ينفروا بالنبى نأقتة على عقبه هَرَشَى، وقد كانوا عملوا مثل ذلك في غزوه تبوك: بحار الأنوار ح ۲۸ ص ۹۷. ۱۳۹. والرأى أن نقتل محمداً قبل أن يدخل المدينة... فقعد سبعة عن يمين العقبه...: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۹. ۱۴۰. المزار لابن المشهدى ص ۲۶۴، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۲۸۴. ۱۴۱. اين زیارت، در کتاب «مفاتیح الجنان» بعد از زیارت وداع امیرالمؤمنین و قبل از زیارت آن حضرت در روز مولود ذکر شده است. ۱۴۲. بحار الأنوار ج ۳۱ ص ۴۹۳. ۱۴۳. عبد الله بن سلام که در ماجرای نزول آیه ولایت، درباره اسلام آوردن او سخن به میان آمده است، از «بنیقریظه» است، ایمان آوردن او باید قبل از سال هفتم هجری باشد، زیرا در سال هفتم «بنیقریظه» بعد از جنگ خیبر از بین رفتند. ۱۴۴. أقبل عبد الله بن سلام ومعه نفر من قومه ممن قد آمنوا بالنبی صلی الله علیه و آله، فقال: یا رسول الله، إن منازلنا بعیده لیس لنا مجلس ولا متحدت دون هذا المجلس، وإن قومنا لَمِا رأونا آمنّا بالله ورسوله وصدّقناه رفضونا، وآلوا علی أنفسهم أن لا یجالسونا ولا یناکحونا ولا یکلمونا، فشقّ ذلك علینا... : شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسیر آلوسی ج ۶ ص ۱۶۷، أعیان

الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمّه ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦. ١٤٥. عن أبي جعفر عليه السلام، في قول الله عزّ وجلّ: «إِنَّمَا وَدَّعِيَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا» الآية، قال: إنّ رهطاً من اليهود أسلموا، منهم عبد الله بن سلام وأسد وثلعبه وابن يامين وابن صوريا، فأتوا النبي صلى الله عليه وآله فقالوا: يا نبي الله، إنّ موسى أوصى إلى يوشع بن نون، فمن وصيّك يا رسول الله؟...: الأمالى للصدوق ص ١٨٦، روضه الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الأصفى ج ١ ص ٢٨٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧. ١٤٦. مائده: ١٤٧. ٥٥. فقاموا فأتوا المسجد فإذا سائل خارج، فقال: يا سائل، أما أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم هذا الخاتم، قال: من أعطاكه؟ قال: أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلى، قال: على أىّ حال أعطاك؟ قال كان راکعاً. فكبر النبي وكبر أهل المسجد، فقال النبي صلى الله عليه وآله: على بن أبي طالب وليكم بعدى، قالوا: رضينا بالله رباً وبالإسلام ديناً وبمحمّد نبياً وبعلي بن أبي طالب ولياً. فأنزل الله عزّ وجلّ: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»، فروى عن عمر بن الخطّاب أنّه قال: واللّه لقد تصدّقت بأربعين خاتماً وأنا راکع لينزل فيّ ما نزل في علي بن أبي طالب: الأمالى للصدوق ص ١٨٦، روضه الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢

ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ٢٨٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧؛ ثم إن النبي صلى الله عليه وآله خرج إلى المسجد والناس بين قائم وراكع، وبصر بسائل، فقال له النبي صلى الله عليه وآله: هل أعطاك أحد شيئاً؟ قال: نعم خاتماً من ذهب، فقال له النبي صلى الله عليه وآله من أعطاكه؟ قال: ذاك القائم. وأوماً بيده إلى أمير المؤمنين علي عليه السلام، فقال له صلى الله عليه وآله: على أي حال أعطاك؟ قال: أعطاني وهو راکع. فكثير النبي صلى الله عليه وآله... : شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الآلوسی ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمّة ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦. ١٤٨... فأعطاني خاتمه. وأشار بيده فإذا هو بعلي بن أبي طالب عليه السلام فنزلت هذه الآية: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: هو وليكم من بعدى: الأُمالي للصدوق ص ١٨٦، روضه الواعظين ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٩ ص ٣٢٩ و ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، تفسير فرات الكوفي ص ١٢٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧. ١٤٩. فأنشأ حسان بن ثابت يقول: أبا حسن تفديك نفسي ومهجتي / وكلّ بطيء في الهدى ومسارع / أيذهب مدحي والمحبر ضائع...: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الآلوسی ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمّة ج ١ ص

٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦. ١٥٠. فرائد السمطين ج ١ ص ٣٣٤، نظم درر السمطين ص ١٣٢. ١٥١. نحل: ٨٣. ١٥٢. فروي عن عمر بن الخطاب أنه قال: والله لقد تصدقت بأربعين خاتماً وأنا راعع لينزل في ما نزل في علي بن أبي طالب، فما نزل: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضه الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ٢٨٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧، وراجع شرح الأخبار ج ٢ ص ٣٤٦، سعد السعود ص ٩٧، مستدرك الوسائل ج ٧ ص ٢٥٨. ١٥٣. مباهله في الأصل من مادّه «بهل» على وزن أهل، بمعنى إطلاق وفكّ القيد عن الشيء، وبذلك يقال للحيوان الطلق حيث لا توضع محالبها في كيس كي يستطيع وليدها أن يرضع بسهولة، يقال له: باهل. وابتهاه في الدعاء بمعنى التضرع وتفويض الأمر إلى الله. وإذا فسّروها بمعنى الهلاك واللعن والبعد عن الله كذلك بسبب ترك العبد طلقاً وحرّاً في كلّ شيء تترتب عليه هذه النتائج، هذا معنى المباهله لغه. أمّا مفهوماً ما هو المعروف نزول هذه الآيه، بمعنى الملاعنه بين الشخصين، ولذا يجتمع أفراد للحوار حول مسأله دينيه مهمه في مكان واحد ويتضرعون الله أن يفضح الكاذب ويعاقبه: راجع مختار الصحاح ص ٤٢، مجمع البحرين ج ١ ص ٢٥٨، النهايه لابن الأثير ج ١ ص ١٦٧. ١٥٤. نيل الاوطار ج ٨ ص ٢١٦، فتح الباري ج ٨ ص ٧٤ (ذكر قصه

اهل



نجران بعد حجّ ابي بكر بالناس فى السنّه التاسعه وقبل حجه الوداع فى السنّه الثامنه). ١٥٥ . صبيح معنعناً عن شهر بن حوشب، قال: قدم على رسول الله صلى الله عليه و آله عبد المسيح بن أبى ومعه العاقب وقيس أخوه، ومعه حارث بن عبد المسيح وهو غلام، ومعه أربعون حبراً، فقال: يا محمد، كيف تقول فى المسيح؟ فوالله إنا لننكر ما تقول، قال: فأوحى الله تعالى إليه: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»، فقال إجلالاً له ممّا يقول: بل هو الله... : تفسير فرات الكوفى ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٨٩. ١٥٦ . فقال الأسقف: يا أبا القاسم، موسى من أبوه؟ قال: عمران، قال: فيوسف من أبوه؟ قال: يعقوب، قال: فأنت من أبوك؟ قال: أبى عبد الله بن عبد المطلب، قال: فعيسى من أبوه؟ فأعرض النبى صلى الله عليه و آله عنهم، فنزل: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ...»، فتلاها رسول الله فغشى عليه، فلما أفاق قال: أتزعم أن الله أوحى إليك أن عيسى خلق من تراب؟ ما نجد هذا فيما أوحى إليك، ولا نجده فيما أوحى إلينا، ولا يجده هواء اليهود فيما أوحى إليهم، فنزل: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...»، قالوا: أنصفتنا يا أبا القاسم، فمتى نباهلك؟ فقال: بالغداه إنشاء الله. وانصرف النصارى، فقال السيد لأبى الحارث: ما تصنعون بمباهلته؟ إن كان كاذباً ما نضع بمباهلته شيئاً، وإن كان صادقاً لنهلكن، فقال الأسقف: إن غدا فجاء بولده وأهل بيته فاحذروا مباهلته، وإن غدا بأصحابه فليس بشىء... : مناقب آل أبى طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٤٤، تفسير أبى حمزه الثمالى ص ١٢٣.

١٥٧ . ولقد جاءكم بالفصل من أمر صاحبكم، والله ما باهل قوم نبياً قطّ فعاش كبيرهم ولا نبت صغيرهم، ولئن فعلتم لتهلكن: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٨١ و ج ٣٥ ص ٢٥٨؛ فقال القوم بعضهم لبعض: حتى ننظر بمن يباهلنا غداً؟ بكثرة أتباعه من أوباش الناس، أم بأهله من أهل الصفوة والطهارة؟ فإنّهم وشيخ الأنبياء وموضع بهلهم... : الاختصاص ص ١١٤، سعد السعود ص ٩٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٥٤ . ١٥٨ . روى أنّه عليه السلام لمّا أورد الدلائل على نصارى نجران، ثمّ إنّهم أصروا على جهلهم، فقال عليه السلام: إنّ الله أمرني إن لم تقبلوا الحجّة أن أباهلكم... وروى أنّه عليه السلام لمّا خرج في المرط الأسود، فجاء الحسن رضى الله عنه فأدخله، ثمّ جاء الحسين رضى الله عنه فأدخله، ثمّ فاطمه ثمّ على رضى الله عنهما، ثمّ قال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». واعلم أنّ هذه الرواية كالمتمفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث: تفسير فخر الرازي ج ٨ ص ٨٥ . ١٥٩ . إذا أنا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران: يا معشر النصارى! إننى لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا فلم يبق على وجه الأرض نصرانى إلى يوم القيامة: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٨١ و ج ٣٥ ص ٢٥٨ . ١٦٠ . إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أتاه حبران من أحبار النصارى من أهل نجران، فتكلّما فى أمر عيسى... فأخذ بيد على والحسن والحسين وفاطمه، ثمّ خرج ورفع كفه إلى السماء

وفرج بين أصابعه، ودعاهم إلى المباهلة... وكذلك المباهلة يشبك يده في يده يرفعهما إلى السماء. فلما رآه الحبران قال أحدهما لصاحبه: والله لئن كان نبياً لنهلكن، وإن كان غير نبى كفانا قومه. فكفأ وانصرفا: تفسير العياشى ج ١ ص ١٧٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٤٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٤٨. ١٦١. عن سعد بن أبى وقاص قال: لما نزلت هذه الآية: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ»، دعا رسول الله علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: اللهم هواء أهلى: صحيح مسلم ج ٧ ص ١٢٠، سنن الترمذى ج ٤ ص ٢٩٣، فتح البارى ج ٧ ص ١٠، تحفه الأحوذى ج ٨ ص ٢٧٨، نظم درر السمطين ص ١٠٨، زاد المسير ج ١ ص ٣٣٩، الدر المنثور ج ٢ ص ٣٩، فتح القدير ج ١ ص ٣٤٨، تفسير الألوسى ج ٣ ص ١٩٠، أسد الغابه ج ٤ ص ٢٦، الإصابه ج ٤ ص ٤٦٨، البدايه والنهايه لابن كثير ج ٧ ص ٣٧٦، ينابيع الموده ج ٢ ص ١٢٠، مناقب آل أبى طالب ج ٣ ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٤٣. ١٦٢. فأقبلا- إليه فقالا- بمن تباهلنا يا أبا القاسم؟ قال: بخير أهل الأرض وأكرمهم على الله عز وجل، بهواء. وأشار لهما إلى على وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم، قالوا: فما نراك جئت لمباهلتنا بالكبير ولا من الكثر ولا أهل الشاره ممن نرى ممن آمن بك واتبعك، وما نرى ها هنا معك إلا- هذا الشاب والمرأه والصبيين، أفبهواء تباهلنا؟! قال: نعم، أولم أخبركم بذلك آنفاً؟ نعم، بهواء أمرت والذي بعثنى بالحق أن أباهلكم، فاصفارت حينئذ ألوانهما... ويحكم لا تفعلوا، اذكروا ما

عثرتم عليه في الجامعه من صفته، فوالله إنكم لتعلمون حق العلم أنه لصادق... : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣٤٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ١٦٣.٣٢١ . يا محمّد، إنّ الله عزّ وجلّ يُقرئك السلام ويقول لك: إنّ عبدي موسى عليه السلام باهل عدوّه قارون بأخيه هارون وبنيه، فخشفت بقارون وأهله وماله وبمن آزره من قومه، وبعزّتي أقسم وبجلالتي يا أحمد، لو باهلت بك وبمن تحت الكساء من أهلك أهل الأرض والخلائق جميعاً، لتقطّعت السماء كسفّاً والجبال زبراً، ولساخت الأرض فلم تستقرّ أبداً إلا أن أشاء ذلك. فسجد النبي صلى الله عليه وآله ووضع على الأرض وجهه، ثم رفع يديه حتّى تبين للناس عفره إبطيه، فقال: شكراً للمنعم، شكراً للمنعم... : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣٤٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٢٤، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٤٢.١٦٤ . لأبعثن إليكم رجلاً كنفسى، يفتح الله به خير، سيفه سوطه... : بصائر الدرجات ص ٤٢٢، وراجع الأملّي للصدوق ص ٦١٨، الخصال ص ٥٥٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢١٠، تحف العقول ص ٤٢٩، الأملّي للطوسي ص ٥٤٦، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٩ و ج ٢١ ص ١٨٠ و ج ٢٥ ص ٢٢٤، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١١٠، المصنّف ص ٥٠٦، سنن النسائي ج ٥ ص ١٢٧، شرح نهج البلاغه ج ٩ ص ١٦٧، كنز العمّال ج ٤ ص ٤٤١.١٦٥ . وعمر قائم بالسيف على رأسه، وخالد بن الوليد وأبو عبيده الجراح وسالم مولى أبي حذيف... : كتاب سليم بن قيس ص ١٥١، الاحتجاج ص ١٠٩، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠.١٦٦ . فقال : إن أنا لم أفعل فمه ؟ قالوا

: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك ... : الإمامه والسياسه ج ١ ص ٣٠، وراجع الاحتجاج ج ١ ص ٢٠٧، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ١١٥، كتاب سليم بن قيس ج ٢ ص ٥٩٣، المسترشد ص ٣٧٨، الاحتجاج ج ١ ص ٢١٣ و ٢١٥، بحار الأنوار ج ٤٠ ص ١٨٠. ١٦٧. أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبأيعكم وأنتم أولى بالبيعه لي: الاحتجاج ج ١ ص ٩٥، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ١٨٥، أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتم عليهم بالقرابه من رسول الله، فأعطوكم المقاده...: الاحتجاج ج ١ ص ٩٥، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ١٨٥، الغدير ج ٥ ص ٣٧١، السقيفه وفدك ص ٦٢، شرح نهج البلاغه ج ٦ ص ١١. ١٦٨. قال: فأنشدك بالله، أبي برز رسول الله وبأهلي ووولدي في مباهله المشركين؟ أم بك وبأهلك وولدك؟ قال: بل بكم: الاحتجاج ج ١ ص ١٦٣. ١٦٩. از آن جهت كه پیامبر برای صرف غذا به حضرت زهرا فرمود: «ادعی لی زوجك وابنیک» واسمی از زینب علیهاالسلام، دختر فاطمه علیهاالسلام به میان نمی آید برای همین احتمال می دهم در آن روز، زینب ٣ به دنیا نیامده بوده است. تولد زینب در سال ششم هجری بوده است. پس جریان حدیث کسا قبل از سال ششم روی داده است. ١٧٠. این غذا كه نوعی حلوی رقیق است امروزه به نام «کاجی» یا «آش فاطمه» مشهور است كه معمولاً از شكر برای شیرین کردن آن استفاده می شود. ١٧١. قالت أم سلمه زوجة النبي صلى الله عليه و آله حين جاء نعي

الحسين بن علي، لعنت أهل العراق وقالت: قتلوه قتلهم الله، غرّوه وأذّلوه لعنهم الله، فإنّي رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وقد جاءته فاطمه غداه ببرمه قد صنعت فيه عصيده، تحملها في طبق حتّى وضعتها بين يديه، فقال لها: أين ابن عمّك؟ قالت: هو في البيت، قال: اذهبي فادعيه فأتيني بابنيه. قالت: وجاءت تقود ابنها كلّ واحد منهما بيد، وعليّ يمشى في أثرها، حتّى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله، فأجلسهما في حجره، وجلس علي عن يمينه، وجلست فاطمه عن يساره. قالت أم سلمة: فاجتذب من تحتي كساءً خبيرياً كان بساطاً لنا على المثابه في المدينة فلقه رسول الله صلى الله عليه وآله، وأخذ طرفي الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربّه عزّ وجلّ وقال: اللهمّ هوّاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً... : العمده لابن البطريق ص ٣٥، الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف ص ١٢٦، ذخائر العقبى ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢١، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٨، جامع البيان ج ٢٢ ص ١١، شواهد التنزيل ج ٢ ص ١٠٤، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٩٢؛ إنّ النبي صلى الله عليه وآله كان في بيتها، فأنت فاطمه ببرمه فيها حريره فدخلت بها عليه، قال: ادعى لي زوجك وابنك. قالت: فجاء عليّ وحسن وحسين، فدخلوا وجلسوا يأكلون من تلك الحريره... : العمده لابن البطريق ص ٣٢، سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٤٢.

العصيده: دقيق يُلتّ بالسمن ويُطبخ: النهايه في غريب الحديث ج ٣ ص ٢٤٦، لسان العرب ج ٣ ص ٢٩١، تاج العروس ج ٥ ص ١٠٨. ١٧٢. ليله أُسرى بي إلى السماء...

فيينما أنا أدور فى قصورها وبساتينها ومقاصيرها ، إذ شممت رائحه طيبه فأعجبتنى تلك الرائحه، فقلت: يا حبيبي ... : مدينه المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤. ١٧٣ . كان النبي صلى الله عليه و آله وسلم يُكثر تقييل فاطمه عليها السلام ، فعاتبته على ذلك عائشه فقالت: يا رسول الله، إنك لتكثر تقييل فاطمه ! فقال لها: إنه لما عُرج بى إلى السماء ... : تفسير العياشى ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢، وراجع تفسير القمى ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢، ينابيع المودّه ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧؛ رسول الله صلى الله عليه و آله: ... فأنا إذا اشتقت إلى الجنّه شممت ريحها من فاطمه: الطوائف فى معرفه مذهب الطوائف ص ١١١، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٦٥؛ رسول الله صلى الله عليه و آله: ... فأكلتها ليله أُسرى بى، فعلقت خديجه بفاطمه ، فكنت إذا اشتقت إلى رائحه الجنّه شممت رقبه فاطمه: المستدرک ج ٣ ص ١٥٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٥٣. ١٧٤ . توجه إلى رسول الله صلى الله عليه و آله، فجلستُ أنتظر حتى جاء رسول الله صلى الله عليه و آله فجلس ومعه على والحسن والحسين عليهم السلام، أخذ كل واحد منهما بيده، حتى دخل فأدنى علياً وفاطمه فأجلسهما بين يديه، فأجلس حسناً وحسيناً كل واحد منهما على فخذه: المجموع ج ٣ ص ٤٦٧، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابورى ج ٢ ص ٤١٦، السنن الكبرى للبيهقى ج ٢ ص ١٥٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧. ١٧٥ . عن عطيه الطفاوى، عن أبيه، أن أم سلمه حدّثته

قالت: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله في بيتي يوماً، إذ قال الخادم: إن علياً وفاطمة في السدّه. قالت: فقال لي: قومي فتنحى لي عن أهل بيتي. قالت: فقامت فتنحيت في البيت قريباً، فدخل علي وفاطمة والحسن والحسين وهما صبيان صغيران. قالت: فأخذ الصبيين فوضعهما في حجره فقبلهما، واعتنق علياً بإحدى يديه وفاطمة باليد الأخرى، وقبل فاطمه... : العمده لابن البطريق ص ٣٢، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٤٠ و ج ٣٥ ص ٢١٩، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٦، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٦، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٩٣، وراجع كشف الغمّه ج ١ ص ٤٧؛ فقالت فاطمه: ذهب يأتي برسول الله صلى الله عليه وآله، فجاء جميعاً فدخلوا ودخلت معهما، فأجلس علياً عن يساره وفاطمة عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثم التفت عليهم بثوبه... : العمده لابن البطريق ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٨. ١٧٦. ثم لفّ عليهم ثوبه أو قال: كساءً ثم تلا هذه الآية: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، ثم قال: اللهم هواء أهل بيتي، وأهل بيتي أحقّ: المجموع للنووي ج ٣ ص ٤٦٧، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابوري ج ٢ ص ٤١٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٢ ص ١٥٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧؛ فدخلوا ودخلت معهما، فأجلس علياً عن يساره وفاطمة عن يمينه والحسن والحسين بين يديه، ثم التفت عليهم بثوبه وقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»: العمده لابن البطريق ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٣٥



ص ٢١٨؛ رأيتني ذات يوم وقد جئت رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في بيت أم سلمه، فجاء الحسن فأجلسه على فخذه اليمنى وقبله، وجاء الحسين فأجلسه على فخذه اليسرى وقبله، ثم جاءت فاطمه فأجلسها بين يديه، ثم دعا علياً فجاء، ثم أغدق عليهم كساءً خبيرياً كأنني أنظر إليه، فقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»: العمده لابن البطريق ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٨، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٩، نهج الإيمان ص ٨٣؛ عن ابن عباس قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: إن علياً وصيي وخليفتي، وزوجته فاطمه سيده نساء العالمين ابنتي، والحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة ولدائي، من والاهم فقد والاني، ومن عاداهم فقد عاداني، ومن ناوأهم فقد ناوأني، ومن جفاهم فقد جفاني، ومن برّهم فقد برّني، وصلّ الله من وصلهم، وقطع من قطعهم...: الأمالى للصدوق ج ١ ص ١١١، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ١٦٧؛ قال صلى الله عليه وآله: اللهم هبّوا أهل بيتي وأطهار عترتي وأطائب أرومتي من لحمي ودمي، إليك لا إلى النار، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. وكرر هذا الدعاء ثلاثاً: المسترشد ص ٥٥٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٣٢. ١٧٧. فأدخلت رأسى البيت وقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ قال: إنك لعلى خير، إنك لعلى خير: العمده لابن البطريق ص ٣٢، سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٤٢. ١٧٨. لئما بنى أمير المؤمنين بفاطمه عليها السلام اختلف رسول الله صلى الله عليه وآله إلى بابها أربعين صباحاً، كلّ غداه يدقّ الباب ويقول: السلام عليكم

يا أهل بيت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائكة، الصلاة رحمكم الله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا». ثم قال: يدقّ دقاً أشدّ من ذلك ويقول: أنا سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتم: تفسير فرات الكوفى ص ٣٩٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٦. ١٧٩. عن أبي الحمراء قال: شهدت النبي صلى الله عليه وآله أربعين صباحاً يجيء إلى باب على وفاطمة عليهما السلام فيأخذ بعضادتي الباب ثم يقول: السلام عليكم أهل البيت ورحمه الله وبركاته، الصلاة يرحمكم الله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا»: الأمالى للطوسى ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤١٠، فضائل أمير المؤمنين لابن عقده ص ٢١٢؛ فلما أنزل الله تعالى هذه الآية، كان رسول الله صلى الله عليه وآله يجيء كل يوم عند صلاة الفجر حتى يأتي باب على وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام فيقول: السلام عليكم ورحمه الله وبركاته، فيقول: على وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام: وعليك السلام يا رسول الله ورحمه الله وبركاته، ثم يأخذ بعضادتي الباب ويقول: الصلاة الصلاة يرحمكم الله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا»، فلم يزل يفعل ذلك كل يوم إذا شهد المدينة حتى فارق الدنيا: تفسير القمى ج ٢ ص ٦٧، تفسير الصافي ج ٣ ص ٣٢٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٠٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٦١٢. ١٨٠. سورة «هل اتى» به تصريح ابن عباس قبل از سوره «طلاق» نازل شده است، سوره طلاق هم در سال ششم نازل شده است، بنابراین تاریخ نزول سوره «هل اتى» سال

ششم می باشد، راجع شواهد التنزيل ج ۲ ص ۴۱۰، الإیتقان للسيوطى ج ۱ ص ۳۸، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۲۱۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۶. ۱۸۱. إنَّ عليّاً عليه السلام آجر نفسه ليله إلى الصبح يسقى نخلاً بشيءٍ من شعر، فلما قبضه طحن ثلثه واتخذوا منه طعاماً، فلما تمّ أتى مسكين، فأخرجوا إليه الطعام... : أسباب نزول الآيات للواحدى النيشابورى ص ۲۹۶، زاد المسير ج ۸ ص ۱۴۵، كشف الغمّه ج ۱ ص ۱۶۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۴. ۱۸۲. در این منابع فقط به روزه گرفتن على و فاطمه عليهما السلام وفضه اشاره شده است: فنذر على و فاطمه والجاريه نذراً إن برء صاموا ثلاثة أيام شكراً لله، فوفوا بالنذر وصاموا... : تفسير البرهان ج ۱۰ ص ۸۳ ح ۹؛ فقال على بن أبى طالب عليه السلام: إن عافى الله ولدىّ ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام متواليات، وقالت الزهراء عليها السلام مثل ما قال زوجها، وكانت لهما جاريه بربريه تُدعى فضه، قالت: إن عافى الله سيّدى ممّا بهما صمت لله ثلاثة أيام. وساق الحديث نحواً ممّا مرّ إلى أن قال: وإنّ أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام أخذ بيد الغلامين، وهما كالفرخين لا- ريش لهما يرتعشان... : تفسير فرات الكوفى ص ۵۲۰، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۹، مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۸۸. ۱۸۳. مرض الحسن والحسين عليهما السلام وهما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه رجلان، فقال أحدهما: يا أبا الحسن، لو نذرت فى ابنيك نذراً إن الله عافاهما، فقال: أصوم ثلاثة أيام شكراً لله عزّ وجلّ، وكذلك قالت فاطمه عليها السلام... : الأمالى للصدوق ص ۳۲۹، روضه الواعظين ص

١٦٠، وسائل الشيعة ج ٢٣ ص ٣٠٤، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٥٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٧ ص ٣٧٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٧٤؛ إنَّ الحسن والحسين مرضا، فنذر على وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام صيام ثلاثة أيَّام، فلَمَّا عافاهما الله وكان الزمان قحطاً... فلَمَّا كان عند المساء أتى يتيم فأعطوه ولم يذوقوا إلاَّ الماء... وكان مضى على رسول الله أربعة أيَّام والحجر على بطنه وقد علم بحالهم... : بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤٤. ١٨٤ . وأقبل على بالحسن والحسين عليهم السلام نحو رسول الله صلى الله عليه وآله وهما يرتعشان كالفرخ من شدَّة الجوع، فلَمَّا بصر بهم النبي صلى الله عليه وآله قال: يا أبا الحسن، شدَّ ما يسوؤى ما أرى بكم؟! انطلق إلى ابنتي فاطمة. فانطلقوا إليها وهي في محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدَّة الجوع وغارت عيناها، فلَمَّا رآها رسول الله صلى الله عليه وآله ضَمَّها إليه وقال: وا غوثاه بالله؟ أنتم منذ ثلاث فيما أرى؟ فهبط جبرئيل فقال: يا محمَّد، خذ ما هَيَّأَ اللهُ لك في أهل بيتك، قال: وما آخذ يا جبرئيل؟ قال: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ... : الأمالى للصدوق ص ٣٣٢، روضه الواعظين ص ١٦٣، مناقب أمير المؤمنين لمحمَّد بن سليمان الكوفى ج ١ ص ١٨٢، الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤٠، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٤٧٧، تفسير الثعلبى ج ١٠ ص ١٠١، تفسير القرطبى ج ١٩ ص ١٣٤، المناقب للخوارزمى ص ٢٧١، كشف الغمَّة ج ١ ص ٣٠٩، ينابيع المودَّة ج ١ ص ٢٨٠. ١٨٥ . وضحك النبي صلى الله عليه وآله وقال: «إنَّ الله أعطاكم نعيماً لا ينفد، وقَرَّه عين أبد الأبدى، هنيئاً لكم

يا بيت النبي بالقرب من الرحمان... وهو راضٍ عنكم غير غضبان: تفسير البرهان ج ١٠ ص ٨٣. ١٨٦. وأصبحوا مفطرين ليس عندهم شيء، ثم قال: فرآهم النبي صلى الله عليه وآله جوعاً، فنزل جبرئيل ومعه صحفه من الذهب مرصّعه بالدرّ والياقوت، مملوءه من الثريد وعراق يفوح منه رائحه المسك والكافور، فجلسوا وأكلوا حتّى شبّعوا، ولم تنقص منها لقمه واحده... : مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٨، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٤١، التفسير الصافي ج ٥ ص ٢٦٢ و ج ٧ ص ٣٥٩، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ١٨٧. ٤٧٣. فأكلَ النبي وعلي وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام، ويأكلُ النبي صلى الله عليه وآله وينظر إلى علي عليه السلام متبسّماً، وعلي يأكلُ وينظر إلى فاطمه متعجباً، فقال له النبي صلى الله عليه وآله: كل يا علي ولا تسأل فاطمه الزهراء عن شيء، الحمد لله الذي جعل مثلك ومثلها مثل مريم بنت عمران وزكريا «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا»... : تفسير فرات الكوفي ص ٥٢٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٨. ٢٥١. وهي الجفنه التي يأكلُ منها القائم، وهي عندنا: تفسير العياشي ج ١ ص ١٧٢، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٣٣، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣١. ١٨٩. عن أبي بصير قال: حججنا مع أبي عبد الله في السنه التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام، فلما نزلنا الأبواء وضع لنا... : المحاسن ج ٢ ص ٣١٤، بحار الأنوار ج ٣ ص ٤٨؛ عن أبي بصير قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام في السنه التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام، فلما نزلنا الأبواء وضع لنا أبو عبد الله عليه السلام الغداء...

إذ أتاه رسول حميده أنّ الطلق قد ضربني، وقد أمرتني أن لا أسبقك بابنك هذا... فقال: وهب الله لي غلاماً، وهو خير من برأ الله... : بصائر الدرجات ص ٤٦٠، الكافي ج ١ ص ٣٨٥، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٢. ١٩٠. عن أبي بصير قال: كنت مع أبي عبد الله عليه السلام في السنه التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام، فلما نزلنا الأبواء وضع لنا أبو عبد الله عليه السلام الغداء... إذ أتاه رسول حميده أنّ الطلق قد ضربني، وقد أمرتني أن لا أسبقك بابنك هذا... فقال: وهب الله لي غلاماً، وهو خير من برأ الله... : بصائر الدرجات ص ٤٦٠، الكافي ج ١ ص ٣٨٥، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤٢؛ عن أبي بصير قال: حججنا مع أبي عبد الله في السنه التي ولد فيها ابنه موسى عليه السلام، فلما نزلنا الأبواء وضع لنا... : المحاسن ج ٢ ص ٣١٤، بحار الأنوار ج ٣ ص ٤٨؛ عن منهل القصاب قال: خرجت من مكّه وأنا أريد المدينه، فمررت بالأبواء وقد ولد لأبي عبد الله عليه السلام، فسبقته إلى المدينه، ودخل بعدى فأطعم الناس ثلاثاً... : المحاسن ج ٢ ص ٤١٨، بحار الأنوار ج ٤٨ ص ٤. ١٩١. عن يعقوب السراج قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وهو واقف على رأس أبي الحسن موسى وهو في المهد، فجعل يسارّه طويلاً، فجلست حتى فرغ، فقامت إليه فقال: ادنْ إلى مولاك فسلم عليه، فدنوت فسلمت عليه، فردّ عليّ بلسان فصيح، ثم قال لي: اذهب فغيّر اسم ابنتك التي سميتها أمس، فإنه اسم يبغضه الله، وكانت ولدت لي بنت وسميتها بالحميراء، فقال أبو عبد الله عليه السلام: انته إلى أمره

ترشد. فغيرت اسمها: الكافي ج ١ ص ٣١٠، الإرشاد للمفيد ج ٢ ص ٢١٩، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٤٠٧، بحار الأنوار ج ٤٨ ص ١٩. ١٩٢. سورة ق: ١٦. ١٩٣. عن محمد بن مسلم قال: دخل أبو حنيفة على أبي عبد الله عليه السلام فقال له: رأيت ابنك موسى يصلّي والناس يمرّون بين يديه فلا ينهّاهم، وفيه ما فيه... نعم يا أبا، إنّ الذي كنت أصلّي له كان أقرب إلّي منهم، يقول الله عزّ وجلّ: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»... : الكافي ج ٣ ص ٢٩٧، الاختصاص ص ١٨٩، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٤٢٦، بحار الأنوار ج ٤٨ ص ١٧١، جامع أحاديث الشيعة ج ٥ ص ٥٤٤. ١٩٤. جوّزتم للعامة والخاصّة أن ينسبوكم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله ويقولوا لكم: يا بني رسول الله، وأنتم بنو علي، وإنّما يُنسب المرء إلى أبيه، وفاطمة إنّما هي وعاء، والنبى جدّكم من قبل أمّكم! فقلت: يا أمير المؤمنين، لو أنّ النبى نُشر فخطب إليك كريمتك، هل كنت تجيبه؟ قال: سبحان الله! ولم لا- أجه؟ بل أفتخر على العرب والعجم وقريش بذلك؟ فقلت له: لكنّه لا- يخطب إلّي ولا- أزوجه، فقال: ولم؟ فقلت: لأنّه ولدنى ولم يلدك. فقال: أحسنت يا موسى! ثمّ قال: كيف قلت إنّ ذريه النبى والنبى لم يعقب، وإنّما العقب الذكر لا الأنثى، وأنتم ولد الابنه، ولا يكون ولدها عقباً له... ولم يدع أحد أنّه أدخله النبى صلى الله عليه وآله تحت الكساء عند مباهله النصارى إلّا- على بن أبي طالب عليه السلام وفاطمة والحسن والحسين، الحسن والحسين أبنائنا، ونسائنا فاطمه، وأنفسنا على بن أبي: الاحتجاج ج ٢ ص ١٦٤، بحار

١٩٥ . لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ، رَأَاهُ يَرُدُّ الْمِظَالِمَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُ مِظَلْمَتِنَا لَا تَرُدُّ؟ فَقَالَ لَهُ: وَمَا ذَاكَ يَا أبا الْحَسَنِ؟... يَا أبا الْحَسَنِ حُدِّهَا لِي، فَقَالَ: حُدِّ مِنْهَا جِبِلُّ أَحَدٍ، وَحُدِّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ، وَحُدِّ مِنْهَا سَيْفُ الْبَحْرِ، وَحُدِّ مِنْهَا دَوْمَةُ الْجَنْدَلِ! فَقَالَ لَهُ: كُلُّ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ، إِنَّ هَذَا كُلَّهُ مِمَّا لَمْ يُوَجِّفْ عَلَى أَهْلِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ. فَقَالَ: كَثِيرٌ، وَأَنْظِرْ فِيهِ: الْكَافِي ج ١ ص ٥٤٣، تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ ج ٤ ص ١٤٨، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٤٨ ص ١٥٦، جَامِعُ أَحَادِيثِ الشِّيْعَةِ ج ٨ ص ٦٠٦، تَفْسِيرُ نَوْرِ الثَّقَلَيْنِ ج ٣ ص ١٥٤. ١٩٦ . عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقُطِينٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ هَارُونَ الرَّشِيدِ يَوْمًا إِذْ جَاءَتْ هُدَايَا مَلِكِ الرُّومِ، وَكَانَتْ فِيهَا دِرَاعُهُ دِيبَاجِ سُودَاءٍ لَمْ أَرَ أَحْسَنَ مِنْهَا، فَرَأَنِي أَنْظُرُ إِلَيْهَا، فَوَهَبَهَا لِي، وَبَعَثَهَا إِلَيَّ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَا عَسَى أَنْ أَصْنَعَ بِهَا، أَلْبَسَهَا فِي أَوْقَاتٍ وَأُصَلِّيَ فِيهَا رَكَعَاتٍ، وَقَدْ كُنْتُ دَعَوْتُ بِهَا عِنْدَ مَنْصَرَفِي مِنْ دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّاعَةَ لِأَلْبَسَهَا... : الْخَرَائِجُ وَالْجَرَائِحُ ج ٢ ص ٥٥٦، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٤٨ ص ٥٩. ١٩٧ . عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ: «فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»... يَا هِشَامُ، قَلِيلَ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرَ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مُرَدُودٌ. يَا هِشَامُ،



إنّ العاقل رضى بالدون من الدنيا مع الحكمه، ولم يرض بالدون من الحكمه... : الكافي ج ١ ص ١٣، تحف العقول ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ١ ص ١٣٥. ١٩٨. ويوم سدّ الأبواب وفتح بابه، وهو يوم عرفه: بحار الأنوار ج ٩٧ ص ٣٨٣. ١٩٩. فلما كان في آخر يوم من أيام التشريق... فجاء إلى مسجد الخيف فدخله ونادى: الصلاة جامعه... : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٩. ٢٠٠. ودخل [رسول الله] مكّه، فأقام بها يوماً واحداً... . فخلا به يوم ذلك وليته، واستودعه العلم والحكمه التي أتاه إياه: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٩٦. ٢٠١. أوحى الله تعالى إليه أن يا محمّد قد قضيت نبوتك واستكملت أيامك، فاجعل العلم الذى عندك والإيمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوه فى أهل بيتك، على بن أبى طالب...: الكافي ج ١ ص ٢٩٣، بصائر الدرجات ص ٤٨٨، بحار الأنوار ج ١١ ص ٤٨، تفسير العياشى ج ١ ص ١٦٨. ٢٠٢. لما نزل قديد قال لعلى: يا على، إنى سألت ربى أن يوالى بينى وبينك... وسألت ربى أن يجعلك وصيى ففعل: الكافي ج ٨ ص ٣٧٨، الأمالى للمفيد ص ٢٧٩، مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٦٦، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٠٠؛ وسلّم جبرئيل على على بإمره المونين، فقال على عليه السلام: يا رسول الله، أسمع الكلام ولا أحسّ الروه، فقال: يا على، هذا جبرئيل أتانى من قبل ربى بتصديق ما وعدنى... فلما كان من الغد خرج رسول الله عليه السلام بجماعه اصحابه فحمد الله...: الأمالى للصدوق ص ٤٣٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١١، تفسير نور الثقلين

ج ١ ص ٦٥٤.٢٠٣ . ويوم الرابع عشر من ذى الحجة أملاك الزهراء عليها السلام: بحار الأنوار ج ٩٥ ص ١٨٨.٢٠٤ . ولى صلى الله عليه للنصف من ذى الحجة سنة اثنتي عشرة ومئتين: الكافي ج ١ ص ٤٩٧، وراجع تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٢، الإرشاد للمفيد ج ٢ ص ٢٩٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٥٠٥، بحار الأنوار ج ٥٠ ص ١١٦.٢٠٥ . قديد: موضع بين مكة والمدينه، بينها وبين الجحفة سبعة وعشرون ميلاً: النجعة المسكية فى الرحلة المكية ص ٣٢٠.٢٠٦ . إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما نزل قديد قال لعلى عليه السلام: يا على، إنى سألت ربى أن يوالى بينى وبينك ففعل، وسألت ربى أن يواخى بينى وبينك ففعل... فأنزل الله سبحانه وتعالى: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صِدْرُكَ...»: الكافي ج ٨ ص ٣٧٨: الكافي ج ٨ ص ٣٧٨، تفسير العياشى ج ٢ ص ١٤١، تفسير نور الثقلين ج ٧ ص ٣٤٢.٢٠٧ . فأنزل الله عليه: «فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ»، إلى آخر الآيه. قال: ودعا رسول الله عليه وآله السلام لأمير المؤمنين فى آخر صلاته رافعاً بها صوته يسمع الناس، يقول: اللَّهُمَّ هب لعلى المودّه فى صدور المؤمنين، والهيبة والعظمة فى صدور المنافقين، فأنزل الله: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا \* فَإِنَّمَا يَسْرِنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا»: تفسير العياشى ج ٢ ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٣٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣٤٣.٢٠٨ . انّ على بن إبي طالب أخى ووصيى و خلفتى و

الأمام من بعدى، الذى محلّه منى محلّ هارون من موسى الا أنّه لا نبىّ بعدى: الاحتجاج ج ١ ص ٧٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٦. ٢٠٩. المزار لابن المشهدى ص ٢٦٤، بحار الأنوار ج ٩٧ ص ٢٨٤. ٢١٠. فى الثامن عشر من ذى الحجّه من سنه خمس وثلاثين من الهجره قتل عثمان... وفى هذا اليوم بايع الناس أمير المؤمنين عليه السلام بعد عثمان: بحار الأنوار ج ٣١ ص ٤٩٣. ٢١١. فلما كان بعد ثلاثه وجلس النبىّ صلى الله عليه وآله مجلسه، أتاه رجل من بنى مخزوم يسمّى عمر بن عتبه وفى خبر آخر حارث بن النعمان الفهرى فقال: يا محمّد، أسألك عن ثلاث مسائل... فامطر علينا حجارة من السماء...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ٢١٢. قعدوا له فى العقبه وهى عقبه أرشى هرشى بين الجحفة والأبواء، فقعدوا عن يمين العقبه...: تفسير القمى ج ١ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٣١ ص ٦٣٢. ٢١٣. فى الرابع والعشرين تصدّق أمير المؤمنين عليه السلام بالخاتم وهو راعى فتزلت ولايته فى القرآن: بحار الأنوار ج ٩٥ ص ١٩٨. ٢١٤. أقبل عبد الله بن سلام ومعه نفر من قومه ممّن قد آمنوا بالنبىّ صلى الله عليه وآله، فقال: يا رسول الله، إنّ منازلنا بعيده...: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الألوسى ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمى ص ٢٦٤، كشف الغمّه ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦. ٢١٥. وغسل يوم المباهله وهو الرابع والعشرون من ذى الحجّه: تهذيب الأحكام ج ١ ص ٤٠، وراجع مصباح المتهدّد ص ٧٦٤، السرائر ج ١ ص ١٢٥، الحقائق الناضره

ج ۴ ص ۱۹۰، ریاض المسائل ج ۲ ص ۲۷۹، جواهر الکلام ج ۵ ص ۳۹، وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۷۸ ص ۲۳. ۲۱۶. روى أنه عليه السلام لما أورد الدلائل على نصارى نجران، ثم إنهم أصرّوا على جهلهم، فقال عليه السلام: إنّ الله أمرنى إن لم تقبلوا الحجّه أن أباهلكم... وروى أنه عليه السلام لما خرج فى المرط الأسود، فجاء الحسن رضى الله عنه فأدخله، ثم جاء الحسين رضى الله عنه فأدخله، ثم فاطمه ثم على رضى الله عنهما، ثم قال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». واعلم أنّ هذه الروايه كالمتفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث: تفسير فخر الرازى ج ۸ ص ۸۵. ۲۱۷. روى أنه عليه السلام لما أورد الدلائل على نصارى نجران، ثم إنهم أصرّوا على جهلهم، فقال عليه السلام: إنّ الله أمرنى إن لم تقبلوا الحجّه أن أباهلكم... وروى أنه عليه السلام لما خرج فى المرط الأسود، فجاء الحسن رضى الله عنه فأدخله، ثم جاء الحسين رضى الله عنه فأدخله، ثم فاطمه ثم على رضى الله عنهما، ثم قال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». واعلم أنّ هذه الروايه كالمتفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث: تفسير فخر الرازى ج ۸ ص ۸۵. ۲۱۸. از آن جهت كه پیامبر برای صرف غذا به حضرت زهرا فرمود: «ادعى لى زوجك وابنيك» واسمى از زينب عليها السلام، دختر فاطمه عليها السلام به میان نمى آيد برای همين احتمال مى دهم در آن روز، زينب ۳ به دنيا نيامده بوده است. تولد زينب در سال ششم هجرى بوده است.

پس جریان حدیث کسا قبل از سال ششم روی داده است. ۲۱۹. وکانت الصدقه فی ليله خمس وعشرين من ذی الحجّه، ونزل: «هل أتى» فی یوم الخامس والعشرين منه: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۲؛ فی ليله خمس وعشرين من ذی الحجّه تصدّق أمير المؤمنين و فاطمه علیهما السلام، وفی الیوم الخامس والعشرين منه نزلت فیهما وفی الحسن والحسین علیهم السلام سوره «هل أتى»: مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۱۴۸، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۸، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۴۲. ۲۲۰. سوره «هل أتى» به تصریح ابن عباس قبل از سوره «طلاق» نازل شده است، سوره طلاق هم در سال ششم نازل شده است، بنابراین تاریخ نزول سوره «هل أتى» سال ششم می باشد، راجع شواهد التنزیل ج ۲ ص ۴۱۰، الإیتقان للسیوطی ج ۱ ص ۳۸، تفسیر مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۱۱، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۲۵۶. ۲۲۱. عن أبی بصیر قال: حججنا مع أبی عبد الله فی السنه التي ولد فیها ابنه موسی علیه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا...: المحاسن ج ۲ ص ۳۱۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۴۸؛ عن أبی بصیر قال: كنت مع أبی عبد الله علیه السلام فی السنه التي ولد فیها ابنه موسی علیه السلام، فلمّا نزلنا الأبواء وضع لنا أبو عبد الله علیه السلام الغداء... إذ أتاه رسول حمیده أنّ الطلق قد ضربنی، وقد أمرتني أن لا أسبقك بابتك هذا... فقال: وهب الله لی غلاماً، وهو خیر من برأ الله...: بصائر الدرجات ص ۴۶۰، الکافی ج ۱ ص ۳۸۵، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۴۲. -----

-----  
 ) -----

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹